

27
26
25
24
23
22
21
20
19
18
17
16
15
14
13
12
11
10
9
8
7
6
5
4
3
2
1

18 17 16 15 14 13 12 11 10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

كتاب مستطاب
خصائص الزينية

بعض العلماء الجليلين

نخبة فيها شفا ومضى
دوق بيشا والكاكس الذي
رضيا القلوب العارفين
جاء فيها الذلة للشاربين

فد صبر الدين قسرة العبد
وهو مضمون فتنى اشار
نعم ومثل في الوردى اخبار
له يقصد هذا الامام الشنكر

لا زال راشد قسرة العبد
جراه رتب القبر احسن العبد
بكل حرف لمعته ونورا
من حشر تبيان بياض المعبر

بكل ما هرج في الدار بين
وكل سطر جنة و حورا

طبع في المطبع...

طبع في المطبع...

١٣٤١

بسمه تعالى عز شأنه **اعتبار** بعض برادران دینی و اخلاص و کتابخانه این
 اوراق چنین می رسد بوجوب حدیث شریف نامت بر این نام انقطع علیه الامن ثلاث
 علم یقتضی به او صدق جانی و اولاد صالح بدعوته این مذنب را بخاطر رسیده و اذکر که در
 ناصیه او هزار و سیصد و شصت سال عقیده خد و رسالت علیا حضرت زینب
 روی دنیاها جمع نموده بودیم بطبع رسالت شایسته از ترک کثرت و عیبه ناظرین در آن از عیبه
 و احوال بجات و امانی حاصل شود و غیله را با یار بودیم چنانچه موفق شود در این امر جبهه تازه
 نموده و بعضی غیارات از تغییر مطالب از استغنی تمام و طراز انجانی که در تحریف اشتراستغال
 به احتیاط به حال این گونه امور نبود و در آخر طبع این احوال به مضمون هزار لغات بود و در این
 حال که بود به جمله تغییر در بعضی ارباب قسطیل و لغات او آید شد و بظن بعضی اصدا و اصل
 کمال رسیده و بطبع رسالت نام و طراز انجانی که بکمال طبعیست بر نفس است خاصه در آن
 گونه امور این کتاب از چند جهت ناقص است اول بواسطه عدم تمام مطالب این بان محو کرد
 نظریه بودیم بواسطه عدم جودت سلاست عبارات این سقور بواسطه عدم پاک کردن
 کاغذ و خط و استعمال این بر بعضی اضلاط و لکه چکنم تجری الرياح بما لا تسفه استغنی
 استند عامه تمام بلطف که خود را و تقابص این اغاص فرمایند بچنانچه موفق بطبع این امر
 شدیم جبران بعضی نقایص را نخواهد شد بعون الله و توفقه

صورت تقریر حضرت مستطاب خیر الاسلام و المسلمین ابراهیم الله فی العالمین کشف الغفیل
 و الجندی بن افای افسس با بوالحسن صاحب طالع العالی در نجف اشرف مرقوم داشته
 ینم الله الرحمن الرحیم هدا ما رشح به فلم فضل السيد الفاضل الجلیل و الجلیل المأمور البلیل
 و النافذ البصیر و المتبع الخیر عاذا الا اعلام و صفوه الفضله و الفخام السيد نور الدین
 نور الله علیه و شرح صدره فی منافع عقیده اخذ و التمسک و شمس قلاوه الجلاله
 و خیر سماء النبأ للعضو الصغری زینب الکبری عمه و هو کاشف عن کثره تبعضه

۲۴ ۲۳۷۵

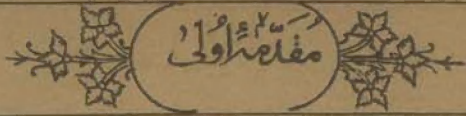


بأمره وفوراً لا عذر فله دونه حيث أشاء وفيه من المقام والحق المأمول إلى غاية المرام فخره
 الله ثم أفضل الجزاء وحيا لكل الحباء فانه في الأقطاء حزن الأحرار والخصم المسمى بالأكبر
 صورت تفرغ من حضوره طابع حجة الإسلام والمسلمين إياه الله في العالمين كنهه الله
 والمجاهدين إياه حاججهم في المحرر على من شئت من مظاهر العالمين في ركوب الامور وما شئت
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي فضل مداد العلماء على دماء الشهداء وصل الله على محمد
 وآله الأتقياء النجباء وبعد فلقد أمعنت النظر واجتهد الفكر في هذا التأليف المبني
 والتصنيف الشريف الذي حاوى على بعض فضائلهم وبيد في حجر النبوة ووضعت من
 ثدي القوة ومغن من شرد من خصائص ليلدة الصمد وحققت العقدة فوجدت كتابا يحكي
 بياض انوار وجهه المحرر وقلب العبد الشكور وبواردة ليله القدر وبحر والبدي
 والمحجرات الأسوة ومقالة الخور المحرر والاغرف فانه نشاء من معدن الحكمة والادب الفضل
 والارباب جامع العلوم وحامى الزموم مخزن الفوائد الجلية والفضائل العنونة فضلا
 الاخلاص المحور والخصال السعودة الحاوى اشرف العلم والزبانة الجامع لطرف
 الفضل واليكاسة ذي المرتبة العليا والنعمة الكبرى السيد السند السند الموقر
 العالم الكامل والموفق الفاضل ذي الفكر في الوفاء والفرحة بقيادة والفهم الفوهج
 والذوق المستقيم والملكة الغدسية والمنحة الربانية التي المتعة والهدى الصفة مفرج
 الشرح المتيقن ولدنا الله عز الشهد نور الدين اياه الله واقبائه وزاد في كماله وعلاؤه والثناء
 ان لا يشاء من الدعاء في اوقات الخلو ومظان الاستجابة والله ولي الاجابة حرره الافضل
 الحاجج الشهير شهاب محمد علي الحسيني المعنى عشية يوم الأربعاء ثمانية عشر من شهر رجب المرجب
 الأربعين بعد الثلاثمائة والالفين الهجرة النبوية على مهاجرها الفتاة وتحت إشرافه كرام الله
 صورت تفرغ من حضوره مستطاب حجة الإسلام والمسلمين إياه الله في العالمين كنهه الله
 الفقهاء والمجاهدين إياه الحاجج ضياء الدين العراقي في مد ظله العالي في رجب اشرف

بسم الله كتابه الكريم جنباً ببطا عذرة الفضل والعظام وفخر العلماء الأعلام مترجم
 شريف سيد الأنام وصباح طربو الحلال والحكم حاوى الفروع والأصول جامع الحق
 والمنقول الركن المعتمد والسبيل لا يجد مقياس معاليه الذين ومعالج مدارج الحق المعين
 إياه فاستبد نور التدبير في كل ان كان في نعم الايجد سبيل العلماء والطباب ركن الأسلاك
 والمسلمين إياه حاججهم سيد محمد جعفر مد ظله فجل رخصه وان مكان نعمة الإسلام
 إياه حاججهم إياه سيد عبد الصمد طاب ثابه وجعل الله الجنة مثواه ورحلات خضر
 عصمت طهر الشريعة في يوم الحشر نالفت تصنيف في ربه وانه بط العترة وفي مقتدر
 وان طوطو مطالب بيلتك مفاد صمد محمد يستكبر فلم رابا رى تحريم في زيارته فدن ب
 قدما يد معلوم است شير والنجوى في يدون شكر الله سعيه يجعل الأم مثل وهي
 للمحرمين وجعل ليدتها واخر من وفنا الله ثناء بالاسواق من فوضا له امين امين
 حرم قلنا شجرة ثوال الكرم بيلتك الاحقر ضياء الدين العراقي في شهر رجب
 صورت تفرغ من حضوره مستطاب حجة الإسلام والمسلمين إياه الله في العالمين
 كنهه الله والمجاهدين إياه الحاجج سيد محمد في رجب في مد ظله العالي
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خص العلم بالرفع والثناء فكان نوراً يقدح في قلب
 من يشاء وجعل له رقة الانبياء وفضل مدادهم على دماء الشهداء والصلوة على خير
 خلقه محمد افصح من نطق الصادق والبلغ من اقر الكتاب فارى كل قلب صاد على
 اهل بيته المحضين بارت الحكمة وفصل الخطاب المفرقين في الخلق فزاد الكمال الذي
 هم محجة موقرة واتر رساله وطران فرانه وعدل فرانه وبعثك فذلجلت في هذه
 الاوراق الناظرة شرح من راض حاد فيها الناضرة ويبلغ اشجارها التمر فاذ في حل
 بحر لا ينال ساحله ويغرق ناطله كتاب تنقي صدق وفوم مؤمنين ويزاد غبط قلوب
 النافقين فبالمن كتاب حسنة ساليه وبحث شايديه انا وفق عليه باب التجز



الحمد لله رب العالمين - والصالح والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين وأفضل السفراء والفقهاء
 محمد خاتم الرسل والنبين وعلى أهل بيته الأئمة المتقدين الذين رفع بهم أعلام الدين
 وأذن أعلام الجاهدين ولعن الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين ومحمد
 وبعد چنین گوید بنده که کار و شرمندگی به روزگار و والدین بن محمد جعفر بن علی الصمد
 الموسوی الخزاز بری غفر الله له ولوالديه و جلاله و اصلح امرهم و حقق املهم و مناهم که چون
 صند کر ایام گذشته خود شده و دیدم که عمر یکدشست بی حاصلی و بوالهوس می برای
 دنیای خود فکری و نرازی برای سفر آخرت خود زادی مهیا نموده قطع نظر از سایر مهیا
 و باقی عقبات بی اختیار بجهت فکر غوطه ور شده و بوادای ند بر قدم نهاده دیدم چنان
 منحصر است بخالوده محمدری صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فیض گوید
 سالک راه حق بیانور هدی ز ما طلب - نور حقیقت از دیر عترت مصطفی طلب -
 هست سبقت عیان عرین و ناخدا خلا - دست دران سبقت زن دامن ناخدا طلب
 دعبد می کوش هوش می کشد بی شش - مغرور طلب کوی از برکات ما طلب -
 خست در دایره مکر و کوب کو - از بر ما شقایق از دم ما دوا طلب



مفلس بنوایان ما برخوا - صاحب مد عابا از دم ما دوا طلب - در ناقل کیفیت
 نوسل بودم که از صند فیاض علم شد که مختصری از شئون و خصائص و مناقب یکناصد
 بهر امانت و بیکانه کو کبیر و لایت دختر که ای جید و صدف و کوه در پای عصمت طهارت
 کو کبا سمان عفت و خدارت در بحر نبوت و ولایت صدف در پای خلافت و وصایت
 اسرار سون هاجریت می طینت سال سیرت خدیجه زبات زهره لالاک خدش دو
 همان و مصیبت زده دوران یعنی عقیده القریش ام المصائب و قرینه النوائب العصمه
 الصغری و الثاموس الکبری محبوبه المصطفی و قره عین الرضی شقیقه الحسن المجتبی
 و الحسن المرقل بالدماء بنت الزهره الزهراء زینب العظمی روحی وارواح العللین فیها
 بخانه شکسته و فم الا بقی خود برشته بخرید و آورد و ضمنا از مقام منبع ان خد و رسل
 خواستگار اصلاح امور خود و سایر برادران دینی و اخلاء روحانی و نجای از عقبات
 و هلاکات دنیوی و دوزخی و به شوم امید که این اولی نا قابل قبول عتبه درگاه این مکرمه
 محرمه بگرد - غله جانش بر جل من جلاله - نوسلانی کن ای نیکو نهاد - ان الهدایا
 علی مقدار محمد بها - لیس الهدایا علی مقدار من هدایا - و اهل فضل و کمال در او بدین
 قبول و رضایت بپرداز که گفته اند فعین الرضا عن کل عیب کليلة - کما ان عین الخطه
 یبد و المساو یا و نامیدم انرا انحصار فی الزبینه و کتب مطالب و در ضمن مقدمه
 خصصه نکاشتم و در ضمن بعضی خصائص اشاراتی و اشاراتی نیز در کتب شریع قائم
 بمقصود بعون الله الملك المعبود مقدمه اولی چون در این اعصار کتب مقاتل
 زبانه نوشته شده و جمع بین غش و تمهین نموده و هر خیر ضعیف که بنظر ارباب مقاتل
 بدوین تحفه و دست و معنای روایت ضبط نموده کتب از وقع افتاده خصوص این که
 اغلب مصنفین و مؤلفین مجهول الحال و لذا ما کتاب خود را بنظر اغلب علماء و شایان
 و از انظار قریض گرفته که بر مردم واضح شود و بداند که نباید همه کتب را بیک نظر بگرد

در این مقدمه اولی
 و در این مقدمه اولی
 و در این مقدمه اولی
 و در این مقدمه اولی

و اما اگر بخواهیم در اینجا مقرر خود نموده و مراتب تحصیل آن خود را برشته تحریر در آوریم
مناسب بنیاد باشد به اینست که این مطلب را حواله بفرماییم از باب ذوق سلیم غایت و این مطلب
هم واضح است که در این عصر برای اهل علم و نظر بعضی اشخاص فارسی نوشته عربی است
ولی چون این کمترین غرض اصلی جزم نیست بلکه از اعتنائی باین مراتب ننموده و دیگر اینکه
نوشته این اوراق در راه و از برون و اغلب تصحیف و افتاد و از سلسله رسول الایمان
فروغ و مانع از رانی نماند و از اینها که کاشت چنانچه خداوند عالم اسباب طبع آن
را فراهم آورد و منتشر گردید و مطبوع طبع اهل فضل و اندان را از حجت بستان عرق
مبین خواهم نمود بفضل الله و قوته مقدمه ثانیه بر باب علم و کمال و فضل و
روشنی است که خداوند بکمال و خلایق به مناسبت از بشر را شرافت و فضیلت برتری
داده و بر برخی از وجودات و بسیاری از مخلوقات چنانچه که به شرف و اعلیٰ گشته اند به همین
میان ناطق است و این سیادت نباشد و شرافت مگر بواسطه کمال آنها و اهل فضل و تحقیق
و در تحصیل این کمال بیاناتی است وافی چنانچه در کتب مفسرین و شایان که در این مقام
بنظر اهل فاضل هر چند همان است که جلی از اهل فضل استفاده از راه این عقلیه و اخبار
و آثار عقلیه نموده که این شرافت بواسطه نفس ناطقه انسانیه است که قابلیت دارد از
انضای صفات کمال و ملکات حسنه خالیه توسط جوهر نفیسه عقل که خدای تعالی
با موهبت فرموده پس هر فردی از افراد انسانی مجموع کالات و صند و قیام ملکات حسنه
شد برتری و سروری دارد بر بسیاری از مخلوقات و کثیری از وجودات بحکم فطرت و وجوب
بدون حاجت بدینان برهان چنانچه هر فردی که فاقد کالات شد از حیوانات پست تر
ولی در تبیین که به چنانچه که به وافی الدلاله میفرماید و آنست که کالات نام بلغم فصل و بعضی از
اصد فاعله در درجه از بهر که باشد - با اینهمه خواهی که مگر باشد - انسان شدن
امور که پیش قدم - صد سجد کنند اگر که آدم باشد - و کالات برود و قصد خارجیه

مقدمه ثانیه
و این کالات
نطق و تفکر
و این کالات
و این کالات

و داخله و موافق بعضی اصطلاحات تکوینی و شریعی اما خارجیه و شریعی که کانی از امور
حسنه باشند که تحصیل آنها خارج است از اختیار شخص از قبیل بزرگی نسب و شرافت
خانواده و بر آنکه تحصیل این رتبه کال برای خود شخص خارج از اختیار است مگر بطریق سبب
و اتصال انهم ناقص است و کالات تکوینی که نیز برود و قسم باشند برخی از آنها خارج از اختیار
چنانچه معلوم شد و برخی را جمیع ملک بدن چون زیبایی صورت و صفات نامت و زینت
که تحصیل این کالات نیز از اختیار خارج باشد و اما شریعی و اخلاقی عبارتند از کالات
که تحصیل آنها برای شخص مجاهد و زهدت ممکن باشد چون علم و حلم و ماکه شجاعه و سخا
و باقی صفات کالات که در علم اخلاق مبین است زیرا که تحصیل این کالات برای هر کسی مقدر
است و بیان بعضی از علماء اخلاق در این مقام مبین همین مقال است که میفرماید الخاسر
استاجر است و اما روحانیه و انسانی معنی بالهیه الصور و بعضی الخلقه البشریه جمادات و
تعلق من بالانفس الناطقه و حیاتی و در این جمله میفرماید کالات با هر یک جسمند و هر یک
بر وجهی از آنها متعلق بحکم است از قبیل زیان صورت و نیکی و منظر و تناسب
و جمیع کالات جمادات است و بعضی از اخلاق از قبیل علم و حلم و ماکه شجاعه و سخاوت
که از عوارض نفس ناطقه اند داخل در کالات روحانیه شمار آید و بدیهی است که هر چه
انسان بیشتر عاوی کالات روحانیه شد مقام شرافت و رفیعتر و مرتبه تعالی و منبع
تر خواهد بود و خاصه اگر منضم شد بد و کالات جماداتی که گفتیم که در اینها هر دو دارند تو
تعدادی اولیای حق خلع شدن بجهل که گشت شده و این شریفه و اعلیٰ گشته اند که از اجزا
شامل و ایات پیدا نمود که خطاب مستطاب ختار الله احسن الخلقین بواسطه اینها
چهره نباشد و چون چنانچه هر قدر که فاقد کالات باشد بنظر اهل نظر ناقص باشد
ولو هر که باشد و چون ما بصفتی تواریخ و سیرت مگر استکازی بنیم که انسان کامل در آن
عالی بسیار که و اندک بوده چنانچه که به شریفه و اعلیٰ گشته اند که از اجزا

در بیان این کتاب

معنی است خاصه در سلسله نسوان که با کثرت عدد آنها مع ذلک که معدودی زانها
بسرحد کمال رسید و از جنس زنانه که وادی کمال را بسرحد کمال طی نموده بلکه میتوان گفت
بدان معصومین انسانیت ختم شد در وجود ذات خودش هر پنج تنی نبی المجدیه والاولاد
العلویه والعصه الفاطمیه والماسر الحسینیه والمصابین الحسینیه العظماء الصغیرین
الکبری روحی وارواح العالمین فیها بود چنانچه هر کس بخالات و احوالات و کالات
او بداند حق بین بکر تصدیق مآخا اهد نمود چنانکه لفظی بلفظی در المجد فاطمه حدها
تا و کان النساء بمنزل هکذا لفضلک النساء علی الرجال - فالثانی عیب الثموس
والا لذلک فخر الهلال - اما شرافت نبی و فضیلت خانواده او بر اولاد و آخرین قابل
انکار نباشد چنانکه شجره مبارکه اصلها ثابت است و رشته اش متصل بقائل کامه
مبارکه اناسید و ولد ام و الاخر و از سلسله مبارکه غیر منقطع و کل نسب منقطع بود الفهم
الانسی محسوب است که شرفی بواسطه انها شریف شد کسی است که جدش شرافت
انبیاء و پیدایش سید و صباء مادرش است و جواریه اش ملکه بطلمی و در برادرش کویت
عمرش خدا قطع نظر از سایر ارقام و باقی اقوام او که سادات عظام و زعماء طوائف عرب
بوده لها النسب الوضاح یشرقی نورها و یس شرافت خانواده او بر هر کس واضح و در
است و اما باقی کالات انسانیت باز چون بدید اضاف بکرم انجمن و او که تاز میدان
انسانیت می بینیم چنانچه بر حسب احوال در تلخیص اشخاص خواهم نمود بفضل الله
و توفیق حق تعالی و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالحق و الله اعلم بالعدل و الله اعلم
علی الفاطمه نسل نبوت را در صلب علی بر ابطالب و بطن فاطمه قرار داده و این از خصوص
پیغمبر است و از الطاف الهیه است نسبت با اولاد فاطمه که بواسطه آنی بوم القیه میر
عالمیان فخریه و مباحات نمایند و دلیل بر این مطلب قطع نظر از حکم عرف که اولاد پدر
را نسبت بجد دهند اخبار کثیره است که عامه و خاصه نقل نموده و مادر این مختصر

در بیان این کتاب

از انهارا بر شسته خبر پدر و آوریم و از انجمله است مآواه که کتاب بنایع الموده عن عمر
عربی صلوات الله علیه و سلم قال کل سبب و نسب یقطع بوم القیه الاسبغ فی نسبه
و کل ولاد فان عصبتهم لایهم ما خلا ولد فاطمه فان انا ابوهم و عصبتهم از این خبر و
مستفاد میشود بکی اینکه اولاد فاطمه اولاد پیغمبرند که باید نسبت فاطمه پیغمبر ملحوظ
شود و در نباید بکسی که در روز قیامت در روز یکدیگر را فراموش کند در روز
اولاد فاطمه متصل پیغمبر باشند و از ان احوال سالم و در امان باشند و نیز محقق و
خصوصیت است برای اولاد فاطمه الفضل ما شهدت بیدار اعداء انهم در بنایع الموده
و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل ذریه کل نبی فی صلب و جعل ذریه فی صلب
علی کما بین روایت ظاهر میشود که این از خصوصیات پیغمبر است که ذریه او را خلاقی عالم
در صلب علی بر ابطالب علی السلام قرار داده بنایع الموده فی جواریه اغدین عن فاطمه بنت
الحسین عن ابیها عجلت لها فاطمه الکبری سلم الله علیها فانک قال فی رسول الله صلی
الله علیه و سلم کل بنی ام یتیمون العصبه الاولاد فاطمه فان انا ابوهم و عصبتهم و عمر جعفر بن
محمد عرابی جابر قال کنت انا و العباس جالسین عند النبی صلی الله علیه و سلم اذ دخل
علی فسلم فرحب علیه النبی صلی الله علیه و سلم و قال السلام و قام الیه و عانقه و قبل ما بین عینیه و اجلسه
عن یمنه فقال العباس یا رسول الله احببه فقال یا نعم و الله الله اشهد حباً له و قال النبی صلی الله علیه و سلم
جعل ذریه کل نبی فی صلب و جعل ذریه فی صلب هکذا زهد ابن اخبار که بعضی از انها فقط از طرق
عامه و بعضی انها هم از طرق عامه و هم از طرق خاصه اند مطلب معلوم و ظاهر میشود و اینجا
بطلوب نیست و نه در احتیاج طریقی نقل میکند احتجاج مفصلی را که در اینجا خصوص
و ائمه است حاجت بین حضرت موسی بن جعفر و هارون الرشید و مادر از انکه کتاب
بر مطلب است بطریق برهان مبتکاریم هر کس بخواد تمام ان را ملاحظه نماید رجوع بمجل
کتاب نماید مفید باشد موسی بن جعفر ثم قال هارون لم یؤمن للعائنه و الخاصه و یسبوا

کمال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وتقولوا انكم يا بني رسول الله وانتم بنو علي وانما ينسب
لأبي وناظر انما هي وعاء والحق حجة من قبل الله فقلت يا امير المؤمنين لو ان الحق نشر
فخطب اليكم كرمك هل كنت تجيبه قال سبحان الله ولم أجعل من الله على العرب والعجم وقرب
بذلك فقلت له لکنه لا يخطب الي ولا انوجه فقال ولم فقلت لا تنزلون ولم يملكه فقال
الحسن يا موسى قال كيف قلتم انما ذرية النبي لم يعقب وانما العقب الذکر الا اني وانتم لذن
الذیة ولا يكون لها عقب فقلت سئلت عن الطائفة والفريق من فيه الا اعفيتني عن هذا
فقال وشجرة في الجنة خير من ولد علي وانت يا موسى بعصبهم وامامهم لانهم اهل البيت
في كل ما اسئلك عنه حتى اتقني فيه فحجة من كتاب الله وانتم تدعون ولدي علي انه لا يعقب
من شئ الضلالة والا ناول عندكم واعتجبكم بقوله عز وجل ما قرأ في الكتاب من شيء
واما تعجبتم عن رأي العلماء وقبالتهم فقلت ناذر في الجواب قال هات فقلت عوذ بالله من
الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم ومن ذرية داود وسليمان وابراهيم ويوسف وموسى
وهرون وكل فرج المحسنين وكررا يا يحيى وعيسى بن ابراهيم يا امير المؤمنين فقال ليس
اب فقلت انما الحق بذريته لا نبياء عليهم السلام من طريق مريم وكل الخطاه بذريته
من قبل منا فاطمة من ذريته يا امير المؤمنين قال هات قلت قول الله عز وجل فمن حاجك
فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا انبأنا وانبأكم وليا لنا ولبنا وانتم فقلنا
ثم يتهم بجهل الله على الكافرين ولم يدع احدا من اهل البيت صلى الله عليه واله والحمد لله
عند ما هله النصارى الا على برايه طالب وفاطمة والحسن والحسين ابنا الحسن والحسين
ابنا الحسن والحسين وانا فاطمة وانفسا على البري طالب عليه السلام على العلم
فلا جوعا على ان جبريل قال يوم احد يا محمد ان هذا الحي المواساة من علي قال لا تفتني وانا منه
فقال جبريل وانا منكم يا رسول الله ثم قال لا سيف الا ذوالفقار ولا حق الا على الحسين
که حضرت برهان اقامه میکند برای اینکه اولاد فاطمه اولاد پیغمبرند و باه شرفه یکی

بایه شرفه و ذکر پادشاهی و عیسی که چنانچه خلاف عالم نسبت میدهد عیسی را با دم و لور را نام
نیز آن آدم مشهور را با اینکه از طرف مادر منسوب با دم است و کذا که باه مباهله که تصحیح
نسبت بنو قریب میدهد مایه حسن و حسین و پیغمبر و کذا که حضرت استقامت
بعدم جواز نکاح پیغمبر از ایشان حضرت یحیی بن زکریا و پیغمبر و هر یک از آنها را و افع
وساطع بر مدعا است باینکه اولاد فاطمه اولاد پیغمبرند و این بنو منقبت است از نیا اولاد
فاطمه را و زعم است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و خداوند اضاف باهل این زمان
بدهد که مرعات حقوق پیغمبر باشد نسبت بدین و ذریه او که از این دو مطلب بزرگ
ستوار کرده خواهند شد مقدمه را بجا باید دانست که در کیفیت خلقت انوار
مقدمه اصحاب کسا اعیان کثیره متخالفه وارد شده اما امتوات است که خلقت آنها قبل
از خلقت سموات و ارضین بوده و جمع بین آنها اگر چه ممکن است ولی چون از موضوع
ما خارج است منصرف نشد اجالا در اینجا گفت میگویم بد که حدیثی که در مدینه المعرفه نقل
نموده عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في بعض الايام قال
الفرج قبل البياض جبهه الكرم فقلت يا رسول الله ان رأيت ان تفسر قول الله عز وجل ولقد
الذين يبعث عليهم من النبيين والصدقيين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رقبا
فقال صلى الله عليه واله اما النبوة فاحمل على بن ابي طالب واما الشهداء فحمزة واما الصالحين
فاخيه فاطمة واولاده الحسن والحسين قال وكان العباس حاضر افوتب وجلس ببريد
رسول الله صلى الله عليه واله وقال السائلا وانت وعلى وفاطمة والحسن والحسين
منبع واحد قال وكيف ذلك يا عم قال العباس لانك تعرف بعلي وفاطمة والحسن و
دوستان فتمت النبي صلى الله عليه واله وقال اما قولك يا عم السائرين فاحمل فصدقت
ولكن يا عم ارايت خلقني وعلى وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الله ادم خيله فاما
مبنيه ولا ارضه من حبه ولا ظلمه ولا نور ولا حبه ولا نار ولا شمس ولا قمر ولا قبل

بایه شرفه و ذکر پادشاهی و عیسی که چنانچه خلاف عالم نسبت میدهد عیسی را با دم و لور را نام
نیز آن آدم مشهور را با اینکه از طرف مادر منسوب با دم است و کذا که باه مباهله که تصحیح
نسبت بنو قریب میدهد میدهد مایه حسن و حسین و پیغمبر و کذا که حضرت استقامت
بعدم جواز نکاح پیغمبر از ایشان حضرت یحیی بن زکریا و پیغمبر و هر یک از آنها را و افع
وساطع بر مدعا است باینکه اولاد فاطمه اولاد پیغمبرند و این بنو منقبت است از نیا اولاد
فاطمه را و زعم است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و خداوند اضاف باهل این زمان
بدهد که مرعات حقوق پیغمبر باشد نسبت بدین و ذریه او که از این دو مطلب بزرگ
ستوار کرده خواهند شد مقدمه را بجا باید دانست که در کیفیت خلقت انوار
مقدمه اصحاب کسا اعیان کثیره متخالفه وارد شده اما امتوات است که خلقت آنها قبل
از خلقت سموات و ارضین بوده و جمع بین آنها اگر چه ممکن است ولی چون از موضوع
ما خارج است منصرف نشد اجالا در اینجا گفت میگویم بد که حدیثی که در مدینه المعرفه نقل
نموده عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في بعض الايام قال
الفرج قبل البياض جبهه الكرم فقلت يا رسول الله ان رأيت ان تفسر قول الله عز وجل ولقد
الذين يبعث عليهم من النبيين والصدقيين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رقبا
فقال صلى الله عليه واله اما النبوة فاحمل على بن ابي طالب واما الشهداء فحمزة واما الصالحين
فاخيه فاطمة واولاده الحسن والحسين قال وكان العباس حاضر افوتب وجلس ببريد
رسول الله صلى الله عليه واله وقال السائلا وانت وعلى وفاطمة والحسن والحسين
منبع واحد قال وكيف ذلك يا عم قال العباس لانك تعرف بعلي وفاطمة والحسن و
دوستان فتمت النبي صلى الله عليه واله وقال اما قولك يا عم السائرين فاحمل فصدقت
ولكن يا عم ارايت خلقني وعلى وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الله ادم خيله فاما
مبنيه ولا ارضه من حبه ولا ظلمه ولا نور ولا حبه ولا نار ولا شمس ولا قمر ولا قبل

مقدمه رابعه

۱۰

و كيف كان بدو خلقكم يا رسول الله قال يا نعم الامام ارايت الله ان يخلقنا انكم بكلمة خالق منها ثم
بكلمة فخلق منها روحا فخرج النور بالروح فخلقني وعليها فاطمة والحسن والحسين فكانوا كلمة
سبعة حين لا تسبح وتقدس حين لا تقلد في خلقنا ارايت الله ان يخلق الصنعة فوق نوري
تخلق منها العرش فوق سرور العرش من نوري ونوري خير من نور العرش ثم تخلق
نورا في علي بن ابي طالب عليه السلام فخلق منه نور الملائكة من نور علي فوق علي افضل من
الملائكة تخلق نور ابلي فاطمة فخلق منها نور السموات والارض ثم فوق نور ولي الحسن
فخلق منه الشمس والقمر فوق نور ولي الحسن افضل من نور الشمس والقمر فوق نور ولي
الحسن فخلق منها الجنة وجور العين فوق الحسن افضل من الجنة والحور العين ثم امر الله
ان تشرق على السموات فاطمة السموات على الملائكة فخلق الملائكة بالسبح والتقدير
والا ان الحسن سيدنا من خلقنا وخلقنا هذه الاشياء فخلقنا في هذه الاشياء
اكتفت منها هذه الظلمة فخرج الله من نور ابلي فنادى معلقه في بطن العرش فخرج
السموات والارض ثم اشرق بنورها فاجل ذلك سميت زهرا فقال الملائكة الهنا
وسيدنا من هذا النور الزاهر الذي فدانا من هذه السموات والارض فاجل الله الهنا
هذه نور اخترعنا من نور جلال الامي فاطمة اسن حبي وزوجه ولي واخي واني حبي
علي عبادي شاهدكم ملائكتي اني قد جعلت قواب تسبحكم هذه الملائكة وشيعتها ثم جعلها
لهم القيمة فلما سمع الناس من رسول الله صلى الله عليه واله ذلك وشبه فاما قبل
بين يميني علي عليه السلام قال والله يا علي اني ارجو ان يكون الله تبارك وتعالى
شريف بر اهل فضل معلوم است وليكن در انجا بابي ان شاء الله تعالى انظر ان
حدثت شرفا مستطابا شد اقول اينكه فضل مقدس وكلمه كن كه در اصطلاح اهل
معقول است اشان است بانوار ناهر وحق وچنانچه كنم بكلمه مبين اين مطلب است
دويم عقول طوليه كه بضمي اهل معقول موجب ومرتبه عال ومرتبه وملكوت

نور ابلي فاطمة السموات على الملائكة فخلق الملائكة بالسبح والتقدير

مقدمه رابعه

۱۱

و ناسوت ما ملكنا به است از انوار مقدمه صاحب كمال است چنانچه شاهد بر اين خلقت
عرش وغيره از انوار مقدمه صاحب كمال است وروايت است مبين مدعاست سق
معلوم ميشود تحقيق قول محقق داماد كه فاعل شد است بعد و نه دهر و بر اين عالم
واينكه دعاء انوار مقدمه عالم واحد تبت كه عالم اسماء وصفات است بوده بل هم الاسماء
والصفات قل لله الاسماء الحسن اشان بهمين انوار مقدمه صاحب كمال چنانچه اخبار
ديگر هم ناطق بر اين مطلب است چنانچه اشان است بخبري از مقامات و تجليات
انوار ناهر و مخطوط صاحب حضرت صد يفر سلام الله عليها كما لا يخفى على اولو الاباب بحكم
اشان است بمقام بعضي از اولاد فاطمه سلام الله عليها چنانچه قناديل اشان بانها است
واين مطلب هم معلوم است كه غرض از انها خصوص ائمه عليهم السلام نيستند بلكه
شامل مثل جناب صد يفر صغري سلام الله عليها كه بنور مقدمه شرف عالي روشن
وسبب هدایت است واعلا كلمه توحيد حضرت حق جل وعلا وحفظ نوايس است
بود چنانچه در ابواب تبه مذكور و مبكر و ده چنانچه كبر اين مطلب را در بيان بعضي
مقدمه در بركت نالي نلوم مرتبه امامت بوده اند از احفاد انجمن مانند حضرت علي
عليه السلام چنانچه در انوار مقدمه بنور انوار مقدمه دليل بر تخصص حضرت ائمه عليهم السلام
نبت فناء على ذلك مكنونم كه خلقت نوران مكرمه در عالم دهر و واحد تبت و عالم اسماء
وصفات پسر از خلقت سموات وارض و ملكوت اعلا واسفل بوده فاعلم واعلم كبر
نتيجه مقدمه تان اين شد كه اين مكنونم تخبه اولاد اديم و اشان كامل است و بكم مقدمه
تانبه ائمه معصومين تخبه و خلاصه نتيجه تخبه عاست و ظاهر از مقدمه رابعه تخبه
خلق مقدمه و سق دهر و دهر و موج و ان عالم طبيعت طر افلا التخبه الكبرى والتبا
الظلي خبيصة اول در امتيازات راجعه بولادت حضرت زينب
و روح العالمين لها الفداء اول از انما كثر ناهر و اسبلاء حضرت زهرا سلام الله عليها

نور ابلي فاطمة السموات على الملائكة فخلق الملائكة بالسبح والتقدير

نور ابلي فاطمة السموات على الملائكة فخلق الملائكة بالسبح والتقدير

که ظاهر در این کتاب مختص در ایام جد بزرگوارش مجتبه بوده از انجیل و ابیست
 انجیل دین و خود نمودن او را نقل نموده پس اخبار نقل بحال اصابت اولی است
 زیرا که جمع بین اخبار بان میشود و بام نامیش بالانفاق زینب است و زینب بان
 از زینب است از باب فرج یعنی فرزند شد و بانکه اصل خود باشد یعنی درخت
 خوشبوی بنیکو منظر و بانکه زینب اب بوده است یعنی زینت پدر که باعتبار
 معنی بعضی تفسیر از ان نمودن نموده زینب بانها در مقابل ام ابیها و بر بعضی خالی از
 نسبت و سقوط الف در ظاهر بواسطه تحقیر یا کثرت استعمال بوده چنانچه حرکت
 واقعی ان همانا اتصال معنوی و اتحاد معنوی مابین پدر و دختر بوده که کمال
 اولاد که انفصال مابین آنها است هم فاصل نموده چنانچه از ان حقایق ملتفت
 نکات شریک بوده و از برای دو معنی اول که معنی فرجی و درخت بنیکو منظر باشد هم
 نسبت عرفت بنظر و چنانچه معنی فرجی اشان با اجتماع کالات در او باشد
 چرا که فرجی از ام و رضاهاست و نسب با جانش و اصل و انشاس فرجی بنیکو
 فرجی جوان بکثرت گوشت و پیر او است و فرجی در اشکار کتاب از کثرت شاخ و برگ
 و سبکی است و فرجی در اشان اشان است و چون عقلت حسن و صاف باشد
 در او زبانه کمال جوان بکثرت گوشت و پیر و کان درخت بزرگوار شاخ و برگ
 و کالات اشان با خلاقا است و چون عقیده خود در سالک بچو عه صفات کالات
 مخصوص باین اسم شریف گردیده و اما مناسب درخت بنیکو منظر بان مکرم منیر
 و انفع است چنانچه در کالات و استعارات عرب معلوم است که هر شخص را
 یکدگر چیز تقدس را بشهرت نمایند و بتظلم و درند چنانچه فرموده اند علی بن
 و در این شرف هم بنام و مثل کلمه طیب که شجره طیب و چون بان مکرم شخص
 و خود حاصل از او بسیار که از انجیل انما مدین میی و یکدگر دانی سبیل را

و شفاعت مدینین لدا موسوم زینب شد که معنی درخت خوشبوی بنیکو منظر باشد
 خوشبوی و از اثر خدای تعالی و بنیکو منظر بواسطه کالات صورت و مایه او بود و
 گفته اند که زینب یعنی بالاکش باشد چون معلوم بود که چهره اهل بیت و بنی مشقه
 متحمل شود لدا موسوم زینب شد و لیکل اجل معانی همان زینت پدر بود است که از
 زینب اب باشد چرا که درخت یکدگر داری و هر نفس قدسی و اینهم کالات باشد نه تنها
 زینت پدر بلکه زینت عالم است و و است که بوجود هر فرزند خضر و میاهان نماید
 و در یک عالم چنان نفوس قدس و انوارا هر نفس و متوار است **اشان** زینب
 چهار یا پنج حرف است و اشارت است بپادشاه که از او بهر و انرا از کالات
 ارت برده و با کالات است از پدر بزرگوارش علی علیه السلام و حکمت تقدم مادر و پدر
 و انرا علامه سخی و وحدت در او ثبت است و چون کتاب است از او و برادر کثیر
 چون پدر جامع بان اند و بزرگوارانها بکالات است که مقام وصول باشد و بان
 کتاب است از جد بزرگوارش النبی الاهی المرحوم و بنابر فرجی حرف که زینب اب باشد الف
 اشان با حکم کون کتاب از حسن اشان بحسب علی السلام چون این حرفه و او
 کالات هر یک از خدای تعالی بنصیبی برده لدا خلایق عالم خواست مقامات و کالات
 این محال بود و وجودات ظاهر و هویدا کرد که مردم بمقاماتش خبر و بشو و نقش و صبر
 باشند لدا خود را می برای او اختیار که مظهر مقامات و باشند نام مردم او و انباشند
 و بتو تس قلب جویند و بر متقیان و انیتوان که شمره برای ان محسوب الیه که خلایق
 حال احوال او را معین نموده و بر آنکه این انصاف خاص خواص درگاه احدیت است و هر کس
 با اقامت خود در سر و چنانچه فعل و انفعالات است خلایق عالیه و انصاف هم چند
 تن از خواص را خود معین فرموده اقل حضرت آدم بوده و حقیم حضرت
 عیسی بود که در این خطاب مستجاب از کیم انانیتون که نبی است و می سرافرا کرد و

اشارة
 بکتاب
 در فضیله

حضرت عیسی بوده که بکلمه مبارکه منزه اسمی السبح منقر کرد بد چهارم حضرت زینبی
مرتبه بوده که از شریف و اوفی هکذا باین بق مرید می اسمی احد عالمیان را بشمارید و
و کلان انوار بدست بر علوی و قاطبه و حسنیه و حسنیه و زینبیه این خصوصیت است مبارک
دارد و چنانچه اخبار مستفیضه بیکه متوالی در این خصوص وارد شد و ذکر آنجا خارج
از بحث است بجمع بکتاب مناقب شود و از جهه کسانیکه باین خصوصیت مخصوص
شمارند بوضع ثانی عصمت صدقه صغری زینب کبری بوده و در این خصوص
خبر است که میفرمایند چون روزی چند از اولاد عظمه مکدشت حضرت صدیق
ظاهر و خدمت حضرت امام جواد السلام عرض کرد ای محمد خدا بر اهل الرض و معاد در
ناخبریم باین دختر غرض چیست فرمود باینکه الصفاق اختیار با احدی خدا صلی
الله علیه و آله است پس آنقدری قنایه انمولوده را بر داشت و بخدمت پدر آورد و
دست از او بر خیزد رسانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و قنایه انمولوده را گرفت و بخدمت
چنانکه در دیار شری می رسید و مسکریست در آنحال جبرئیل انجاء بجلال
بر آنحضرت نازل شد سلام و تحیت بجا آورد و عرض کرد یا رسول الله خدایت سلام
می رساند و میفرماید ای حبیب من نام این دختر را زینب بگذار پس پیغمبر اسم عظمه
را زینب نهاد الحسب و در خبر دیگر است که میفرماید که در آنزمان که صدیق
سلام الله علیه باین کوهر میرود عصمت و طهارت حامل بود حضرت ختمی مرتبت در
مدینه نبود و یکی از اسقار در هیهات بود چون انظلمه از عالم رحم بر صحنه وجود
خراست صدیق طاهره سلام الله علیه با امیر المؤمنین پیغام فرستاد که چون پدر
در منزل است و حضرت زینب حضرت زینب در دختر نام بگذار آنحضرت فرمود من بر
پدر است و بیکه صبر فرمای که این زودی مرا بخت خواهد نمود و در هر نامی
که صلاح دارد منم و چون سه روز نگذشت رسول خدا مرا بخت فرمود و بوجب

ان در کم معمول بود از نخست جبرئیل عصمت کبری در آمد و بجهت السلام خدایت
عرض کرد یا رسول الله خدایت علی و علا دختری بدختر عطا فرموده است نامش را
معین فرمائید فرمود اگر چه فرزندان طاهر و اولاد منند لکن امر ایشان باینور و در کار عالم
است و من منظر و می میباشم در این حال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حق
تو اسلام می رساند و میفرماید که نام این مولود را زینب بگذار پس نام را در لوح محفوظ
نوشته ایم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله را نقل نمود و که امیر اطاعت در آن
چنانکه در دیار شری می رسید و مسکریست در آنحال جبرئیل انجاء بجلال
بر آنحضرت نازل شد سلام و تحیت بجا آورد و عرض کرد یا رسول الله خدایت سلام
می رساند و میفرماید ای حبیب من نام این دختر را زینب بگذار پس پیغمبر اسم عظمه
را زینب نهاد الحسب و در خبر دیگر است که میفرماید که در آنزمان که صدیق
سلام الله علیه باین کوهر میرود عصمت و طهارت حامل بود حضرت ختمی مرتبت در
مدینه نبود و یکی از اسقار در هیهات بود چون انظلمه از عالم رحم بر صحنه وجود
خراست صدیق طاهره سلام الله علیه با امیر المؤمنین پیغام فرستاد که چون پدر
در منزل است و حضرت زینب حضرت زینب در دختر نام بگذار آنحضرت فرمود من بر
پدر است و بیکه صبر فرمای که این زودی مرا بخت خواهد نمود و در هر نامی
که صلاح دارد منم و چون سه روز نگذشت رسول خدا مرا بخت فرمود و بوجب

و در خبر دیگر است که میفرماید که در آنزمان که صدیق

سلام الله علیه باین کوهر میرود عصمت و طهارت حامل بود حضرت ختمی مرتبت در

خصیصه یازدهم

۳۲

و مضمون خود و خود را که در کتابش در پیش اسلام مندرجند حضرت سید
 الشهداء مانع و جلوگیری بود و در محافل برای مردم معرفت فی از منکر قیام و متنا
 انصار و ارباب منعم و برای نکر واری بن جلوگیری از کراهی مردم و چون خیالات ان
 حضرت منافی با غرض فاسد بود و مصلحت ایجاد و مقام دفع ان حضرت و قتل ان حضرت
 برآمدند چنانچه خود ان حضرت فرمود و لو دخلت حجرها منه الخ که اگر در سوراخ جانور
 بر من خاست خون مرا خواهند ریخت لذا ان حضرت و اهل بیتش صبر نمودند تا نال نکردن
 مبین باقی ماندند اینست که ان حضرت بنی هاشم باقی بودند از کابین محمد بن یوسف
 الا بقی ان اسیر و خدی **خصیصه یازدهم** از جمله الفا
 انکه قداست شریکه الحسن بن فو ضیح ان طلب این عقدی از ان حضرت و ابرار و بود
اول در معامله اگر اینهای بر قیام که مصلحت حق بنی که بر افاده اش در حق ان
 انوار و انهم الخ حضرت سید الشهداء بود و این معامله با وجود آن و اکل خود و فائده
 الله علیه و آله و آل و نفس و روح و دمه و مجده و ثمره و عوار و نوره و صیغه بل
 جمیع ما کان له و شراشر وجوده و در ازا این معامله مالک بهشت و جنان
 و سبله و علم شفاعت کرد بدین خواهر چون حکم معین شریک بر او بود که اگر
 ان عقدی نبود این معامله نافذ ماند بود **و می** شرکت نمود با برادر جمیع
 شدند و گرفتارها و مصائب از زمان خروج از مدینه و مکه تا سفر شام رسید
 در تحصیل البرها و شویات خارج از حد **چهارم** در اشک و در شفا
 کما هکذا ان **پنجم** در فاد و فاضله بطریق جمیع خصوصیات و قیام و سبب ان
 حیات و هکذا انکه اجل و افضل نمند چنانچه توضیح اینها خواهد شد **ششم**
 در انباء و بن مبین چنانچه مبطور شد پس بواسطه این جهات مذکور و ملاحظه
 الحسن شد **خصیصه یازدهم** از جمله

در این کتاب

خصیصه یازدهم

۳۳

الغالب انهم سید زاهد و شریک این حال معلوم باد که از جمله اخلاف حیدر و اوصاف سید
 زهد است که هر کس بهر قدر و مقام که رسید بوالسطر زهد از دنیا بود و از ادب و شرف مقد
 اسلام و دنیا را غیب تحریص بر تحصیل ان شد خواندن حدیث حقیقت ان را
 حضرت اسبق المؤمنین یا فرموده قال یا المؤمنین الزهد فی الدنیا تلهی عن اخرها و ما
 و قال اما الزاهد فمولا الزهاده اما العاقل فمولا العاقل و اما الدنیا فمولا الدنیا که در این جمله
 حقیقت همدار اینها مبین باد که عبارت است از ترک دنیا است هوا و هوس و محبت دنیا
 که هر یک از این سه در کتاب است بختیار و تنبیه الاربعة و سبب ان اما امر و نوا
 زاهد بن بر و از حد و متنا و در شد از جمله حکما که انرا با شایسته از او است
 نقل میکنم موافق و ابان انما الطلوع بکر و لیل الهم الحرام سید با حقا و ابرار
 من شری الزاهد و عین عیال لا یارب قال یعیث الخلق و یفقدون الخ و انهم من الخ
 استون ان اردی ان اعطی الزاهد بن شرف ان فی انی اعطیهم و مغانی انما کما عاقل
 تقوا ان یغلبوا و لا یجربهم و جوی و لا یغلبهم بالان ان الله من کلامی لا یجلبهم
 فی مفضل صدق انکه هر چه ما صنوعان و سوا فی ان الدنیا و اخرها ان بیدار با شایسته
 علمهم الدنیا بکفر و عین ان عین فی باب بنظر و ان که کف شایسته و اوصاف
 و باب بطلعون من الدنیا بنظر ان ان الظالمین کیف بعد یون باب بنظر علمهم الدنیا
 و انوار العلم الخ و انستاد و این باب پیش از است که کذا افتاده و مبین و مبین
 زهد و تحصیل خود حضرت عقیله خدیو سالت بوالساز که زهدت نموده اهدان این
 است الممال البقینه الخ و ان الدنیا بن غده و ترک جمیع زینتها و اموال نمود و لیبرد
 که ملا داشت چون دو فرس ماه داری جمیع کالان زاهدان زهدت در دنیا و مافی نمود
 اموال هم انچه داشت تمام را ترک نمود حتی کوشوار هم داد و ترک هوا هم نمود و اهد بران
 اینست که با وجود مذکور هر یک مع ذلک حقایق را در هر چه برضای خود و صبر

در این کتاب

فرمودند و نهام نمود که از جمیع علائق نبوی زنده شود و اسرار نیک و بد را تمام
 و جمیع درایت خود حتی از قاع نجوم در ذاه خدا گذشت این نهایت هدایت
 مقام زنده از مقامات خصوصیه حضرت سید بود که شرافت فضیلت بواسطه این
 صفت دوم چون هدایت مظلوم بآزاد جمیع زاهدین بمنزلان را و بر منکرین
 که تمام از هدایت خود را در مقابل هدایت فراموش نمودند پس از اینجا بدین مقام
 انکسار را روح ارواح العالمین نداها

خصیصه سینه

از جمله القاب انحصار است که در دنیا لازم است عنان علم را بیدان موضع در عقل
 و هایت و برای از یاد بصر حجاب بصیرت چنانچه مطلب طول شود از این در این
 کتاب معذرت طلب معلوم باد که آنچه مکتوب افکار است افضل و جرات اشرف
 مخلوقات عقل چنانچه احباب مستفید بلکه عنوان همین معنی باشد و غافل
 عالم عطف واسطه فوضات فرارده چنانچه در واقع از حصال مرسلات غافل و در حق
 علی قلی قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی خلق الخلق من نور مخزون مکنون
 فی سائر علی الذی لا یطلع علیه من سیر الاملاک مقرب فجعل العلم نوره الفهم و روح
 و از هر در راه احباب عید و حکمت و انوارها متبرک و رحمة و قله شرف و قوه و شرف
 اشیا بالیقین و ایمان الصدیق الشک و الاخلاص و الریق العطیه و الفروع و

و الشکر ثم قال عز وجل لا تدبروا ذریته فلا قبل فاقبل ثم قال تکلم فقال الحمد لله الذی لیس له
 ضد لا یند و لا شیه لا یتوکل و لا عدول لا یفعل الذی کل شیء لعظمه خاضع ذلیل و لا یفعل
 فقال الرب تبارک و تعالی عزتی جلالی ما خلق احسن و لا اطوع لی منك لا ارفع
 و لا افر منک لا اعز منک بان حاجی و بان اخذ و بان عطا و بان وحد و بان التوکل
 و بان العباد غیر العفل عندک ساحه و کان فی سجوده العظام فقال الرب تبارک و تعالی
 ارفع رأسک سلط و اشفع تشفع فرجع العفل راسه فقال الهی سلط ان تشفعنی

در این کتاب
 از جمله القاب
 انحصار است
 که در دنیا
 لازم است
 عنان علم
 را بیدان
 موضع در
 عقل و هایت
 و برای از
 یاد بصر
 حجاب بصیرت
 چنانچه
 مطلب طول
 شود از این
 در این کتاب
 معذرت طلب
 معلوم باد
 که آنچه
 مکتوب افکار
 است افضل
 و جرات اشرف
 مخلوقات
 عقل چنانچه
 احباب مستفید
 بلکه عنوان
 همین معنی
 باشد و غافل
 عالم عطف
 واسطه فوضات
 فرارده چنانچه
 در واقع از
 حصال مرسلات
 غافل و در حق
 علی قلی قال
 رسول الله صلی
 الله علیه و آله
 ان الله تعالی
 خلق الخلق من
 نور مخزون
 مکنون فی
 سائر علی
 الذی لا یطلع
 علیه من سیر
 الاملاک مقرب
 فجعل العلم
 نوره الفهم
 و روح و از
 هر در راه
 احباب عید
 و حکمت و
 انوارها متبرک
 و رحمة و قله
 شرف و قوه
 و شرف اشیا
 بالیقین و
 ایمان الصدیق
 الشک و الاخلاص
 و الریق العطیه
 و الفروع و

فمن خاف من غیره فقال الله عز وجل لعلک تشهدکم انی شفقت علی خلقی فیه مکتوب
 باد که مراد از عقل نور محمدی است چنانچه فرمود اول ما خلقنا الله نوری چنانچه
 نور مخزون مکنون در این حد شریفی باشد است نور الهی که حقیقت محمدیه
 از او مشتق در عالم کبریا از وجودات خلق نشاء بود و لذا احدی از ان مطلع
 نشاء باینکه چون از نور الهی است عجز العالمون عن کنه معرفت پس علم اگر که
 کالات است نفس او قرار داد و لذا کان روحی لافله عالم جمیع المویات تحتها
 و فهم را که افضل ملکات است روح او و لذا فهم ذوی الانعام ناصران در الفهم او
 و زهد که سر آمد صفات لایست سراسر و که قوام بدن بهیست شریفه قوامش بهیست
 است که لایکان از هدایت مخلوقات جایز از و چشم او چون محل چشم است حکمت ان
 او اسب چنانچه فرمود و ثبت جوامع الکلام و ان فیهم معلوم انحضرت از ف مخلوقات
 در علم ظاهری چنانچه فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین پس اصول اخلاق و کتب
 مذکور باشند و کرم شده و لذا فرمود و یثبت لایتم مکام الاخلاق معلوم است
 معنی الشیء لیس باقوال مراد از ادب و ادب انبیا انان نبوس نزول است نزول روح
 ملکوت است ای فاضله و جرات اظهار در مقاماتیکه و نور و لایق اقبال کمال
 است فیوس صیو که مقام فریست فکان قاب قوسین و ادنی پس تکلم و نور و اعتراف
 بصفا جمال جلال کرده که حقیقت عیونیه است پس خلایق عالم در ازاء تشکر و طاعت
 و از عطا بای خود نسبت با و خود و از او واسطه فیض قرار داد پس چنانچه موت
 الهی را در دنیا بجهت افتاد و مراد از جهت نهایت خضوع و خشوع و فانی و محبت
 الهی است پس این شکرانه و قبول افتاد و فوضات عالم اسکافی و او گذار شد پس
 خواست نمود که بجهت او امری با و موت الطاف الهی شوند تشعشع فیمن خلایق
 اشان بهیست پس این خواست او بموقع قبول و پوست ملک را شاهد

در این کتاب
 از جمله القاب
 انحصار است
 که در دنیا
 لازم است
 عنان علم
 را بیدان
 موضع در
 عقل و هایت
 و برای از
 یاد بصر
 حجاب بصیرت
 چنانچه
 مطلب طول
 شود از این
 در این کتاب
 معذرت طلب
 معلوم باد
 که آنچه
 مکتوب افکار
 است افضل
 و جرات اشرف
 مخلوقات
 عقل چنانچه
 احباب مستفید
 بلکه عنوان
 همین معنی
 باشد و غافل
 عالم عطف
 واسطه فوضات
 فرارده چنانچه
 در واقع از
 حصال مرسلات
 غافل و در حق
 علی قلی قال
 رسول الله صلی
 الله علیه و آله
 ان الله تعالی
 خلق الخلق من
 نور مخزون
 مکنون فی
 سائر علی
 الذی لا یطلع
 علیه من سیر
 الاملاک مقرب
 فجعل العلم
 نوره الفهم
 و روح و از
 هر در راه
 احباب عید
 و حکمت و
 انوارها متبرک
 و رحمة و قله
 شرف و قوه
 و شرف اشیا
 بالیقین و
 ایمان الصدیق
 الشک و الاخلاص
 و الریق العطیه
 و الفروع و

خصیصه سنی

۳۶

این قبول قرار داد و این شریک و لیست بطنیک یک نفری مبین همین موهبت است
چون حقیقت عقل از این حد شنبه ای باید دانست که این آثار و صفات مذکور
شد علامت عقل آثار محدد است پس هر کس متعلق این اخلاق و صفات را بداند
شد عاقل و محققان بدان محدد است این مطلب معلوم شود که این بیانات متعلق به
کلمات اهل معقول نیست بیان عقل چنانچه واد اینها اشاره بکلمات آنهاست
باشیم حکما گفته اند که عقل هو الجوه مجرد فی فی ان و فی فعل که عقل عبارت است از وجود
مجرد از ماده و مادی جسم جمیع افعال و اسباب و موجبات مبدع و واسطه
بین خالق و مخلوق و این مطلب افعال است اینها که عقل صادر و اول است و حقایق
میرسد الواحد لا یصد منه الا الواحد حیث تعالی واحد من جمیع الجهات و احوال
پس صادر از او یکسان عقل اول است که بجهت واحد و احد است بجهت قابلیت
و شرف است بر کلیه مخلوقات مقدم بر آنها شد و احادیث متواتر که در مدح عقل وارد
شد اشارت به همین عقل است این همان مرتبه نور محدد است پس این کلمات تمام
نقد با حدیث شریف میسر و باید اول ما خلق الله نوری عبارات مختلفه مسلم
متعدد کاشف از کثرت تعدد نیست عبارت انشائی و حسن است احد و کل الی
ذالک بحال شریف و حکما را در عقل خلاف است و تا بهین و از حکما که نشاء
باشد عقل را منحصر در سه مبداءند و فرمودیک گفته اند که اینها غیر متناهی و از
عدد و خارج و هر یکی از آنها مقدم برائی خود رتبه وجود و عقل اول اگر چه احد است
و لم یصد منه الا الواحد علی چون ممکن معلول حادث است متعدد الجهات الحقیقیه
شد و او را سه وجه حاصل است یکی مرتبه نسبت الی علت یعنی وجود النوری و
مرتبه ثانی وجود یعنی وجود الامکانی سیم مرتبه نسبت حقیقت یعنی ماهیته
الامکانی پس راوسته عقل شد وجود و وجود و بهینه مرتبه نسبت تعلو و بعد

و وجود

خصیصه سنی

۳۷

و وجود بر النوری عقل ثانی را صادر شد مرتبه وجود نفس فلان علی خلق شد و
حیث محیته جسم فلان علی خلق شد و هکذا الکلام در بانی عقول که بهین
شد تا عقل عاقل را و عقل فعال گویند و آخر عقول است بواسطه بعد و از مبد
اصل خود صلاح است این که عقل را صادر شود و نشاء علی بوجود الامکانی
موجود النوری از فلان نور و هر چه در او است بوجود النوری وجود افضت النور
و القور علی فلان النور از این وجه بعض حکما گفته اند که عقل فعال نفوذ شد
که خدا نشاء عالم عناصر پس از هر عقل یک عقل یک فلان نفس فلکی صادر شد
تا تمام شده عقل نه فلان حق یعنی دارای نفس مد که عالم چنانکه بعضی از عقول
در سطح خلق است حقیقت بهم پیوسته بعضی کلمات را بر حقیقت
دلالت بجان نالک بهین معنی دارد چنانچه در دعای رقیب هلال مصطفی
هم اشارت به این مطلب است که اینها معلوم شد که هر یک از عقول انسانی یک
واسطه النفس و معاد الوجود است این خلاصه مذهب مشائیین از حکما بود و این
اشاره این گویند عقول کلیه مخلوقات عرضیه متناهی باشد فضلا عن عقول الجبر
و عقل بعد متناهی اقرب بصواب است بر اکثر ادل بقطعه پروردگار و عد متناهی
مدرست او و هو اسماؤه القلیه ملائکه از کان کل شیء فلان الواسعه بالجلل و العز
که عقل اول صادر اول شرف وجود است افضل مخلوقات است و واسطه آخر
کل عوالم است کلمات نامر و نور و مشیت ناحیه ناشی است و است و عاقل
بالنکه وجود عاقلی درجه اول است چنانکه بعضی از عقول گویند و در سطح خلق
هستی حقیقت بهم پیوسته پس این مختصر معرق حضرت احد است است
و واسطه الوجود بین المبد و المخلوقات است لذا میفرماید با عز و الله و همین
من حدیث شریف میسر و باید اول ما خلق الله نوری و قولوا فیما ناسم بالجلد

و وجود

خود قرار داد منسوب بامیرالمؤمنین است مقهور بیدغم ناصر جوابا الحاضر و شریقی
 این کال علی السلام لسان الله الناطق بود چنانچه هر کس در خطب کالان انحصرت
 ملا خطب نماید تصدیق میکند مدعا را ائمه کلام ضحا و بلغا کنند کلامه و ن کلامه
 الخاق فوق کلام المخلوق خودش هم فرموده تا اذ کلام بالجمیع مدعی منکر این کال بود
 انحصرت بود و این کال انحصرت بعقله العرش یا رت سید چنانچه هر کس در خطب
 استقامت کلمات انحصرت که مسطور در کتاب است نظریه و تصدیق خواهد نمود بلکه هر کس
 تکلم نمودن انحصرت را مبدی بجان میکرد امیرالمؤمنین است منکر چنانچه او را گفت که
 تفرغ عن لسان امیرالمؤمنین چه خوش سر و دلم که کوشش را هر که بدید غاس میگفت
 لسان حیدر کو با کدو علی لسان دارد چنانچه در باب او کوفه مجلس بیابان کال از
 بنص ظهور سید اما کوفه قال بنیر خرم الاست و نظریاتی بنیبت علی بودند
 و لاد خفیه فقط انطقوا اما کالما تفرغ عن لسان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب او صلی
 الناس ان اسکوا فان بدت لا تنفس سکت الاخر اس سکت الحمد لله والصلو علی ابی
 محمد و آل الطیبین الاخبار الخ میگوید همین قدر که انحصرت اشاره بکوشش و تفرغ
 خاموش شد **اشیاء** سکون مردم در اعمال با ان جمیع از حلم و هلاکت و کین
 و طبل و کرای میگوید و شکفتن باشد و بولی ان جوهر بنظر سید **اول** محفل
 است سکون آنها انصرت سکون بیانشان از ان محفل و چنانچه حضرت سید الشهداء هم در
 روز عاشورا چنین نصرت کوفی در نفوس لشکر تفاوت فرمود و صدیکه خواست را و
 انها تمام نماید و موعظ و نصیحت فرمودند و انها ساکت نمی شدند برای اینکه کلام اشرا
 مستمع نیافتند و انها ان حضرت بنیاندیش انحصرت چنان نصرت کوفی و انها نمود حتی
 استماع آنها از حرکت باشد و **دوم** محفل کثرت جوانان کوفه در امام خلافت امیر
 المؤمنین هیئت و بیانات خط انحصرت مستفصل بر موند چنان نعم عظمی و شرف

مقنون کلمات انحصرت بود پس از شهادت انحصرت از این فوضات محروم و نفوس آنها
 طالب متقی چنان نعمت در جین باس از چنان موهبت و ن مقدمان فیض
 کامل سید تمام حواس آنها از علایق منقطع و مشغول کلمات انظومه انداد
 بلانند و عاقبت بشک و وقید بنسکه راوی گفت و راغبین که مردم از استماع کلمات
 انحصرت منقلب بر سر برادید استاه و کینه میکرد مکرر میگفت ای انم را تاجی
 که و کم خبر کول و نا انکم خبر شاه **سیم** محفل کثرت حلاوت و بیانات لطافت
 لسان شریک کفار را میگویند و موجب سکون آنها **چهارم** محفل کثرت
 بکوش مردم فرمود بود و انها از حج بانوضع دهشتناک که انها را وارد نمود بودند
 مردم طالب بودند بدانند که این خوارج اهل چه محل و تفصیل از چاه بود که بدین انحصرت
 در مقام اظهار امر انها بر آمد لذا هم ساکت شدند و به حال هلاکت و جلال
 و بیانات انکسیر با ظاهر و هویدا منبیا یک **اشیاء** **اخری** غالباً بکل کثیر
 شباهت پیدا و در شباهت نماید پیدا میکند چنانچه حضرت هر اسلام الله علیه
 کانت شبیهت با بهار سوا الله و منقطعها کما طهر و منجین حضرت زینب منقطعها
 کنطوا و بها امیرالمؤمنین چنانچه کرد شد **اشیاء** **اخری** خطبه خواندن
 حضرت زینب از پند جهل شباهت با شریک حضرت **اول** از جهل فصاحت
 بلاغت خرقه نماز جهل است که هر دو در مقام استیلاج بوده مستمر از جهل است که هر دو
 مظلوم و بیانات خود مظلومیت خود را ثابت نمود چنانچه از جهل است که هر دو در مقام
 انعام تحت ستم کام شباهت اسلام و انبات معاد و عظام و منافقان بود حکایت
 عالم جلیل و تقدیر الحداثه اقصیه صاحب التصفیات الکثیر و مولانا ابو الحسن الخلیج
 شیخ محمد باقر باقی صاحب کبریا احمد در کتاب کشکول که از اربع الفاش موصوفه
 مینویسد که در زمانیکه در عتبات عالیات مشغول تحصیل بود در آن زمان سید

خصیصه نورانی

۴۴

پس حق زکوة و باقی صدقات و عبادات مالیه در مقابل شکر انعمه مالیه عبادان بدین
 از انهم چنانچه شکر خوش کنند و این مقام از دست زبان کمر بدارد کار عباد شکرش
 بداند و مع ذلک انسان باید حق القدر و کوناه و تمویده و مطیع اوامر الله عز و اهل
 و یا بشاید باشد تا مقامات الهیه در جان معالیه نازل شود چنانچه گفتند عمل تحقیق یعنی
 مقامات مقام عقیقت است چنانچه فرمودند العو به جوهره که بها التوبیه و خلاف
 اعلام صادر اول در غیر خاتم و ایدود تسود و ما را ما مور و نور و نهاده با مقام
 بر عمل حضرت چنانچه در مقام معراج مؤمنین که به این مقام افاض است اشراف است
 مقام و رتبه مناجات با فی الحاحات ضمن تشهد که مقام عروج میکند
 آن عباد عباد و رسول پس بناء علی هذا هر کس بجز درجه مقام که نازل شد بگوید
 و بندگی بود و مرتبه هر کس را عبادت بندگی و بار داشتند چون حضرت صدیق
 تمام هم خود را صرف عبادت بندگی نمود که بخوانم عرض کنم حق عبادت بندگی
 بود چرا که تمام حرکات و سکات و حیات و مرگ او عبادت پس برای اهل معرفت
 فرمایش حضرت عباس علیه السلام در دفاع آخرین با آنکه ده با اخفاء لاشعنی فافله اللیل
 چنانچه چنانچه علی علیه السلام فاضل نبیل الشیخ الموقر شیخ الاسلام شاد حاج شیخ محمد باقر
 صاحب کتاب که به استحضار و دوا و بعض نوشته جان خود از بعض مقامات منبر نقل
 نمود و فرمایش حضرت عیسی که حاصل فرمایش است در این مرتبه و مقام شام
 بالقدوم و بدین روح شفت که به غلام زبده که آمد مع ذلک نماز شب و زیارت
 اگر شخصی نازل نماید که مقامات الهیه در جان نازل شود و مقامات الهیه در جان نازل شود
 از عبادات مقامات غیر متناهی نازل شد و مقام عبادت شد امیر ارکان در الوهب
 شریک تالاج الکاتبین زین العابدین علیه السلام **خصیصه نورانی**
 از جمله القاب که بر او است یا که به معلوم باد که شریف ترین عبادت که بر او است

در این مقام عبادت بندگی و بار داشتند چون حضرت صدیق

خصیصه نورانی

۴۵

خدا و بر اهل بیت محمد مصطفی است چنانچه برای هر یک از این دو تبار شمار و بر
 از مقدار در اخبار و آثار و اورد شد چنانچه بر مقتضای آثار و سنون است پوشیده
 و که به از این دو وجه و مکره است اما اگر به عنوان از خوف خدا در احشای همین پس
 است که فرمود که این با کتب یوم القیامه لا عبره یک مرتبه خدا و فرمایش حضرت
 سادات همد که فرمود آن در القیامه لعقبه لا يجوز لها الا البکانون مرخصه الله و
 که به عنوان بر خوانده محمدی صلوات الله علیه الزمان اخبار و یار و یار و یار و یار
 مطلق که به عنوان بر مصائب الیوم و بعضی بعنوان اختصاص برای ملک از مقتضای
 و الاغایر بعنوان که به عنوان بر حضرت سادات الهیه و اورد شد این قدر در فضیلت
 این عبادت شریفه اهتمام و اورد شد که میتوان گفت افضل طاعات اشراف و بر داشت
 و تمام و فی الناب است هر یک از عباد از اشراف و اجزا است که با خلل احد از آنها
 غرض آنست که مانده بخوانم عبادت جلالت که به طاعت بدو شکر و مانع و با هر کس و
 و از هر اشیای برای هر مرتبه از ان اجزاء است مرتبه او را ن تالی است که
 بگوید است احسان به شناس است من بگو او یکی و تالی یکی جبهه الحجه و معلوم باد که
 خبری از حق جز در خصائص و جوم شیخ بنظر من رسیده و به فریب یار من مضمون خبر است
 که نقل شد در مخاطبه حضرت جو با حضرت و من علی ای حال شایسته است اینها از کتب
 و استقر من این شد که اخبار مختلف است بعضی از مطلقا تا که موجب حجت حضرت
 مطلق که به عنوان موجب حجت نه می مقدار معین نمود و لذا جمیع اینها
 با اختلاف و جان به شک است با جمل در ذکر و بر از و حجت این عباد شریفه
 با نادر و صلوات الله علیها السلام اما اگر به از خوف خدا بدین خود که وصیت نمود
 لاف و من شریفه که در ان ایچیم خود را جمع نمود و با او رفت نماید و اما از حجت شایسته و
 زان به نایب امامه صبر الیوم یا که العین با حله الجسم چنانچه در انهم مرخصه الیوم

۴۵

خصیصه نوروزی هجری

و اما شرف این باب شد رمضان را سالامی معتده است شهادت شهر الحزن شهر المغفوق
 شهر العنق من النار محمد امان تار بر اسم است هوشهر الحسین شهر الغراء شهر الحزن
 شهر البکاء شهر التباکی رمضان شهر عیم فی الاضیافه الله محتر شمر عیم فی الحزاء
 الحسین رمضان برای دعوت بضیافت الله ملائکه از طرف دعوت میکند برای
 دعوت این غریبان چندین داعی است **اول** حضرت اعدیت که از بد و خلقت
 در جمیع عوالم طولی و عرضیه عالم الارواح و مثال دعوت این غریبان نمود داعی
 در قیام جمیع ملائکه از بد و خلقت الی یوم القیمه و سلسله مختلفه و کیفیات متعدد
 خص و صافه قیام از انجا **داعی سیم** جمیع انبیاء بود که دعوت این غریبان
 پیوند و همه انحضرت خواجه مشهورند از انجا در این غریبان از انجا
 چون حضرت ابراهیم و زکریا و یونس و هیت فائزند **داعی چهارم** خصوص
 حضرت یحیی و زکریا و اوست انهم ظلم نار و زکریا رحلت نمودند دعوت پیوند
 موافق عدل و هم خود اقامه عزای میور و کان للفرش امیر المؤمنین و مادرش حضرت
 سیدیه برادر و اولاد و همه اظهار که مادام احیاء هم داعی بوده و هم خود اقامه
 عزای پیوند **داعی پنجم** صاحب همین کتاب حضرت زینب بوده انهم در مجالس
 در کربلا از انوار و رود و کوفه اما کن متعدد سر کویه بازار بالای شهر مجلس این باب
 مجالس دیگر تمام در کوازه ان مجلس بدید در خرابی از شخصی از مجلس مجلس تمل
 و تمل و انجمن دیگر بلاد و در وازه مدینه جرجه و شریقه و اوش حضرت زهرا و
 عنایت و محلا تمام عزای بود **داعی ششم** حضرت سید الشهدا بوده و
 دعوت های مختلفه اول سینه و عالم مثال و بعد در این عالم ملک شهادت در دستان
 جد و پدر و مادر و برادر و اولاد بعد از انهم مکرر دعوت نمود خصوصاً
 خروج از کربلا و بعد از ولایت بر هر روز اگر ایام روز و خصوصاً روز عاشورا و اگر کات

این دعا را در روز عاشورا بخواند

خصیصه نوروزی هجری

کاهی بیان موعظه و نصیحت نمانی بیان غریب رحمت کاهی دیگر بیان موعظه
 زمان دیگر بطریق استعاره بعد از همه اینها بطریق ثقی حضور و دستان چنانچه در
 اینک در یوم عاشورا و احیاء نظر و فی واضح نماز این نیزه و دان سمعتم بفریاد و نهیدان
داعی هفتم پیران پاره باز انحضرت بود که در شام و کوفه و مکه و محرم ورم
 انمنقلب انهارا داعی نار و قیامت هر سال روز اول محرم از طرف عرش روین بر انرا
 ملای غم و نار و عاشورا بعد از این بر میارند و لذا از ابتدای محرم کلیه بجزایات و اعمال
 بلکه مادام عوالم و سلسله که تعلق بالحضرت دارند منقلب عزادار و غمزدند **داعی**
 جمیع عوالم و سلسله و فلکات و تقویم و جزیه سلسله طولی و عرضیه که تعلق
 بنفصل است با محرم و صفر شهر و عالم که صیحاب محرم دعا انکم فی مستجابات
 اول همین حدیث مذکور شاهد است رمضان هم نوبت که فی عباد انعام که جمیع
 محرم الحسین هم یوم الحقی فی عباد نفس الماهوم فی تسبیح رمضان بیع اشقان محرم
 و مع البکاء رمضان شهر القیام و الصیام محرم و الاک شهر القیام و الصیام حبش شهر
 محرم شهر الصیام بد و اعتبار است **اول** بطایفه و حضرت سید الشهدا که در
 اینها روز و کثرت حقیقت روز که اولین آخرین چنان روزی که فتنه بلکه روز سبب
 احیاء و ایفاء روزی که بد کثرت نفس ثقی از جمیع غفلت معلوم و انجنت عبال
 و اولاد و اموال و اصحاب احباب برادران و جان و شب و ان استخوان و مغز استخوان
 که تفصل بیان انعام است کتاب نیست **داعی** بطایفه اول و دوم و دستان ان
 حضرت که بواسطه اشتغال مجرم و عزاداری برای انحضرت بود و انجم لاند که
 داری مستجابند رمضان شب قدری از که بهر است از عبادت هزاره و اولاد
 سلطان هزاره و ماه بخانه محرم شب قدری از که شب عاشورا باشد که شب
 سلطان هزاره و ماه بخانه محرم شب قدری از که شب عاشورا باشد که شب

تخصیص نور چشم

۵۰

موجود و بر بوسه پیغمبر برای افضل از شب فایده ای که اگر ایام شام بود و مشدک
عاشق حضرت سید الشهدا شد توان آن زیادت از شب که رختا بخت و اوست و سمع شلید
برای بخت و صفات شهرت پیغمبر و ابواب الجنان و بقیع فی ابواب الجنان شهرت الهی
بفتح ابواب الجنان المؤمنین علی السلام و بقیع علیهم ابواب الجنان بلکه جنت عام و ش
میشود چنانچه در حدیث وارد شده که فطره اش با هر صیبت انحضرت در باغهای از
راغام و شکر مطلق فی سیر در مقام ذکر عبادت مثال بر آنست که
اهل جاهلیت و وحشی که در بیابان و کجایان و سوا خلاف که چون ستر
از زمین بود بر عبادت شتوان این ماه نمود و جنگ و جدل و نصیب و مال که بر طایع آنها
و از عادات و بر بندگی احوال آنها که تهر و وفوف و با سودگی جای خود مستقر و این
بالیکه در علم اسلامی متمدن و مفاخر منقذ محمدی متمدن چنان وحشیگری
و ظلم با ولا پیغمبر نمودند که جلدان هیچ ذی شعوری را خنثی و نسبت با عدو
نور چنین سامل نماید فضل از آنکه بر تفع اخلاق و واسطه انقض بین الله و الخلق
و میری آنها که برکت وجود آنها عرب صاحب شرف و مکنت چنان وحشیگری
نسبت با خود و اذیت کردند که اگر اذیت آنها از شرفین عبادت بود زیاده از این
مقدار اذیت ممکن نبود بجهل پیغمبر که در جهل عالمین چنان مافوق حدیست و اذیت
چنانچه از اش اسمان برده شود برای اینکه با اعدا ب برافتن از شود با اینکه بیست و سال
او را اذیت او آنها را از تپ و در حق آنها دعا نموده و با اینکه انبیا سابق چون امما در
مقام اذیت و از ارشان بودند بفرین بر آنها نمود چنین پیغمبر و وف که هر باقی بخت و یک
از این برست از مشرق مقام اضمحلال خانواد و انقطاع شش بر آمدند و الا که مصرط
مقتد و قطعه و حد چنان ذل و خواری بر او داد و بعد از او و بخت و داده اول بخت
خلق سلطنت بودای منصفین عالم دی کوش قرار بد و نال جان گذران مال محمدی

ابا

تخصیص نور چشم

۵۱

ابا بر پیغمبر و در ترتیب این بوده که نسبت بدرت و چنان که روز تازی و بعضی از آنها شهید
و بر خاسته و فراری و اغلب تاریخ اسلامی غیر اسلامی مسطور است خاصه در تاریخ
اسلامی هر چه در بیان کرد از مورخان متأخرین معجز است در جمل اول کلامی دارد حاصل
ترجمش اینست در بد و اسلام چون پیغمبر او ام ارجام خود را در منزل دعوت نمود برای
تبلیغ رسالت خود با آنها فرمود که یک که میاید ایمان بیاور و میاور و وصی من باشد
هر طایفه ای مطالب و ارجایست نمود و بر او ایمان مسورت که همین کلام نقص بر وصیت
و خلاف انحضرت است قطع نظر از باقی بر این محکم است که از همه اینها قطع نظر نمود
میکم ایضا اتفاق انصاف است سلطان از این عالم برود و اما دلائل از هر چه داشتند
او را خاندن و اجنبی آورده و سلطنت بنشانند و اینها از آنها بکسان و بیک کاش
بل این افعال ذمه میباشد مگر از خست سر آنها و اربع با افعال شریر که قابل اصلاح
نباشد چنانچه گفته اند ما لایزال یختلف و لا یخلف و لایزال یخلف و لا یخلف و لایزال یخلف
و ما یزال یخلف و لا یخلف من قبله الرسول فان مات و قتل انقلب علی عقابک و لا تعقب الله
خاندان اهل الظالمون مطالب سیم در بیان دستوریت برای مصیبت و ک
چنانچه میفرماید هرگاه خواص بر پیغمبر کریه کنی کریه بر حضرت سید الشهدا تا غرض از این
دستور اینست که چون کریه بر حضرت سید الشهدا چون توبه را دارد شخص مصیبت
ند که نخواهد کریه نماید مصیبت انحضرت را سزاوار شود و بر او کریه نماید که بر توای
باید از تحصیل نمود باشد و باغزها بکنند و مصیبت وارد بر حضرت سید الشهدا
مصیبت عالم را تحصیل نموده اگر شخص مصیبت زده ملتفت مصیبت های انحضرت شود
مصیبت خود را فراموش نمود و بر انحضرت کریه شود و شاید از این باشد که چون
شخص بر او مصیبت وارد و بر او شوار باشد سزاوار شود که نظر بر مصیبت خود را که بر
انحضرت وارد شد و این نکته را هم در خاطر آورد که انحضرت با اینکه عکس موجود است

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

چون

چنین مصیبتی بر او وارد آمد پس خود را با حضرت نسی دهد و بر آنحضرت کمر بنهد
دل خود را خالی نمود و هم اگر کبر بر آنحضرت برده باشد و شاهد برین قوایش و حضرت
استان سمعتم بفریاد و شهیدان نبوی **اشهد ان لا اله الا الله** و سوره شیهه سبک
خلاق عالم بمصیبت زدگان داده بقوله عز وجل الذین ذابوا الصلابة و صلبوا لاله الا الله
الیه یاجون و صبیبت بر اهل بکوش و نیست **مطلب چهارم** در بیان
اشاق بکفایت بهادرت حضرت است که میفرماید کشته کشت چون کشتن کوفت
و در وجه تشبیه محلاتی بقدر سبب شاید غرض از تشبیه این باشد که چون کوفت
را می کشند هیچ باکی ندارند بلکه کال سر و رو شغف را دارند و کشتن آن حضرت را
هم با کالی باکی و سر و رو شغف بدون ملاحظه شهید نمودند شاید غرض از تشبیه
چنانچه کشتن کوفت سفتد مباح و حلال و در ملا بدون روع و منع همین طریق آن
حضرت را در ملا بدون روع و مانع خون آنحضرت را مباح دانسته شاهد بر این
فرمایش خود حضرت است که میفرماید قم تسقاون دمی و چندین فریادین شهادت
آنحضرت و ذبح کوفت سفتد است کوفت را کشته ذبح نمیکند کوفت سفتد را سرفغا بدون
شریب جانی نمیکند کوفت سفتد را با نیش مشرب جویت نیز و سنگ نمیکند و آنحضرت را
هم اینها نمیکند و خود را که سبب بریدن او هم تاخند چنانچه فرمود و بعد از آنکه
محمد مصطفی حضرت سقا و مقهور با ناس من قتل صراحت صراحت است این کیفیت
که ذکر شد کوفت را ذبح میکنند آنحضرت را ذبح نمودند و بعد از این که بیان جو
اثر با اضافه و قتل آنحضرت بود **الا لعنة الله على القوم الظالمين** **مطلب پنجم**
در بیان فضیلت کمر کردن بر حضرت سیدالشهدا است که حقیقتا کبر عظم
که با نیکوترین امر و نافع و ای قطع امراض و زنده معاشی همین است که نیکوترین
میفرماید اگر کمر کنی و آنحضرت را نیکو کشی چشم بصورتی سد بر امر خدا

نوشته شده است

نوشته شده است

غفور هرگاه که نمود باشی کمر کنی بشهید از آن که باشد از یاد معلوم باد که توسل آنحضرت
را تا از دست غریب تواند بکشد عجب که بیان از قهر و اناها و آخر و ظلم آنکارش از اناها و شری
برای و و شنی چشم درستان با ظلم شکنند و ظلم بالا بر خود نشان میبخش آن آثار و اناها
اول بدین است که کلمه عبادان مشرق و طاعات سائور و العزمین و ثواب بین
است هرگاه شخصی از عبادان را با جمیع خصوصیات عبودیت در آن از اجزای شرطها آورده
آن ثواب را آن سید هند و دل و سلات آنحضرت را از او و ثواب خارج از حد و عداست
مثلا که یک یا اندازه بال مکملی شک از چشمش جاری شود و در عین آنحضرت بیاورد
خداوند عالم کاهان او را و او را بیکه بقدر کف در اناها باشد که اگر با ده بر این مقدار کمر
کنند از او پیشتر خواهد بود پس از ش کاهان و درین بهشت کمرین عطیه است که
بموسسین آنحضرت سنایت شود چنانچه منقول است و ضمن حدیثی که در باره آن اقرار است
طالوس نقل نمود وین یکی و ابی و احاطه فله الجنة و من نیکی فله الجنة تا یکی و من نیکی
است نزدش بهشت است پس سید بیانی مراتب ثولات پس که تمام عمر خود را صرف
در کمر بر آنحضرت نمود چه مقام و چه در دنیا و چه در آخرت و آنکه عینا فاصد
از او را در مقامات آنحضرت تمام عمر خود را صرف و ابی و یکی نبوده باشد که در هیچ شدا
وین بار او را در شریک و هم بود و معامله شهادت دشمن بود **اشهد ان لا اله الا الله**
خداوند عالم و جناب عظم الحاج افاض سید محمد مهدی و جناب حال و من جناب انا
سید محمد حسن اباهم الله مالی مقامات هر یک از اناها معروف است بر کوازی و مشهور و حرم
عبد ساسا الکائنات الخیوة و الصفاة السعویة الحاج سید محمد طایب بن محمد مقام قدس
و عبادت و فضل وجود و سعادت در هرستان ایران معروف و در وجود و وحدت
و قهر و هر بود و قاتل ایشان سید محمد و بی بود مطابق با کلام احمد عیسی و من
اگر شریک از مقامات ایشان و شریک از کائنات ایشان بخوانم ذکر تمام آنحضرت و بعضی

خصیصه نوزدهم

۵۴

حاجت نماید ولی بی علم و جهل نسبت بمقامات کمال انحراف و فرود نوبت
نبود مگر علاوه بر این و بنویس است بهر حال از هر سه نفر و ثقیل الذکر شدیم که
مجموع سید معظم و جبر حقیقی از محمد نوری بختیاری طلب است و فرود نوبت برای
حساب اتفاق افتاد بود هنگامی که بختیاری محمد نوری خان چنانچه شرح آن گفتاری در
تاریخ بختیاری مسموم است محمد نوری قلی از طلب داده و ایشان را که در آن وقت
ایام عاشورا نزدیک بودند و آن مجلس عاشورا منصف مجلس خانه بختیاری
الله مستوفی عربستان و منزل خود ما را از بختیاری برای ندادن اسباب ضرر به دارایی طری
بهر یک و بعد از آن بماندن با اکثره خیال جدا بقرار گرفت و قصد داد هر بعد قرار
دهند شب در عالم خواب به مجلسی است مشتمل از جماعت سادات کاشانه
ای بدست انجم داده اطراف آن نوشته بودند در هر دو کجای کجای نوشته اند
قطر افغان در پای بیدار شد شعر از نوخته هر قدر نقش نمود شعر از یک
نصیبند و بهر حال خود را نشویند ساند و بل از عاشورا تعجب و در حجاب را در
این طلبی نوشتیم در اینجا اند کارهای از انجم و مؤمنان بقرائن فاضله و احوال و سلسله
را شاد و با فرمایند که **و میسر** چنانچه اشاره نمودیم هر عبادت را بعد از آن وقت سادات
و شرایط معتبر است که در دوران موقوف بر اعیان آنها است که پس از حصول همه آنها از عبادت
حاصل میشود ولی توسل بآنحضرت بطریقه و بدون شرط و جزا است و محتاج به هیچ فصدی
نباشد چنانچه میشود شخصی خالی از ذهن بعبادت نماید مثل اینکه اسم آنحضرت
برده شود و منقلب گردد اگر این اثر مکنون در نام مبارک آنحضرت است چنانچه بختی
مکنون است در غلب و علامت ایمان که طلب است عند سماع اسم الشریف مشروط
باینکه عند استماع نفس مؤثر و مؤثر باشد که در این حال باین اختیار وقت شنیده
نام مبارکش که چنانچه مشروط چنانچه این حال برای حضرت آدم اتفاق افتاد که گفته ذکر

خصیصه نوزدهم

۵۵

الحاکم بنکر طریقی این اثر در نام خواهد شد و بنویس است **است** این کیفیت
عبادت در نوسلات از بنویس بنویس چنانچه در خصیصه سیم کردیم بر آنحضرت
خواهد شد لا اله الا الله تعالی **سوره** از برای هر یک از عبادات و عبادات که
هرگاه میشود شخص عبادت میکند ولی بختیاری معصیت بلکه گاه شود بختیاری شرک
یعنی شود زیرا که شیطان و نفس را چنان سلطنت بر انسان که معصیت را بصورت
عبادت و عبادت را معصیت جلوه گر نماید و طاعت را بمعصیت و عبادت را بمعصیت
سازد ولی توسلات بآنحضرت از این امانت و عبادات سالم و شیطان را راه و راه را
چرا که در عاشورا شیطان از کربلا قتل نمود پس توسلات بآنحضرت نظیر طبیعت چنانچه
شیطان بر همه اعضا سلطه بجز قلب که مخصوص ذات احدیت است که قابل از برای تجلی
الله است که نتواند به عبادات و سادات بجز توسلات بحسبیت که امانت طلب
قلب مخصوص ذات احدیت چنانچه طلب در اوست و فرمایند قریب بر سایر اعضا است همین
طور توسلات آنحضرت را در اوست سلطنت است بر همه اعضا و لذا از اوست است
که در سلسله جلیله انبیاء و مرسلین ملائکه و مقربین بهر تبت و مقام که یافتند و
در یک سال بحسبیت بود چنانچه حکایت میکند حق عزوجل مصائب آنحضرت را بر اعیان
ذکر نمود برای همین بود که آنحضرت که عبادت و تحصیل این عبادت جلیله و نمایند که
اشرف عبادات است حق برای عبادت که اشرف انبیاء بود در عوار و عید و جمیع احوال و عبادت
و در نشانه مبارک و وقت لا اله الا الله حضرت سید الشهدا و جمیع ملائکه برای تعظیم امان
ضمیمه لغیرت میکنند و آنحضرت را منقلب بر اعیان آنحضرت را داده از باقی دنیا که
مقامات عالی و عبادت جلیله که بر نماید

و کمال بیان و بختیاری مصائب حضرت سید الشهدا را برای پدر و مادر و برادر و موافق
عبدی برای همین بود که آنها شغل تحصیل این عبادت جلیله که افضل از اینهاست

است

خصیصه نوریه

۵۸

عبادت مالک را بجله هر یادی که ملاحظه شود در روز قیامت و انبیا نورانی
اکثر از این در مقابل هر عبادت ناصیه عبادت کامل دارد که در آن ناصیه نماید قرآن
فضیلت قرآن بر تنبیه این آثار منور است و احسان و انوار و انوار و انوار
ان بر هر کس واجب لازم است پس است و شرف آنکه کلام الله و بعد از آن
پناهی است چنانچه فرموده ان تارک فیکم التفلین کتاب الله و عزیزی و بکر از شعاع نور
است پس آنحضرت موارید عدید چنان قرآن را تلاوت نموده برای یک کس که آنرا که تلاوت
چون آن مرآت شرف قرآن نموده از خاصه قرآن با آنها عبادت دهد بالایی نور
تلاوت نمود مجلس این زیاده و بزرگی تلاوت فرموده و مالتی به بیافرت برای جبر این مقام
اصحاب نیز نما نمود برای شفاعت به آن که کلام بود دل و جوانان فریاد نمود برای عبادت
جوانان بد کرد و محقق اسیری و ذلت عبادت برای نکر داری و نه ای خجالت شفا
مولودی خجالت کشید برای اینکه در میان و مؤسسان با آنحضرت روز قیامت علی
رویس لاشهاد خجالت کشند بعضی از آن مولود را ذکر نمایند **اول** اندویش شیعیه
علی که در قیامت طلب نمود **دوم** از حضرت که در قیامت طلب نمود **سوم**
و شیعیه و طلبید و آنحضرت از حضرت **اول** گفتی چرا **دوم** گفتی چرا **سوم** گفتی چرا
از علی اسفندی که از او برای تحصیل آب به سه شعبه یاد دادند **چهارم** از باب
سازد علی اسفندی که در قیامت شمر از لیلی و اد علی که در قیامت
خبر کشید شدن فرزند شراب و او را **پنجم** خجالت از جمیع اهل بیت خود که
توانست نیاز یاری نماید و از آن محال عبادت دهد **ششم** خجالت آنحضرت
از خواهر چون جگر چوب زنب که آن خجالت را نمی است چنانچه در ضمن خواب که حضرت
سکینه نقل میکند که در عالم رؤیا آنحضرت فاطمه آنحضرت سید الشهدا فرمود و چون نظر
مهرت بخواب غیبی که حضرت فرمود من از او خجالت دارم و همچنین موافق بعض عباد

منقول

خصیصه نوریه

۵۹

منقول سر حضرت بالایی نیز و در وقت طلوع بطرف حضرت زینب مقابل میشد
چشمهای مبارکش بسجده چون بطرف دیگر حرکت داده میشد و به مبارک باز می نمود
دلالت خجالت آنحضرت است بالجله از این مطالب معلوم میشود که هر کس از روی خجالت
نظر بدوان اعمال خود نماید و از این چون این سبب عاصی سبب چنداگر متوسل بیک
حقیقت شود مایوس نمائید نخواهد شد چرا که باس و نا امید آنحضرت و انصار
و عبادت از عبادت خود سبب عدم باس و نا امید مایندگان کند کار شده تمام
که اطمینان به حسن دارم و در اینجا این بند کند کار بد کرده کار عرض میکنم که هر کس چون
نظر بخصیصه حسن خود مینماید از آن هر چه خالی و چون بصیغه شهادت از سبب
مهرست که در صورت خود را از آن به هر چه هست که ملاحظه میکنم فراد کشت را و از آن
هم چون ملاحظه فرموده ام که آن را در روز و از وقتیکه ملاحظه است
و زاد خود و بنام خود را غیبه است و بی وادی بنیم تصور و قیامت که میکنم که در
دو صفی بنیم اصحاب بین و اصحاب شمال اگر در اصحاب بین بنام خود را از آن
بنیم و اگر بطرف اصحاب شمال متوجه شوم از عذاب و عذابت رسانم با افعال خجالت
امید بیک دارم بطف چنانچه حضرت عقبه بخند در سالام المصائب حضرت زینب
است آن عبادت دهند اطفال بعضی از مقام بنی امیه الهی اگر بگویند که از آن امید دارند
امید مکرر آن ای ناظرین در این اوراق شما را بخت عجب والی و غم سپیدم که از آن
این دعا فراموش نموده باشند **اشهاد** اول که در جمیع امتیازات مذکوره حضرت زینب
باید خود شریک و سهم بود پس همه را در سلطه برای مؤسسان این جمله نیز
منظور خواهد بود زیرا که در جمیع مصائب مذکوره بابر او شریک بود و مشایخ
و بانیان فضیلت بابر حضرت سید الشهدا است که سفرهای پشیمانی کرد
در وی ملاقات تمامی خلایق عالم را و گداهای بی یونی باشد پس زیارت کن حضرت عات

ال

منقول

العبارة معلوم باد که در دفعه سبک زیارت حضرت سید الشهدا اخبار کثیره مختلفه
 شده باید اول حقیقت زیارت معلوم شود بعد از آنکه بفضیلت صریح این اخبار
 آنچه معلوم شده زیارت عبارت است از حضور عند المزار و این ناکد بان اشاره
 بکرامت بزرگی مرتبه راست چنانچه هر چند شخص بزرگتر ثواب زیارتش بیشتر و این
 صفت یکی زیارت برای برآور مقامات مرتبه داشت چنانچه در عرف نظیر این معنی
 است هرگاه یکی از امراء یا وزراء خدمتی نماید برای سلطان یا پادشاه اهمیت خدمت
 او را و مورد محبت است و این برای و قرار میدهد که مقامات و رتبه بقیه وزراء
 و امراء واضح که آنها هم در مقام استال برابرند تا آنکه شود که جمیع امراء و وزراء بزرگ و
 انصاف جلیل روند و چون حاضران و محضی صلی الله علیه و آله و سلم خدمت آنها بزرگ
 الهمم الخ الذاجع بزرگوار است که دانایان بزرگ و فضیلت آنها حاضرین بزرگ
 و جمیع ائمه و اولاد و جود بفضایل و ثواب و آثار بزرگتر نموده که مردم برای زیارت
 آن ثوابات زیارت آنها روند و چون آثار و ثواب زیارت حضرت سید الشهدا
 زیاده از دیگران لذا بعضی صواب را تمسک و این شهادت و نظایر آنها که بزرگتر
 مسطوره باید حضرت سید الشهدا افضل از غیر و بزرگتر باشد که برای این که زیارت
 آنحضرت شریک از دیگران و زیارت این شهادت بر او باب و وقت را بفضیلت
 شایسته و مستحق و مقام اطفال و افراد و ناهش محبت بوده و مظلومیت آنحضرت
 مانع از جلال و عظمت و لذا این خصوصیت برای آنحضرت سر کرده و زیارتش از
 اعظم شهادت الهیه است و زیارت آنحضرت پس عظمی است و این
 فهم مقلدان و زیاده اخبار دیگر در این خصوص وارد شده هر یک با اندازه استعداد
 و ادای بود چنانچه بعضی ثواب نود حج میبرد و بعضی ثواب هزار حج و در
 خبر دیگرین زیارت آنحضرت عارفاً بمقدور زیارتش و در خبر دیگرین زیارتش

زیارتش از منزل خود حرکت میکند ملائکه بر او و استغفار نمایند و همه جای او استقبال
 کنند و حضرت سید الشهدا در میان عرش او ایستاده و متوجه او باشند تا که با او وارد
 چون بقصد الحسین وارد شد و اول اکرام او و کثرت امان او باشد و خبر از این اخبار
 کثیره که میفرماید غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و خطاب ملائکه با و است و آنکه
 پس جمیع این همه ثواب بدو بطریق معلوم میگردد و یکی اینکه ثواب زیارت خارج از حیطه
 علم ولی تقریب الاذهان با اندازه استعداد و ذات باها از آثار زیارتش فرموده و در خبر
 اینکه اختلاف ثوابات نسبت باختلاف مقام معرفت و از این است که معرفت بکمال
 آنچه از اخبار معلوم میشود که هر چه حضرت سید الشهدا سبب غفران معاصی است این
 معنی که معاصی در لوح محفوظ ثبت میشود ولی مغفرت الهی مانع از آثار زیارتش
 ولی زیارت آنحضرت مانع از ثبت لغات مانع از آثار آنها است فی الجمله
 ١/ ٢/ ٣/ ٤/ ٥/ ٦/ ٧/ ٨/ ٩/ ١٠/ ١١/ ١٢/ ١٣/ ١٤/ ١٥/ ١٦/ ١٧/ ١٨/ ١٩/ ٢٠/ ٢١/ ٢٢/ ٢٣/ ٢٤/ ٢٥/ ٢٦/ ٢٧/ ٢٨/ ٢٩/ ٣٠/ ٣١/ ٣٢/ ٣٣/ ٣٤/ ٣٥/ ٣٦/ ٣٧/ ٣٨/ ٣٩/ ٤٠/ ٤١/ ٤٢/ ٤٣/ ٤٤/ ٤٥/ ٤٦/ ٤٧/ ٤٨/ ٤٩/ ٥٠/ ٥١/ ٥٢/ ٥٣/ ٥٤/ ٥٥/ ٥٦/ ٥٧/ ٥٨/ ٥٩/ ٦٠/ ٦١/ ٦٢/ ٦٣/ ٦٤/ ٦٥/ ٦٦/ ٦٧/ ٦٨/ ٦٩/ ٧٠/ ٧١/ ٧٢/ ٧٣/ ٧٤/ ٧٥/ ٧٦/ ٧٧/ ٧٨/ ٧٩/ ٨٠/ ٨١/ ٨٢/ ٨٣/ ٨٤/ ٨٥/ ٨٦/ ٨٧/ ٨٨/ ٨٩/ ٩٠/ ٩١/ ٩٢/ ٩٣/ ٩٤/ ٩٥/ ٩٦/ ٩٧/ ٩٨/ ٩٩/ ١٠٠/ ١٠١/ ١٠٢/ ١٠٣/ ١٠٤/ ١٠٥/ ١٠٦/ ١٠٧/ ١٠٨/ ١٠٩/ ١١٠/ ١١١/ ١١٢/ ١١٣/ ١١٤/ ١١٥/ ١١٦/ ١١٧/ ١١٨/ ١١٩/ ١٢٠/ ١٢١/ ١٢٢/ ١٢٣/ ١٢٤/ ١٢٥/ ١٢٦/ ١٢٧/ ١٢٨/ ١٢٩/ ١٣٠/ ١٣١/ ١٣٢/ ١٣٣/ ١٣٤/ ١٣٥/ ١٣٦/ ١٣٧/ ١٣٨/ ١٣٩/ ١٤٠/ ١٤١/ ١٤٢/ ١٤٣/ ١٤٤/ ١٤٥/ ١٤٦/ ١٤٧/ ١٤٨/ ١٤٩/ ١٥٠/ ١٥١/ ١٥٢/ ١٥٣/ ١٥٤/ ١٥٥/ ١٥٦/ ١٥٧/ ١٥٨/ ١٥٩/ ١٦٠/ ١٦١/ ١٦٢/ ١٦٣/ ١٦٤/ ١٦٥/ ١٦٦/ ١٦٧/ ١٦٨/ ١٦٩/ ١٧٠/ ١٧١/ ١٧٢/ ١٧٣/ ١٧٤/ ١٧٥/ ١٧٦/ ١٧٧/ ١٧٨/ ١٧٩/ ١٨٠/ ١٨١/ ١٨٢/ ١٨٣/ ١٨٤/ ١٨٥/ ١٨٦/ ١٨٧/ ١٨٨/ ١٨٩/ ١٩٠/ ١٩١/ ١٩٢/ ١٩٣/ ١٩٤/ ١٩٥/ ١٩٦/ ١٩٧/ ١٩٨/ ١٩٩/ ٢٠٠/ ٢٠١/ ٢٠٢/ ٢٠٣/ ٢٠٤/ ٢٠٥/ ٢٠٦/ ٢٠٧/ ٢٠٨/ ٢٠٩/ ٢١٠/ ٢١١/ ٢١٢/ ٢١٣/ ٢١٤/ ٢١٥/ ٢١٦/ ٢١٧/ ٢١٨/ ٢١٩/ ٢٢٠/ ٢٢١/ ٢٢٢/ ٢٢٣/ ٢٢٤/ ٢٢٥/ ٢٢٦/ ٢٢٧/ ٢٢٨/ ٢٢٩/ ٢٣٠/ ٢٣١/ ٢٣٢/ ٢٣٣/ ٢٣٤/ ٢٣٥/ ٢٣٦/ ٢٣٧/ ٢٣٨/ ٢٣٩/ ٢٤٠/ ٢٤١/ ٢٤٢/ ٢٤٣/ ٢٤٤/ ٢٤٥/ ٢٤٦/ ٢٤٧/ ٢٤٨/ ٢٤٩/ ٢٥٠/ ٢٥١/ ٢٥٢/ ٢٥٣/ ٢٥٤/ ٢٥٥/ ٢٥٦/ ٢٥٧/ ٢٥٨/ ٢٥٩/ ٢٦٠/ ٢٦١/ ٢٦٢/ ٢٦٣/ ٢٦٤/ ٢٦٥/ ٢٦٦/ ٢٦٧/ ٢٦٨/ ٢٦٩/ ٢٧٠/ ٢٧١/ ٢٧٢/ ٢٧٣/ ٢٧٤/ ٢٧٥/ ٢٧٦/ ٢٧٧/ ٢٧٨/ ٢٧٩/ ٢٨٠/ ٢٨١/ ٢٨٢/ ٢٨٣/ ٢٨٤/ ٢٨٥/ ٢٨٦/ ٢٨٧/ ٢٨٨/ ٢٨٩/ ٢٩٠/ ٢٩١/ ٢٩٢/ ٢٩٣/ ٢٩٤/ ٢٩٥/ ٢٩٦/ ٢٩٧/ ٢٩٨/ ٢٩٩/ ٣٠٠/ ٣٠١/ ٣٠٢/ ٣٠٣/ ٣٠٤/ ٣٠٥/ ٣٠٦/ ٣٠٧/ ٣٠٨/ ٣٠٩/ ٣١٠/ ٣١١/ ٣١٢/ ٣١٣/ ٣١٤/ ٣١٥/ ٣١٦/ ٣١٧/ ٣١٨/ ٣١٩/ ٣٢٠/ ٣٢١/ ٣٢٢/ ٣٢٣/ ٣٢٤/ ٣٢٥/ ٣٢٦/ ٣٢٧/ ٣٢٨/ ٣٢٩/ ٣٣٠/ ٣٣١/ ٣٣٢/ ٣٣٣/ ٣٣٤/ ٣٣٥/ ٣٣٦/ ٣٣٧/ ٣٣٨/ ٣٣٩/ ٣٤٠/ ٣٤١/ ٣٤٢/ ٣٤٣/ ٣٤٤/ ٣٤٥/ ٣٤٦/ ٣٤٧/ ٣٤٨/ ٣٤٩/ ٣٥٠/ ٣٥١/ ٣٥٢/ ٣٥٣/ ٣٥٤/ ٣٥٥/ ٣٥٦/ ٣٥٧/ ٣٥٨/ ٣٥٩/ ٣٦٠/ ٣٦١/ ٣٦٢/ ٣٦٣/ ٣٦٤/ ٣٦٥/ ٣٦٦/ ٣٦٧/ ٣٦٨/ ٣٦٩/ ٣٧٠/ ٣٧١/ ٣٧٢/ ٣٧٣/ ٣٧٤/ ٣٧٥/ ٣٧٦/ ٣٧٧/ ٣٧٨/ ٣٧٩/ ٣٨٠/ ٣٨١/ ٣٨٢/ ٣٨٣/ ٣٨٤/ ٣٨٥/ ٣٨٦/ ٣٨٧/ ٣٨٨/ ٣٨٩/ ٣٩٠/ ٣٩١/ ٣٩٢/ ٣٩٣/ ٣٩٤/ ٣٩٥/ ٣٩٦/ ٣٩٧/ ٣٩٨/ ٣٩٩/ ٤٠٠/ ٤٠١/ ٤٠٢/ ٤٠٣/ ٤٠٤/ ٤٠٥/ ٤٠٦/ ٤٠٧/ ٤٠٨/ ٤٠٩/ ٤١٠/ ٤١١/ ٤١٢/ ٤١٣/ ٤١٤/ ٤١٥/ ٤١٦/ ٤١٧/ ٤١٨/ ٤١٩/ ٤٢٠/ ٤٢١/ ٤٢٢/ ٤٢٣/ ٤٢٤/ ٤٢٥/ ٤٢٦/ ٤٢٧/ ٤٢٨/ ٤٢٩/ ٤٣٠/ ٤٣١/ ٤٣٢/ ٤٣٣/ ٤٣٤/ ٤٣٥/ ٤٣٦/ ٤٣٧/ ٤٣٨/ ٤٣٩/ ٤٤٠/ ٤٤١/ ٤٤٢/ ٤٤٣/ ٤٤٤/ ٤٤٥/ ٤٤٦/ ٤٤٧/ ٤٤٨/ ٤٤٩/ ٤٥٠/ ٤٥١/ ٤٥٢/ ٤٥٣/ ٤٥٤/ ٤٥٥/ ٤٥٦/ ٤٥٧/ ٤٥٨/ ٤٥٩/ ٤٦٠/ ٤٦١/ ٤٦٢/ ٤٦٣/ ٤٦٤/ ٤٦٥/ ٤٦٦/ ٤٦٧/ ٤٦٨/ ٤٦٩/ ٤٧٠/ ٤٧١/ ٤٧٢/ ٤٧٣/ ٤٧٤/ ٤٧٥/ ٤٧٦/ ٤٧٧/ ٤٧٨/ ٤٧٩/ ٤٨٠/ ٤٨١/ ٤٨٢/ ٤٨٣/ ٤٨٤/ ٤٨٥/ ٤٨٦/ ٤٨٧/ ٤٨٨/ ٤٨٩/ ٤٩٠/ ٤٩١/ ٤٩٢/ ٤٩٣/ ٤٩٤/ ٤٩٥/ ٤٩٦/ ٤٩٧/ ٤٩٨/ ٤٩٩/ ٥٠٠/ ٥٠١/ ٥٠٢/ ٥٠٣/ ٥٠٤/ ٥٠٥/ ٥٠٦/ ٥٠٧/ ٥٠٨/ ٥٠٩/ ٥١٠/ ٥١١/ ٥١٢/ ٥١٣/ ٥١٤/ ٥١٥/ ٥١٦/ ٥١٧/ ٥١٨/ ٥١٩/ ٥٢٠/ ٥٢١/ ٥٢٢/ ٥٢٣/ ٥٢٤/ ٥٢٥/ ٥٢٦/ ٥٢٧/ ٥٢٨/ ٥٢٩/ ٥٣٠/ ٥٣١/ ٥٣٢/ ٥٣٣/ ٥٣٤/ ٥٣٥/ ٥٣٦/ ٥٣٧/ ٥٣٨/ ٥٣٩/ ٥٤٠/ ٥٤١/ ٥٤٢/ ٥٤٣/ ٥٤٤/ ٥٤٥/ ٥٤٦/ ٥٤٧/ ٥٤٨/ ٥٤٩/ ٥٥٠/ ٥٥١/ ٥٥٢/ ٥٥٣/ ٥٥٤/ ٥٥٥/ ٥٥٦/ ٥٥٧/ ٥٥٨/ ٥٥٩/ ٥٦٠/ ٥٦١/ ٥٦٢/ ٥٦٣/ ٥٦٤/ ٥٦٥/ ٥٦٦/ ٥٦٧/ ٥٦٨/ ٥٦٩/ ٥٧٠/ ٥٧١/ ٥٧٢/ ٥٧٣/ ٥٧٤/ ٥٧٥/ ٥٧٦/ ٥٧٧/ ٥٧٨/ ٥٧٩/ ٥٨٠/ ٥٨١/ ٥٨٢/ ٥٨٣/ ٥٨٤/ ٥٨٥/ ٥٨٦/ ٥٨٧/ ٥٨٨/ ٥٨٩/ ٥٩٠/ ٥٩١/ ٥٩٢/ ٥٩٣/ ٥٩٤/ ٥٩٥/ ٥٩٦/ ٥٩٧/ ٥٩٨/ ٥٩٩/ ٦٠٠/ ٦٠١/ ٦٠٢/ ٦٠٣/ ٦٠٤/ ٦٠٥/ ٦٠٦/ ٦٠٧/ ٦٠٨/ ٦٠٩/ ٦١٠/ ٦١١/ ٦١٢/ ٦١٣/ ٦١٤/ ٦١٥/ ٦١٦/ ٦١٧/ ٦١٨/ ٦١٩/ ٦٢٠/ ٦٢١/ ٦٢٢/ ٦٢٣/ ٦٢٤/ ٦٢٥/ ٦٢٦/ ٦٢٧/ ٦٢٨/ ٦٢٩/ ٦٣٠/ ٦٣١/ ٦٣٢/ ٦٣٣/ ٦٣٤/ ٦٣٥/ ٦٣٦/ ٦٣٧/ ٦٣٨/ ٦٣٩/ ٦٤٠/ ٦٤١/ ٦٤٢/ ٦٤٣/ ٦٤٤/ ٦٤٥/ ٦٤٦/ ٦٤٧/ ٦٤٨/ ٦٤٩/ ٦٥٠/ ٦٥١/ ٦٥٢/ ٦٥٣/ ٦٥٤/ ٦٥٥/ ٦٥٦/ ٦٥٧/ ٦٥٨/ ٦٥٩/ ٦٦٠/ ٦٦١/ ٦٦٢/ ٦٦٣/ ٦٦٤/ ٦٦٥/ ٦٦٦/ ٦٦٧/ ٦٦٨/ ٦٦٩/ ٦٧٠/ ٦٧١/ ٦٧٢/ ٦٧٣/ ٦٧٤/ ٦٧٥/ ٦٧٦/ ٦٧٧/ ٦٧٨/ ٦٧٩/ ٦٨٠/ ٦٨١/ ٦٨٢/ ٦٨٣/ ٦٨٤/ ٦٨٥/ ٦٨٦/ ٦٨٧/ ٦٨٨/ ٦٨٩/ ٦٩٠/ ٦٩١/ ٦٩٢/ ٦٩٣/ ٦٩٤/ ٦٩٥/ ٦٩٦/ ٦٩٧/ ٦٩٨/ ٦٩٩/ ٧٠٠/ ٧٠١/ ٧٠٢/ ٧٠٣/ ٧٠٤/ ٧٠٥/ ٧٠٦/ ٧٠٧/ ٧٠٨/ ٧٠٩/ ٧١٠/ ٧١١/ ٧١٢/ ٧١٣/ ٧١٤/ ٧١٥/ ٧١٦/ ٧١٧/ ٧١٨/ ٧١٩/ ٧٢٠/ ٧٢١/ ٧٢٢/ ٧٢٣/ ٧٢٤/ ٧٢٥/ ٧٢٦/ ٧٢٧/ ٧٢٨/ ٧٢٩/ ٧٣٠/ ٧٣١/ ٧٣٢/ ٧٣٣/ ٧٣٤/ ٧٣٥/ ٧٣٦/ ٧٣٧/ ٧٣٨/ ٧٣٩/ ٧٤٠/ ٧٤١/ ٧٤٢/ ٧٤٣/ ٧٤٤/ ٧٤٥/ ٧٤٦/ ٧٤٧/ ٧٤٨/ ٧٤٩/ ٧٥٠/ ٧٥١/ ٧٥٢/ ٧٥٣/ ٧٥٤/ ٧٥٥/ ٧٥٦/ ٧٥٧/ ٧٥٨/ ٧٥٩/ ٧٦٠/ ٧٦١/ ٧٦٢/ ٧٦٣/ ٧٦٤/ ٧٦٥/ ٧٦٦/ ٧٦٧/ ٧٦٨/ ٧٦٩/ ٧٧٠/ ٧٧١/ ٧٧٢/ ٧٧٣/ ٧٧٤/ ٧٧٥/ ٧٧٦/ ٧٧٧/ ٧٧٨/ ٧٧٩/ ٧٨٠/ ٧٨١/ ٧٨٢/ ٧٨٣/ ٧٨٤/ ٧٨٥/ ٧٨٦/ ٧٨٧/ ٧٨٨/ ٧٨٩/ ٧٩٠/ ٧٩١/ ٧٩٢/ ٧٩٣/ ٧٩٤/ ٧٩٥/ ٧٩٦/ ٧٩٧/ ٧٩٨/ ٧٩٩/ ٨٠٠/ ٨٠١/ ٨٠٢/ ٨٠٣/ ٨٠٤/ ٨٠٥/ ٨٠٦/ ٨٠٧/ ٨٠٨/ ٨٠٩/ ٨١٠/ ٨١١/ ٨١٢/ ٨١٣/ ٨١٤/ ٨١٥/ ٨١٦/ ٨١٧/ ٨١٨/ ٨١٩/ ٨٢٠/ ٨٢١/ ٨٢٢/ ٨٢٣/ ٨٢٤/ ٨٢٥/ ٨٢٦/ ٨٢٧/ ٨٢٨/ ٨٢٩/ ٨٣٠/ ٨٣١/ ٨٣٢/ ٨٣٣/ ٨٣٤/ ٨٣٥/ ٨٣٦/ ٨٣٧/ ٨٣٨/ ٨٣٩/ ٨٤٠/ ٨٤١/ ٨٤٢/ ٨٤٣/ ٨٤٤/ ٨٤٥/ ٨٤٦/ ٨٤٧/ ٨٤٨/ ٨٤٩/ ٨٥٠/ ٨٥١/ ٨٥٢/ ٨٥٣/ ٨٥٤/ ٨٥٥/ ٨٥٦/ ٨٥٧/ ٨٥٨/ ٨٥٩/ ٨٦٠/ ٨٦١/ ٨٦٢/ ٨٦٣/ ٨٦٤/ ٨٦٥/ ٨٦٦/ ٨٦٧/ ٨٦٨/ ٨٦٩/ ٨٧٠/ ٨٧١/ ٨٧٢/ ٨٧٣/ ٨٧٤/ ٨٧٥/ ٨٧٦/ ٨٧٧/ ٨٧٨/ ٨٧٩/ ٨٨٠/ ٨٨١/ ٨٨٢/ ٨٨٣/ ٨٨٤/ ٨٨٥/ ٨٨٦/ ٨٨٧/ ٨٨٨/ ٨٨٩/ ٨٩٠/ ٨٩١/ ٨٩٢/ ٨٩٣/ ٨٩٤/ ٨٩٥/ ٨٩٦/ ٨٩٧/ ٨٩٨/ ٨٩٩/ ٩٠٠/ ٩٠١/ ٩٠٢/ ٩٠٣/ ٩٠٤/ ٩٠٥/ ٩٠٦/ ٩٠٧/ ٩٠٨/ ٩٠٩/ ٩١٠/ ٩١١/ ٩١٢/ ٩١٣/ ٩١٤/ ٩١٥/ ٩١٦/ ٩١٧/ ٩١٨/ ٩١٩/ ٩٢٠/ ٩٢١/ ٩٢٢/ ٩٢٣/ ٩٢٤/ ٩٢٥/ ٩٢٦/ ٩٢٧/ ٩٢٨/ ٩٢٩/ ٩٣٠/ ٩٣١/ ٩٣٢/ ٩٣٣/ ٩٣٤/ ٩٣٥/ ٩٣٦/ ٩٣٧/ ٩٣٨/ ٩٣٩/ ٩٤٠/ ٩٤١/ ٩٤٢/ ٩٤٣/ ٩٤٤/ ٩٤٥/ ٩٤٦/ ٩٤٧/ ٩٤٨/ ٩٤٩/ ٩٥٠/ ٩٥١/ ٩٥٢/ ٩٥٣/ ٩٥٤/ ٩٥٥/ ٩٥٦/ ٩٥٧/ ٩٥٨/ ٩٥٩/ ٩٦٠/ ٩٦١/ ٩٦٢/ ٩٦٣/ ٩٦٤/ ٩٦٥/ ٩٦٦/ ٩٦٧/ ٩٦٨/ ٩٦٩/ ٩٧٠/ ٩٧١/ ٩٧٢/ ٩٧٣/ ٩٧٤/ ٩٧٥/ ٩٧٦/ ٩٧٧/ ٩٧٨/ ٩٧٩/ ٩٨٠/ ٩٨١/ ٩٨٢/ ٩٨٣/ ٩٨٤/ ٩٨٥/ ٩٨٦/ ٩٨٧/ ٩٨٨/ ٩٨٩/ ٩٩٠/ ٩٩١/ ٩٩٢/ ٩٩٣/ ٩٩٤/ ٩٩٥/ ٩٩٦/ ٩٩٧/ ٩٩٨/ ٩٩٩/ ١٠٠٠/ ١٠٠١/ ١٠٠٢/ ١٠٠٣/ ١٠٠٤/ ١٠٠٥/ ١٠٠٦/ ١٠٠٧/ ١٠٠٨/ ١٠٠٩/ ١٠١٠/ ١٠١١/ ١٠١٢/ ١٠١٣/ ١٠١٤/ ١٠١٥/ ١٠١٦/ ١٠١٧/ ١٠١٨/ ١٠١٩/ ١٠٢٠/ ١٠٢١/ ١٠٢٢/ ١٠٢٣/ ١٠٢٤/ ١٠٢٥/ ١٠٢٦/ ١٠٢٧/ ١٠٢٨/ ١٠٢٩/ ١٠٣٠/ ١٠٣١/ ١٠٣٢/ ١٠٣٣/ ١٠٣٤/ ١٠٣٥/ ١٠٣٦/ ١٠٣٧/ ١٠٣٨/ ١٠٣٩/ ١٠٤٠/ ١٠٤١/ ١٠٤٢/ ١٠٤٣/ ١٠٤٤/ ١٠٤٥/ ١٠٤٦/ ١٠٤٧/ ١٠٤٨/ ١٠٤٩/ ١٠٥٠/ ١٠٥١/ ١٠٥٢/ ١٠٥٣/ ١٠٥٤/ ١٠٥٥/ ١٠٥٦/ ١٠٥٧/ ١٠٥٨/ ١٠٥٩/ ١٠٦٠/ ١٠٦١/ ١٠٦٢/ ١٠٦٣/ ١٠٦٤/ ١٠٦٥/ ١٠٦٦/ ١٠٦٧/ ١٠٦٨/ ١٠٦٩/ ١٠٧٠/ ١٠٧١/ ١٠٧٢/ ١٠٧٣/ ١٠٧٤/ ١٠٧٥/ ١٠٧٦/ ١٠٧٧/ ١٠٧٨/ ١٠٧٩/ ١٠٨٠/ ١٠٨١/ ١٠٨٢/ ١٠٨٣/ ١٠٨٤/ ١٠٨٥/ ١٠٨٦/ ١٠٨٧/ ١٠٨٨/ ١٠٨٩/ ١٠٩٠/ ١٠٩١/ ١٠٩٢/ ١٠٩٣/ ١٠٩٤/ ١٠٩٥/ ١٠٩٦/ ١٠٩٧/ ١٠٩٨/ ١٠٩٩/ ١١٠٠/ ١١٠١/ ١١٠٢/ ١١٠٣/ ١١٠٤/ ١١٠٥/ ١١٠٦/ ١١٠٧/ ١١٠٨/ ١١٠٩/ ١١١٠/ ١١١١/ ١١١٢/ ١١١٣/ ١١١٤/ ١١١٥/ ١١١٦/ ١١١٧/ ١١١٨/ ١١١٩/ ١١٢٠/ ١١٢١/ ١١٢٢/ ١١٢٣/ ١١٢٤/ ١١٢٥/ ١١٢٦/ ١١٢٧/ ١١٢٨/ ١١٢٩/ ١١٣٠/ ١١٣١/ ١١٣٢/ ١١٣٣/ ١١٣٤/ ١١٣٥/ ١١٣٦/ ١١٣٧/ ١١٣٨/ ١١٣٩/ ١١٤٠/ ١١٤١/ ١١٤٢/ ١١٤٣/ ١١٤٤/ ١١٤٥/ ١١٤٦/ ١١٤٧/ ١١٤٨/ ١١٤٩/ ١١٥٠/ ١١٥١/ ١١٥٢/ ١١٥٣/ ١١٥٤/ ١١٥٥/ ١١٥٦/ ١١٥٧/ ١١٥٨/ ١١٥٩/ ١١٦٠/ ١١٦١/ ١١٦٢/ ١١٦٣/ ١١٦٤/ ١١٦٥/ ١١٦٦/ ١١٦٧/ ١١٦٨/ ١١٦٩/ ١١٧٠/ ١١٧١/ ١١٧٢/ ١١٧٣/ ١١٧٤/ ١١٧٥/ ١١٧٦/ ١١٧٧/ ١١٧٨/ ١١٧٩/ ١١٨٠/ ١١٨١/ ١١٨٢/ ١١٨٣/ ١١٨٤/ ١١٨٥/ ١١٨٦/ ١١٨٧/ ١١٨٨/ ١١٨٩/ ١١٩٠/ ١١٩١/ ١١٩٢/ ١١٩٣/ ١١٩٤/ ١١٩٥/ ١١٩٦/ ١١٩٧/ ١١٩٨/ ١١٩٩/ ١٢٠٠/ ١٢٠١/ ١٢٠٢/ ١٢٠٣/ ١٢٠٤/ ١٢٠٥/ ١٢٠٦/ ١٢٠٧/ ١٢٠٨/ ١٢٠٩/ ١٢١٠/ ١٢١١/ ١٢١٢/ ١٢١٣/ ١٢١٤/ ١٢١٥/ ١٢١٦/ ١٢١٧/ ١٢١٨/ ١٢١٩/ ١٢٢٠/ ١٢٢١/ ١٢٢٢/ ١٢٢٣/ ١٢٢٤/ ١٢٢٥/ ١٢٢٦/ ١٢٢٧/ ١٢٢٨/ ١٢٢٩/ ١٢٣٠/ ١٢٣١/ ١٢٣٢/ ١٢٣٣/ ١٢٣٤/ ١٢٣٥/ ١٢٣٦/ ١٢٣٧/ ١٢٣٨/ ١٢٣٩/ ١٢٤٠/ ١٢٤١/ ١٢٤٢/ ١٢٤٣/ ١٢٤٤/ ١٢٤٥/ ١٢٤٦/ ١٢٤٧/ ١٢٤٨/ ١٢٤٩/ ١٢٥٠/ ١٢٥١/ ١٢٥٢/ ١٢٥٣/ ١٢٥٤/ ١٢٥٥/ ١٢٥٦/ ١٢٥٧/ ١٢٥٨/ ١٢٥٩/ ١٢٦٠/ ١٢٦١/ ١٢٦٢/ ١٢٦٣/ ١٢٦٤/ ١٢٦٥/ ١٢٦٦/ ١٢٦٧/ ١٢٦٨/ ١٢٦٩/ ١٢٧٠/ ١٢٧١/ ١٢٧٢/ ١٢٧٣/ ١٢٧٤/ ١٢٧٥/ ١٢٧٦/ ١٢٧٧/ ١٢٧٨/ ١٢٧٩/ ١٢٨٠/ ١٢٨١/ ١٢٨٢/ ١٢٨٣/ ١٢٨٤/ ١٢٨٥/ ١٢٨٦/ ١٢٨٧/ ١٢٨٨/ ١٢٨٩/ ١٢٩٠/ ١٢٩١/ ١٢٩٢/ ١٢٩٣/ ١٢٩٤/ ١٢٩٥/ ١٢٩٦/ ١٢٩٧/ ١٢٩٨/ ١٢٩٩/ ١٣٠٠/ ١٣٠١/ ١٣٠٢/ ١٣٠٣/ ١٣٠٤/ ١٣٠٥/ ١٣٠٦/ ١٣٠٧/ ١٣٠٨/ ١٣٠٩/ ١٣١٠/ ١٣١١/ ١٣١٢/ ١٣١٣/ ١٣١٤/ ١٣١٥/ ١٣١٦/ ١٣١٧/ ١٣١٨/ ١٣١٩/ ١٣٢٠/ ١٣٢١/ ١٣٢٢/ ١٣٢٣/ ١٣٢٤/ ١٣٢٥/ ١٣٢٦/ ١٣٢٧/ ١٣٢٨/ ١٣٢٩/ ١٣٣٠/ ١٣٣١/ ١٣٣٢/ ١٣٣٣/ ١٣٣٤/ ١٣٣٥/ ١٣٣٦/ ١٣٣٧/ ١٣٣٨/ ١٣٣٩/ ١٣٤٠/ ١٣٤١/ ١٣٤٢

تخصیص نوردهم

۶۲

الشیات اشراق این شریفات برای زیارت انحضرت و این واجب برای زیارت
انحضرت بنظر عریب بسیار است که این الطاف در اداء زیارات و صدقات حضرت است
الشهداء است که از مدینه نامک و آنکه در عراق منحل شد برای تکذابی حقوق الهی
پس چون انحضرت چنین نمود و بادل شکست از فک بطن عرف حرکت فرمود خلایق
عالم کریمی برای انحضرت مقرر نمود که بیان از تفریر و تلم از نظر پراختا غایب و حاصل است
از انجمن زیارت انحضرت و انضبط است از بر زیارت هم حق بر زیارت خودش و خود بخیر و هیچ
دارد و از انحضرت را بر زیارت خودش چنانچه اول نظر رحمت بر زیارت انحضرت بعد بر زیارت
سپهر زیارت خود را با شریط و اجزای آن را داد که بدین اشراط و اجزای باطل و بدوین
از آنها گفته است و این نموده و زیارت انحضرت را با شریط بدوین جزو شریط و اگر چه شریط
اشاره به شریط نموده اشاره به شریط کمال است چهارم زیارت انحضرت را موجب نعم و رضا
و وصول بمقامات عالیات گردانید چنانچه مقرر داشت که شریکهای جمیع اوصاف انبیاء
و اوصیاء و مؤمنین و جماعت ملائکه مقربین بر زیارت انحضرت برای توفیق اعیان عالم
و لذات هر کس انحضرت را شریک جمیع زیارت نماید و اوصاف یکصد و بیست و چهار را بجا آورد
مسئله ثانی پنجم اول زیارت انحضرت خلایق متعال بود اگر چه از آن بالا خلقت نور حسنی
خلایق عالم از آن زیارت نموده الهی لا بد و بدین چنانچه از آن بالا خصوصیتان بود اول
وقت خلقت انحضرت در عالم مثال دوم زمان ولادت انحضرت سیم در اقامت سبوت
انوقتیکه پیغمبر بود و وضع الله به علی و اس الهین سیم وقت حرکت از مکه برای کربلا
که جبرئیل حاضر بود و دعوت می نمود بیعت با انحضرت چهارم عصر عاشورا و آنکه
روح انحضرت را بر بند با علا علیین ششم زیارت نمود انحضرت را بعد از شریط ملائکه
مقربین بلکه جمیع ملائکه انهم در مقام زمانیکه انوار اهرش قبول تقدیر و تسبیح الهی
بوده که هر کس اول شد انحضرت که قدامه انحضرت را بر بند طرف راستان اقامت جاری

مکزی

تخصیص نوردهم

۶۳

در بعد از شهادتش شریک جمیع و همچنین زیارت نمود انحضرت را بعد از ولادت و پدر و مادر
و برادرش از زمانیکه متولد شد تا وقتیکه در این عالم بودند هنگام شهادتش هم غیر
شدند چنانچه از کلام حضرت علی کبر مستفاد میشود و جواب ام سلمه هم شاهد مطلب
شاید از هم نیز زیارت نمودند چنانچه از ساریان نقل شده خانه خولی مجلس این بود
و بر بند مجلس است هم که باشد با جمیع از این انحضرت همه موجودات بود و هر کس هم
با اندازه استعداد و قابلیت خود قض برده و مسلم است که هر کس زیارت انحضرت را با
نمود پیش از زیارت و باقی تحصیل نمود و مقامات و در غیر کربلا پس چون حضرت زیارت
و ادعای عالمین فلان ها را و در زیارتی از خلوقات الهیه زیارت نمود از روی همین
ملاك معلوم میشود خصوصاً که زیارت از هر جهت کامل بوده این که از بد و خلقت
النور قائم و محض الی الابد و از هر جهت زیارت چنانچه معلوم شد عبارت
از حضور عند المیزان است و انحضرت را هدیه حاضر شدن برادر است ولی در اینجا
بعض زیارت خصوصیت انحضرت میباشد نمود اول در اقامت طفولیت انحضرت چنانچه
هر وقت از زیارت برادر عزم می شد که می نمود و در کربلا زیارت که در کربلا نمود
چنانچه در خصصه محبتش و التمس میشود و در کربلا زیارت نمود و وقت و ادعای برادر که
تمام چهار مرتبه بوده و کثرت و ادعای برای شریک آنها بوده چنانچه و جش و انفع است
در هنگامه انهم مراتب متعدده زمانیکه داخل میدان آمدند و در شریک که بر این
برادر و مادر میشود که هر یک از سینه برادر نشسته و بدو و تکیه بر سینه است و کربلا
بطرف کوه حرکت نمایند برای زیارت و در اعتقاد که در آن زیارت کلیه کائنات را
منقلب نموده حتی دشمن و اسبهای مخالفان هم منقلب از سینه مال خیر و وقت و ادعای
ایمان چهار مرتبه و کوفه انهم مراتب عده در دروازه کوفه داخل کوفه و از آن مجلس این
زیاد و در این زیارات فقط سر از زیارت نمود و بیخبر زیارت نمود و در شام در

در بعد از شهادتش شریک جمیع و همچنین زیارت نمود انحضرت را بعد از ولادت و پدر و مادر و برادرش از زمانیکه متولد شد تا وقتیکه در این عالم بودند هنگام شهادتش هم غیر شدند چنانچه از کلام حضرت علی کبر مستفاد میشود و جواب ام سلمه هم شاهد مطلب شاید از هم نیز زیارت نمودند چنانچه از ساریان نقل شده خانه خولی مجلس این بود و بر بند مجلس است هم که باشد با جمیع از این انحضرت همه موجودات بود و هر کس هم با اندازه استعداد و قابلیت خود قض برده و مسلم است که هر کس زیارت انحضرت را با نمود پیش از زیارت و باقی تحصیل نمود و مقامات و در غیر کربلا پس چون حضرت زیارت و ادعای عالمین فلان ها را و در زیارتی از خلوقات الهیه زیارت نمود از روی همین ملاك معلوم میشود خصوصاً که زیارت از هر جهت کامل بوده این که از بد و خلقت النور قائم و محض الی الابد و از هر جهت زیارت چنانچه معلوم شد عبارت از حضور عند المیزان است و انحضرت را هدیه حاضر شدن برادر است ولی در اینجا بعض زیارت خصوصیت انحضرت میباشد نمود اول در اقامت طفولیت انحضرت چنانچه هر وقت از زیارت برادر عزم می شد که می نمود و در کربلا زیارت که در کربلا نمود چنانچه در خصصه محبتش و التمس میشود و در کربلا زیارت نمود و وقت و ادعای برادر که تمام چهار مرتبه بوده و کثرت و ادعای برای شریک آنها بوده چنانچه و جش و انفع است در هنگامه انهم مراتب متعدده زمانیکه داخل میدان آمدند و در شریک که بر این برادر و مادر میشود که هر یک از سینه برادر نشسته و بدو و تکیه بر سینه است و کربلا بطرف کوه حرکت نمایند برای زیارت و در اعتقاد که در آن زیارت کلیه کائنات را منقلب نموده حتی دشمن و اسبهای مخالفان هم منقلب از سینه مال خیر و وقت و ادعای ایمان چهار مرتبه و کوفه انهم مراتب عده در دروازه کوفه داخل کوفه و از آن مجلس این زیاد و در این زیارات فقط سر از زیارت نمود و بیخبر زیارت نمود و در شام در

در وقت

دوران وسط کوه و باز مجلس بزرگ داخل خرابه در آن مجلس که تریب و آداب برای عزیزی
 که سوار او شدند ششم در مجلس آن شام برای مدینه در کوه و در این مرتبه زیارت
 مفصل نمود پس از این بیانات مسطور و معلوم شد که آنحضرت را مقاماتی بوده که در
 از او را دانند تا خاصیتها ای که قلب آنحضرت را حیران است و عملیات آنوار
 است چه بگویند آن عارف که گفت هر که طالب دیدار حقین باشد نگاه بدین
 شد و بپایان آنحضرت را در آن زمانه زیاده بود **اشارة** آنحضرت و شویب برای آن
 در آن زمانه و یکی آنحضرت است که برای خدا مفضل شد و این مافیه نیست ما
 و چه که میباید که خود را پس چون آنظلم صبر بر چنین غریب نمود خلق عالم مقرب
 داشت این امر و شویب برای آنکه حرم آنحضرت غریب نمایند و اینهمه مخصوص
 و فضیلت زیارت و آنکه مختلفه و همین تر است که حرم آنحضرت غریب و سالی نباشد
تشییه چون معلوم شد که اینهمه شویب زیارت دوران آنحضرت بود
 میتوان ادعا نمود که اینهمه شویب زیارتی از آنحضرت زیارت معانی است چرا که
 آنحضرت در تمام خدمات شریک بود بلکه خیر العالیه بود که اگر کسی آنظلم و مینو
 خدمت حقین تا خاصیتها چنانچه همین بخود خدا خواست شهادت حضرت
 سید الشهدا را چنانچه فرمود آن الله شاء آن بر او متشبه و همین نوع است آنظلم و
 خواست آن الله شاء آن بر اخص سبایا پس در اینجا دو مطلب است یکی شهادت
 آنحضرت دیگری سبک زینب که این دو با هم متعلق اراده الهیه بوده پس چرا که
 در آن زمانه علی بزرگ مقرر شده برای هر دو بزرگو است چنانچه هر یک خود را بر
 آنکه سبک بر کمر نمودن بر حضرت سید الشهدا را و چنانچه شرح از آن فصل بیاید
 خواهیم نمود **مطلب هفتم** در بیان اجر و ثواب شفی نمودن بارشمان آنحضرت
 و این نمودن آنها معلوم با که اصل بری از فریضه دین و ثواب از حد خارج فلسفه

در این باب
 از آنحضرت
 و شویب

ان و اخص است زیرا که یکی از اسباب حقون است و دلیل بر وجود آن کتاب و سنت
 و عقل و اجماع است و این تفصیل آنها از وضع کتاب ما خارج است ولی در تریب آن
 آنحضرت و شویب است که آنحضرت در این حدیث شریف ایشان را بر و ثوابان شد
 منبر و این که است بر دشمنان آنحضرت نماید یعنی تیری از آنها نموده در پیش آنحضرت
 در نظر اهل بیت حضرت اندن نوی کمال خوشی کامکار خواهد بود و این طلب بدین
 که اعلی در جنان عالیا متعلق با آنحضرت است از اینها میتوان استکشاف نمود که
 از ائم عبادان است خاصیت از اعدا آنحضرت و لذا اول وجود که تیری از اعدا آنحضرت
 نمودن آنقدس واجب الوجود بوده که بر خود واجب نموده و بهر یک که در اقول
 مکرر نموده تا این آنحضرت را با این که ارحم الراحمین و اگر ایا که همین و ثواب الله بهر یک
 اوجب علی نفس که تمام قهارت خود را نسبت فیض آنحضرت ظاهر و باهر نماید و شد
 العاقبت فی موضع النکال و التمدد و اعظم التجربین فی موضع الکبر و العظمی و کبر
 وجود مقدس مصطفوی بوده با آنکه رحمة العالمین و شفیع المؤمنین و سلطان متوکل
 شفاعت آنحضرت ولی قلم آنحضرت از این فیض محروم اولئك لربنا هم شفاعتی ارجوا
 است ذلك حبا شفاعته جده يوم الحساب علاوه بر این بر افاضت نیز نموده و همین
 جمیع انبیاء و اوصیاء بود که از افاضت تیری نموده بلکه بسیاری از آنها بواسطه این بر قلم این
 حضرت از بشارت نجات یافته **چهارم** در عموم ملائکه بلکه کافه عبادان و ملائکه
 این بر آنها نموده **پنجم** در خصوص ائمه طاهیرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده
 که در موارد عدیده اظهار تیری نموده و خود را معجز میگردانند و نموده و شایسته
 عموم مؤمنین و مؤمنات که ثواب آنها از این حرکات انجمن و روح و معنوی است شفی
 خود را بکریه و آنحضرت و این بر قلم **ششم** بیکه ناز سیدان غم و آنحضرت اهل الصلوات و عباد
 بوده چنانچه در موارد عدیده اهلین و این بر آنها نموده و معانی و مسائل آنها را بیان نموده

در این باب
 از آنحضرت
 و شویب

حق اینک در مجلس این چنان تبری نمود که معلوم او آید قتل آنکه در آن وقت و کتب بعضی
 از اهل تحقیق در معنی این فقره که دخلت بهیب علی بن زیاد و هر تسویه با یکدیگر تفسیر
 باستان همانا علم تحمل از بدن اعلاء بر او بوده و الا مکشوفه و فاع و صلای است که
 دور سری پیچید بطرف صورت ندارد که بواسطه بودن آن بی رویه می باشد و در
 مجلس نیز چنان که از احوال او ارفع و برهن نمود که اغلب اهل مجلس را منقلب و عقیده
 این کس برین پندست که آن احتیاج سبب انقضای امور باشد **اشیاء** و الا بهر امر و مشورت
 پس بر اعلاء آنحضرت در مقابل آن جرأت است که بر آنحضرت وارد آوردند در کمال
 و آنحضرت تحمل نموده که از صد مثله و شبهه صبر نموده جرأت است آن انسان که انبیا
 و الا لایم نامحاج انسان و چون این ملا در حضرت زینب سلام الله علیه بایستاده و ولد
 این مایه برای کسانیکه تبری از دشمنان آنکه می نمایند منظور خواهند بود **اشیاء** و الا
اخری سزاوار است و همین و مؤمنان هر روز با ناله ممکن پس بر اعلاء آنحضرت
 در مقابل آنجا که معاند علیه الحار بود و متاخر تر بود و برای سب و شتم و با خرد
 با صبر و استقامت و اهل بیت آنحضرت و این از عبادان است که اغلب از آن غافلند که
 است که مکتب که او را با اینان این عبارتند **مطلب هشتم** در بیان فشار و
 فضل است برای شبیهان و چنان آنحضرت است که بهر فرایند هر کس خواهد تحصیل
 نماید مقام اگر احصای سبب است که در کمال تحصیل نموده تمامی حضور در کمال و او
 از و علی الهی است این است که هرگاه تمام و بی خبری نمایند و نام اعمال نمایند
 نماید و هرگاه تمام و بیعت معصیت نمایند ثبت نمایند من احب علم و انوار معصوم
 جای هم در کمال است که همین مطلب بود اعلی از انبیا سلف میرک همین تمام مقامات
 او چند سال شده و در روز عاشورا اقول بر حق الشهادة عقیده اند و الا لایم نامحاج
 و فرزند خود را خدمت بر او آورد و همین مطلب را مکتب نمود و بیان و انبیا که

خدمت آن

از انبیا و ائمه

خدمتانی داشت که بر هر یک از آنها ضاعف اجر شهادت بوده این گفته هم ناکند نمایند که
 اعطاء این و واجب خلاف عدل نیست چنانچه بعضی چنین کان نموده که چه میشود که یک
 جان خود را داده نموده با کسی که تمنا نموده و در وجه یکسان باشند و جواب آن واضح است
 که مشورت از آنجه مولا است آنجا که با عطا مایه از افضل است و هو بطریق فشار
 مایه که کف مایه با علی اگر از اسرارها نموده و اینها مایه را در می باشد و اینها
 است **اشیاء** اعطاء این و واجب در از آنجا است که در روز عاشورا حضور شبیه
 و امتیاز بود که هم عاشر و بعد از آنکه **اشیاء** که کس که تمام ای کاش که در از
 یوم باری بنوم حضرت زینب و همین امر برای او نیز منظور خواهد بود **مطلب نهم**
 در بیان علامت شبیه بودن و بیان قولی است که علامت قشع مقربان است شبیه
 سر و اصل طبقات هم نفوذ و چنانچه اگر کسی این خود را امتحان نماید و بعضی
 که از شبیهان هستی بیکر اگر در آنهم خن و در آنهم فرج و شادی سر و شاد است یاد
 قولی تمام رفیع که طبقات مقربین تمامی چنین رتبه نموده و خلاص عالم در جان برای اهل این
 رتبه نموده و الا قمار داده که لغوا و یا مایه نامشاعطابا و مواهب برای آنها مقرر نموده که
 از مقربین عطا نموده و الا چون حضرت ابراهیم کشف حجب برای او شد و لغو مقام از او
 شهادت بد تمام نمود که این مقامات رسد مقرب شد که این مقامات برای شبیهان علی
 هستند و عطا نمود که او از شبیهان آنحضرت محسوب دارند و عطا ای مقام انبیا
 رسد چنانچه خلاف سبب از او داده و این مرتبه که از ابراهیم و این گفته معلوم باد که این
 علامت کامل و این دوازده نفر از انبیا و طبقات آنها هم واضح است چرا که اسامی و
 از طبقات و اصل اسامی مثل روح و طبقات ناس نیز از اعطاء چنانچه هرگاه روح صد
 رسد هرگاه اسامی صد رسد و هرگاه قوت رسد هرگاه عاقل با قوه شود و هرگاه
 هرگاه اسامی صد رسد و هرگاه قوت رسد و هرگاه قوت رسد و هرگاه قوت رسد و هرگاه قوت رسد

از انبیا و ائمه

خصیصه بیست و یکم

۷۰

نمودی بابر جلالت و نبالت چنان بسیار که حضرت احدیست قیام و انعام نمود که جمیع
مقامات را طی و در جابر او اصل بیکد زینش فریب مرتبه نبوت و امامت بوده بلکه نبی است
خاصه تا ابد چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد جمیع این از مادرش حضرت صدیقه
از اولین بنامه و نخواهد آمد زنی مانند این مجلای معرفت و تقوی و علم و حلم و قیام و
و عفت و دیانت و منانت و طاعت و غیرت و حجت و عبادت و مانی کمال است و بیست و
هشتمی که در این مختصر میز این مجلای و اکل را آورده و در مقام بیان کتاب کمال است
مختصه ظاهر و باطنی خود **خصیصه بیست و یکم** در بیان مجلای
طیاری سوال نموده سلام الله علیها اما در وصف ولادت نموده از غیر المصطفی علیه السلام
ولادت نموده در ماه شعبان سنه ششم هجری در این قول را هیچ دادیم بر آنچه در طراز ولادت
نقل شده اکنون چون در احوال مختصره متبع نموده آنچه مکتوف خوانده ولادت با سعادت
ابن محمد در ششمین ماه هجری در روز و هفتاد و سه سال پس از ولادت
حضرت امام حسین علیه السلام که شیخ مفید از او روایت فرموده نیم شهر شعبان از سنه
از هجرت دانسته و شهادت در کتاب روس دنا و آخر ماه ربیع الاول از سنه سوم هجری میلادی
و بابر قول اول بر حسب عادت و مجاری طبیعت که اطفال را در سال ششم در حد کربلا
در سال مکت فصال است چنانچه در قرآن مجید است و حمل و فصال ثلاثین شهر است
در خصوص جناب امام حسین علیه السلام که مکت حمل او شش ماه و فصالش در سال بود
و همچنین مانند اطفال نه ماه در دم که عادت غالبی است ولادت آنقدره در عشر ربیع
الثانی از سال هجری خواهد بود و بابر زانی در ماه محرم از سنه ششم و از بعضی بزرگان
منقول است مکان بین الحسن و زینب علیهما السلام الاطهر و احدا و شهر واحد و بین این
دو طفل و زانی نیست و هم این قول را نباید نمایند و این که جناب امام حسین علیه السلام
چون اطفال دیگر از شیر مادر پرورش نیافتند بلکه از سینه کشان نبوت سینه کشیده و پر

میشد

خصیصه بیست و یکم

۷۱

میشد چنانچه در کتاب کافی دیگر کتب مطبوعه است و بابر این ولادت بود ولادت آنجلایه ما
چنانچه تولد حضرت سید الشهداء در اول جمادی الاول از سنه ششم هجری و هم ممکن است و آنچه
که در نیم جمادی الاول از جناب صدیقه روان روایت نموده اند غیر معتبر و بولادت سید
النتبهات حسین نموده اند ولادت این مکرمه بوده و اششاه و دشمن شاه باشد و هم تواند باشد
این معنی را نمودند و آنچه که حضرت شفا الاسلام کلینی عطا الله مراده در کتاب کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود کان بین الحسن و الحسين علیهما السلام مهر
و کان قبل ولادته اثنته عشر اوارا و الطاهر هذا دافل زمانه و هو عشر ایام شهر شعبان
فیه یلینت فاضله یومین الولودین اختصاص بولادت ندر و بزرگوار داشتند باشد بلکه
در تمام ولادت فاضل حال بدین گونه بوده که بین هر یک از دو صلیب باشد نهاده
و نهضی و باطل چون از ولادت حضرت سید الشهداء چندی یکدست نقطه مبارک که جناب
صدیقه صری زینب کبری از صلب حضرت امیر المؤمنین در دم مطهره صدیقه کبری فاطمه
زهرا زکریا کف و کانت نور انجا الاصلاب النایحه الطاهره و الاصلاب الزکیه الطاهره و نفس
مقدس زینب و نور مژده انوار الهی که در عوالم غیبیه نورانی و فضاوت مدسینه
میکند و در سر او غایت و جلالت نور و قدر فاضل جدا کرد و از انبیا و اعیان عظمی که
بود و همی بسج و تقدیر حق تعالی شمول چنانچه در مذمت کتاب سطور این نور هم
در اینوقت از بدن طیب طاهر از امر بزرگوار چنانچه نور و قدر فاضل از برای کشف ظلمت
از ملامت نور و غم سلیم مکرمه و برای کشف ظلمت از این عالم پس امر خدا تعالی بدو علی
کون و بر حسب خفقت بدو پیوست که چرخ خوش گشت آنکه کف جبر را با جنس میل
است و خوشی شخص کار خوش را در سر گشتی هر که خود سزا است سروری خود
سرورم نور و دانسته و آنکه خود ماه است جوید ماه را که فولد بد ظلمت کما صرا
نور خواهد که نور انوار است نوریان را اتصال با اولی است پس بر حسب عادت

و مجاری

و بخاری طبع شد فی پس از وی چند عمر مشهور و شریف بود و در امور مبارک خود
و بعد از او معتمدان و شهبان خطا کاران را بر یکا نکره پراک و تلو و انبیا کبریا و معتمدان
و ساند و چنانچه استظهار کرد بدو ما تقدم در پیغ شریعی الاولی از ستم باشیم
دو دینیه مؤوره مؤلده است و شرف نفس بلب بقبالها خاصات بنورها مساوا
و اما صاحب طراز المذاهب از ولایت لسان الواعظین استیلا و اظهار غوره
که ولایت معتمد در ماه مبارک رمضان در ستم نام هجرت باشد منافق بسیاری
حججه است که بر او حدیث و تواتر می خونیست پس بنا علی ذلک در وقت رحلت رسول
خدا صلوات الله علیه و آله این معتمد پنج ساله یا شش بوده و این اول صبی بوده که بر این معتمد
دو جهان و بلا کشید و در آن وارد آمد و چنانکه گفت از رحلت رسول خدا صلوات الله
که صبیعت صدقه گری و وفات معتمد در وی نمود و پس از وفات آنکه در جناب فیه
و ام کلثوم در حجر نبوت پدر و زکوة بودند و در حسب و صیقه فاطمه علیها السلام پس
المؤمنین امامه حضرت خواهر آنکه در این پنج اختیار نمود و بخانه آورد و امامه زینب از
صالحات و دینا را به یاد و پیغمبر و اولاد بسیار دوست داشت و امامه را چنانکه
و شفقت حضرت کرد و وی بود نسبت بحباب امام حسن و امام حسین و زینب ام کلثوم
علیهم السلام بجای مبارک و عمر کمتر زینب علیها السلام در وقت وفات مادر و قبر
بخت بود و بر ولایت تابع التواتر می گاه که صد بقره ظاهر و وفات نمود حسن حسین
و پیش از آنکه پدر نشسته می کرد پیش امام کلثوم زینب علیها السلام بر وی او می نمود
خود را و زنی و شب و دامن کشان می بامد و می گفت یا انبا یا رسول الله ان کن حرا
ان حضرت خواست آمد و دانستم که دیگر نوزاد مبارک نخواهم کرد و بالجمله در کفالت
پدر و زکوة و بیغم معارف الاعتراف و احکام دینیه می بودند تا آنکه که بحد شد رسید
و بخت شد ها و در این وقت چنانچه از کتب تواتر می و حدیث عامه و خاصه معلوم

بشو و این مکتوب در غایت کمال برایش و خواست بنویسم و درین باب عبدالمطلب در
 کثرت زهد و عبادت و غایت حق و عصمت و وفور عقل و مقام اخلاق و ادب و بلا
 و روزگار استوار داشت بلکه در کمال تمام نهای صد یقین ملکوتین علیه السلام و العرب و العجم خدای
 بزرگ و ملک الانبیاء و اطهار و اهل سلام الله علیه بود و لدایم المؤمنین علیه السلام برای
 انصاف و احسان و حق داشت و بیانیچه در کمال خواست و زیارت جد بزرگوار و شرف شود
 امیر المؤمنین امیر مود و جلای سجد انعامش نمود و در تالیف کتب و تفسیر و حسن
 و صبر و اهل او پس از زیارت باور ارجح نمودندی و از بعض کتب نوایح و نایح البغی
 ابن ابی الحدید نقل نموده اند شریف ترین که یکی از دعای رؤساء طایفه اند که بخند و راز
 امیر علیه السلام خطبه نمود انصاف معتبر بر داشت فرمود این جرئت را از کجایا که کردی
 و از من خواستگار کنی نهیب شیعه خدیجه پروردگار امان عمن است شهرت
 عمن بخورده است و اولیایان که با او هم بسر شوی و از حق تعالی بپرس اگر این حقیر
 نکرد این حقیر خودی یا شمشیر خود اجواب گویند و بگو ای کایا یاد کار و زهره منکر شوی یا شمشیر
 امیر المؤمنین را نمی شنوید و شایسته این نفس تو فریاد نماید و عیال و اولاد منکر شوی و عیال من چه
 حال داشت و دعا المعنی خودی که این زیادیان بخند و بنای مکالمه نمود و با یکل و دران وقت
 گفتند ای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ای کایا اولاد اهل بیت را بداند که
 انقضاء عبد الله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام که بیانات فدا و موصوف و بذات شای
 معروف بود و انکه در انصاف امیر المؤمنین علیه السلام کتم بر تو گواهی بود و خواستگاری
 نموده و در این مقام چنان مناسب است که شرطی از احوال جناب عبد الله بن جعفر علیه
 طالب علیه السلام مرغم کرد و در بیان که جناب عبد الله در دایره حشره و اقامه
 بر ابیطالب در امداد افاق افتاده و مادوش اسماء بنت عبدالمطلب که در وقت حج این
 بعثت در ولادت جناب جعفر مرتب نموده و در انجاسه پیر او و اول عبد الله در حق

فرمانی شام و از آن قریه نایب المقدس و مترسند و سواران لشکر و ایجاب جوی
گذاشت و دایه جنک را بدست داد و جناب او را نرسوند کرد و چون نزدیک شو
رسید و در میان لشکر اسلام و لشکر چنگیز که از قزوین رسیده اند این بودند جنک در کوفه
چون جعفر بن جاک را مشاهده نمود چون شهر خمنال پیش ناخ و اسب خود را پی
و همچنان مشغول جنک گردید مرد و مرکب و زمین میافکند و سایر مسلمین نیز شایسته
وی نهاده و از اسب پیاده شدند و جنک را صورت شناساد گرفت و جناب جعفر بن جاک
علم را بدست برگرفت و دایه کامل التوارخ بن شعر را بر جز میبرد با حیدر الحیدر و
طیبه و یار و شریکها و الرقم در دخی عذابها کافر و جیده افشاها علی اذا لا یتمی
چون عاگر که در حالت را در او مشاهده کردند که در طراش را گرفتند و بر کردار و
او رفتند نخست دست راست را بجناب را قطع نمودند علم را گرفت بدست چپ
گرفت و همی جنک نمود و آنکه یکصد زخم کاری برداشت نگاه دست چپش را قطع
نمودند جنابش همچنان علم را با دو باز و نگاه داشت و بر سینه و کعبه داده بود و می رخن
میگرداند و مسلمانان از غیب بر چهار و پنجاه و پس ملبوس در دسد و کار او را شن
و بر زمین افتاد پس زید بن جابر رضی الله عنه پیش آمد و بزودی علم را در دخی و گذا
و در این وقت بروایت علمای عامه و خاصه خدا تعالی زید را افرشته و میدان
جنک موید را در بر چشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت ناچار
بجمله آن کرد و نگاه فرمود و اخذت الرابره زید فاصیب ثم اخذها جعفر فاصیب ثم
اخذها ابن رفاعه فاصیب و این سخن میفرمود و میگفت و یا اخره مسلمانان
آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود عیوض دودست جعفر کرد و هرگاه قطع
خداوند را در هشت و بیست و یک گرامت فرماید از آفتاب تا در فضا می ریزد و از
نماید و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان نمود که از برای اهل و عشیرت

جعفر و تمام رتبه ای که از آنکه از ما بگذرد و نام انتخاب اند و با هر طبع طعام نرسند از نهم خارج
انبال باشند و شهادت جعفر در سال هشم هجری بوده و از مدت عمر او چهل و یک سال گذشت
بود و جد مبارک او زید و عبد الله بن رفاعه و در یک قبر میخون نمودند و انقب را نا
ساختند و در کتاب جوه الحیوان ده پری مسطور است از جمله آنکه پس از موت سخن
گفتند جعفر طهارت علیه السلام بوده این پاره و آنچه هاله به آخر سوره فرمادند و انقب
الذین یقولون فی سبیل الله و انابوا لاهل اهل بیت و شهادت در پیش انتخاب شعر
بسیار را نشان داده اند از آن جمله این روایت را در کتاب عیاه الطالبین از کتب بن مالک
نقل نموده اند که جعفر و یونس ثانیام اولهم فتم الاول فقیه الشریع بنی هاشم
و انتم فکشف و کانت نائل سلام الله و رضوانه و عتبات و بر کاند و صلوات علی جعفر
الله شفاعة و در این وقت جناب عبد الله که کودکی نوزده ساله بود و دایه این جوی
نذکره از جوی بن ابی الطیبه میفرمود و در طراش را موقوفی را که جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله بر ما درم در آمد و از شهادت پدید آمدن و این من و برادریم را در بر کشید و همی
دست بر سر روی ما میمالید و طراش داشت چون مراد از این چشم بنویس بر عیاض
شهرش جاری بود و در رخ ما در کای و فرمود اللهم ان جعفر بنی الحسن المشوات
ما خلفه فخر بنی الحسن ما خلفت احدکم فخر بنی الحسن ما خلفت احدکم فخر بنی الحسن
مقالی و برای جعفر و ابی القواد با فرشتگان طهران نماید پس تمام اسماء و رضی الله عنها
در ساحل تنوین عرضه داشت چنان شرف داشت مردمان را از این قصه اطلاع
دهد پس رسول خدا دست مرا گرفت و با خود میبرد و در دین بر من و زید و مرا پیش
روی خود نشانید و فرمود و الله انکم تارخن و اندوه از چهر مبارکش ظاهر بود و از آن
کثیر تر با خیر و این عهد الا ان جعفر طهارت شهید و قد جعل الله له صاحبه بنی هاشم و ان
پس انتخاب از سینه پیرام و مرا با خود بخواند و فرمود و انکم طهارت از برای ما و رتبه

و بعد گفت این کار را من هر که افتاد با ما اعلیٰ خود را ندی است و گفت فهمیدای که
 با نجاشی اظهار دلم این جماعت را عقیق بر اینست علی بن مریم عبد و بنده است چون
 کرد بدین معنی العاص بن جعفر شاه در آمد و آنچه را که در دست نجاشی اظهار داشت نجاشی نزد
 صاحب بنیام کرد و در حق علی بن جعفر را بداند تا انوقت چنان نازل بر ما و در دست بود
 پس سلمان بن یحیی کرد و گفت ای کز علی بن جعفر است چه جواب گویم جعفر گفت گویم
 مگر آنچه را که از عجم از جانب خدا آورده است چون در پیشگاه نجاشی در آمدند گفت شما
 در این عجم چه بگوئید جناب جعفر گفت همان گویم که بهر از جانب خدا آورده است
 و هو عبد الله و وصی و کلنا القاهل الحزم العلاء البلی چون نجاشی این را شنید دست
 خود را بر زمین زد و چون بر گرفت و گفت ما را که علی بن جعفر ما را که خدا را که
 انکه علی بن جعفر السلام نجاشی کرد از آنچه گوئی پس روی بجهت خود و گفت و بعد از آنکه
 روی را به سمت شمالیست و فرمود آنچه را که به او رسیده است جماعت با آنها و اگر کسی
 جدا بای آنهاست فهمیدای و انحال که ملک را بمن باز کرد انچه را که در دستش بود و ان
 شخص اشاره بود و انکه ملک حبشه را از دست پدرش برین کرده بودند و او را سپهر
 نموده و از ان پس خدا بعالی او انفس را و و ملک پدر را باز رسانید و بر سر پادشاهی
 قرار گرفت و با جماعه بن العاص و عبد الله ما یوس و جناب بمکه باز شد و نجاشی را
 آورده و بر او است و بنعم اصفا علی در خلوت بر خای خود گفت از زباید در مجلس نجاشی بن
 خطاب با شوم و از شما هیچکس نباید در این سخن بر زبان آورده و چون روی بجناب دوگاه
 نجاشی آورده ملازمان اشاره بجهت نمودند و بفرست همانا ما را معنی باشیم سرور
 بر دامن سجده نما چون نجاشی از آنها و بدید گفت و جواب شما و بدان که کز ان جناب و سپهر
 و من شهادت میدهم انکه که علی بن جعفر السلام بنی و در شایسته و او پنج پسر است
 و اگر باین بود که من را ملطنت هم من جعفر است نجاشی روی به نهاد و علی بن مبارک را

میرسد و با جماعه بنی از منبرین را عقیق است و انکه هر که افتاد با ما اعلیٰ خود را ندی است و
 نری اینهم تقصیر من الذم و در باره نجاشی و قیاس بین او و انکه او پس از این قصه و مسلمین
 در کمال دانش و جوار نجاشی ذلت نمودند و نجاشی را الفت نامی با جناب جعفر السلام
 حاصل کرد بدین احوال و انات جعفر در روزگار کلماتش هم میبود و در وقت
 انجناب را الوفاء سپهر کرد و اول عبد الله که اکبر اول جعفر و از ان زمانه و است بر روی
 در آنکه چون وی میخواست کرد بدین روزی چند نجاشی را بر سپهر خدای رحمت فرمود پس
 از انکه انکار از وی بر سپهر و انرا از منبت مدوم عبد الله است و چون در وقت
 عبد الله که این منبت از سعادت و سعادت از او است و انچه در غایت مدح و تعریف
 جعفر از انجا بنیاطح البرهان لافرن خود را نیز عبد الله نام نهاد و از جناب جعفر السلام
 نمود اسماء خود را و خودی فرزند او را سپهر خواند تا بدان شهر را که در پیش پای او میبود
 خوی و مکارم او کرد و انرا که انچه نامش عیسی نامی داشت هرگز از شهر با انعام و پرورش
 یافت و برین صلاح و سعادت پس گرفت و صلاح جناب محمد بن ابی بکر و اخلاص او را انکه با او
 عبد السلام نیز از انکه انکه است و رحمت با او بران پستان و بران شهر مع الفصح جعفر
 همان بن و بعد از انکه بگریه نماند انکه که و سوا انکه اصل الله علیه و آله بنی طایفه
 فرمود و در اول سنه هجری بنای همان به اعلیٰ قلاع خیره گذاشت و جماعت مهاجر
 و انصار بر او نشاند و از اطراف این بزرگوار که نبودند و شهر به مقدسه اسلام فی الجمله و فی
 بافت و دانوش جناب جعفر از منبت علیه طایفه مرابط کرد و در روز انجناب صاحب
 شد انچه که خدا تعالی پرورست امیر المؤمنین عبد السلام جاری ساخت و قلاع خیره
 مسلمین در آمد و و انکه اصل الله علیه و آله در روز فرمودند و انکه بود و جعفر بنی
 باقیه خبر بدست بگریه جعفر را آورده و پیشانی خود را بر او بر سر داده و در انوقت
 جناب عبد الله که که خود را سال بود و با جماعه بنی غرضه و موید در سپهر که نام فرستاد

خصیصه بیست و یکم

۷۸

سوم محمد و هانا سبب مجرای جماعت اند که جماعت مشرکین بسیار در مقام اذیت
و آزار جماعت مسلمین مکتب شکایت نمودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
داد باطل از جنبه هجرت نمایند پس جماعتی از مسلمین که عدلها سواي سوا و صلیا
زاده از هشتاد و نه بود بجهت مهاجرت کردند و از انجمله جناب جعفر رضا قاضی عهده
ولا تم سلم و ایستاده منفرات چون در زمان جیش تارل شدیم و در جوار نجاشی در اند
سپار با مانکی نمود و پیوسته بر دین و ایمان خود بودیم و خداوند را بر طریق اسلام عباد
میتویم و که مشرکین ما نمیدادند و از هیچ کس رفع واذیتی نمیبردیم و چون مشرکین این طایفه
ما اندک از انجمله قدس که صدای فراهم نموده بار و فرقه عبد الله بن ربیع بن جری
و عمر بن العاص بجانب نجاشی سلطان حبشه فرستادند و درخواست نمودند که
را بدینا تسلیم نماید و همچنین از برای خواست درگاه او قبیله نجف و همداد را بدینا تسلیم
مساعدت نماید چون در حضرت نجاشی در آمدند و همداد بای خود را بکند و با همداد
کردند جماعتی از سبهای جوارها شادمان از دین و ایمان خویش خود برداشته و بجهت
در آمدند و بدین عبوی نیز در بنامه و دینی تازه اختیار کرده اند اینک شراف و بزرگان
ما را بخدمت شاه فرستاده درخواست نمودند که با همداد را بکند و با همداد را بکند
و هم پس روزاء و بزرگان دیار نیز در مقام تصدیق از ما بر آمدند و بدان شاه کردند
که این جماعت را با همداد تسلیم نمایند چون نجاشی این بدینید در خشم شد و گفت فخر
نیز واد که هر که جماعتی را که بدین پناه آورده اند بدین تسلیم بنام و لکن با انها منکر
نا حقیقت حال معلوم کرد پس اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخواند چون
شدند بشوید و ناچار بپایا راستند و جماعت اساتذ خویش را نیز بدان مجلس احضار نمود
و ایشان مصاحف خویش را در اطراف او گشودند پس روی جماعت مهاجرین کرد و گفت
این چه دینی است که اختیار نموده اید و از قوم و عشیرت خود کناره نمود اید پس از پناهند

خصیصه بیست و یکم

۷۹

جفر بن ابیطالب علیه السلام جواب مبارک فرمود و گفت ای الله ما جاعلینا
در جماعت و جمل من بکرم و کرامت بدین مشیدن و فوت ما مشرک و امان بود و بظلم
عادت کرده و بطعن و مؤلف و فواحش خوی گرفته صفای ما مشهور و احوال بودند تا آنکه
خداوند تعالی رسول این که نبش و امپنا سم و صدق و امانت او را سپیدانیم و ما مشهور
داشت و او را را بجدای ثانی دعوت نمود و بوحید و عبادت و امر نمود و از انجمله
و بدین مابان بودند و می نمود و بصدق حدیث و ادای امانت و صلح و حسن
و کفایت تمام و دماء ما مورد از فواحش و دودغ و خوردن مال غیر و هفت محضات
فرمود و امر کرد تا خدی تعالی را عبادت کنیم و لا نشترک به احد و ما امر بما زور و زکو
نمود و ما اولاد صدقین بودیم و بد و ایمان آوردیم چون قوم ما اینها بداند نشند دست
بجانب کشوند بطوریکه نتوانیم در حجاز اقامت کرد تا چارید با نوره بسیار و نور انبیا
بر کز به سببنا همداد شدیم و هم اکنون امید داریم در پناه تو مظلوم و مظلومین ما را نجاشی
گشت از ان ایات و کلمات که گویند پیغمبر ما از جانب خدا آورده چیزی با تو هست
گشت بلی گفت چندی از انهار من فرات غمای پس جعفر گفت بسم الله الرحمن الرحیم
که بعضی که در حدیث عبد زکریا اذادی و بنده خضیا مار سپیدان که فریاد اند
و الکتاب مریم اذ اندست مکانا شرقیا و الخد من دوام حجابا فلرسلنا الهمار و حنا
فخلها بشر اسو با نجاشی چنان بگریست تا اشک چشم و از انجمله شری چاری کرد بدین علما
و اساتذ چنان بگریستند که مصحفها در دست انها رفته انگاه نجاشی که هم بنگار
ثانی کلین ایات بالقیه و سی و بعضی از جانب خدی پیاد و دند از ان مشکلی است پس
روی بعر بن العاص و اند بگری نمود و گفت براه خویش باز کرد بدین سو کند خدی ثانی
ایشان را انما تسلیم بنام چون از ترش بر روی شدند عمر بن العاص گفت بخدا قسم علی را
بیز نجاشی بکرم و عیب از این جماعت بر شمار ما جلکی مسأصل کرد ند عبد الله ابی

بسم الله الرحمن الرحیم

خصیصه نایب است دیگر

۸۰

پس از آن برآمدند و در حضرت طام تناول میکردیم و سلیقه مقداری شیرین
کرده بارونیت بسات و قفل بران طعام بکار برده و برادرم تناول کردیم و ناس
دقتن و برادرم در حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیرون از واج انحضرت میفرمود
ان پس بخانه خود ملجست کردیم و رسول خدا از برای ملاقات ما اجازه داد و چون در آنجا
گوشه ای را حلقه چیده اند پس اب در چشم انحضرت کرد و در حلقه دعا کرد و فرمود
اللهم باریک فی صفته و از بخت دعای سید انبیاء در تمام روز کار هیچ چیز و شر انقدوم
بر آنکه در عالم بروت با تم و انضا در نذر که بر جویبار است چون شد و از انهم جعفر
گذاشت خانم انبیاء اجازه از لاد جعفر تشریف برد و فرمود ادعوا الی انباء اتی بهم
که من بودند محمد و عیون و عبدالله ما شد سوجه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
حاضر شدند پس فرمود سلام و سرهای آنها را از آسید پس فرمود ما محمد هانا
شبه خرم ابوطالب علیه السلام و عیون بخلق و خلق من شب است انگاه دست عبدالله
را بگرفت و گفت اللهم خلف جعفر را چه اهل جعفر بارک الله فی صفته جعفر عبدالله
است انبیاء و در کار فرندان خود انهم است و در روز ولادت و فرمود انما من علیهم
الصلوة و انما هم فی الدنيا و الاخرة و در کتاب بخارا انوار علی رایت کرده چون جعفر
بن ابیطالب علیه السلام بد رجعت صادقان خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله روان کرد
طاهره تا سبزه برای خانم جعفر طایب طعام دهد و بدیشان فرستد و سنت بران
جاری شد و هم در نذر که بر جوی ز عبدالله رایت است خانم رسول خدا ان بودند
از سفری ملجست میکرد که در کان اهلبیت خود را ملاقات میفرمود و در ملجست از یکی از
استقامت انحضرت سبقت دادند پس مراد بر گرفت و در پیش روی خود بنشیند پس یکی
از فرزندان طاهر که کندانم حسن بود با عیون بیار و نذر و انهم و جعفر بارک
نمود و بدین حال و از مدینه میفرستدیم و از حسن بن سعد رایت کرده گفت سید ان است

کریم

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

خصیصه نایب است دیگر

۸۱

کریم اواه جناب عبدالله که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر آمد و نه خود سوار کرد
و حدیث پوش به نام گرفت که که بر الحادی در میان نمیکردم و هم در ان کتاب است
عبدالله که گفت با عبدالله جعفر بن ابیطالب همه چیز خود را در خاطر داشت از روز که من و ابن
عباس و عیون ملاقات کردیم و رسول خدا عبدالله گفت بل ما را با خود برد و نواهیای گذاشت
و از این جواب عبدالله نیز بغایت عجل و سرشار کردید و در کتاب ناخف در بدین عیون
خدا و رایت کرده که انحضرت در حق عبدالله دعا کرد که اللهم بارک فی صفته عیون
انهم عبدالله بن علی بن مال و حشمت یافت و جود و کرد و روزی که مردم مدینه چون فرزند
و عده از انش را بطای عبدالله معلوم شد انشد و ابو الفرج در کتاب غایب روایت کرده
و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله بر عبدالله عیون فرمود و هو ظلم صغیر و بعات کورگان
شهری از کل زقیب داده بود پس رسول خدا بقتم کرد و فرمود بالسر یکی عیون صغیر و شتم
خانم انبیاء فرمود بچایش را بچسبید که در طب جعفر و منجورم انحضرت و جعفر دعای
خبر کرد و عرض نمود اللهم بارک فی صفته عیون و از بخت بر دعا انما و اخر عمر هر معالینی
که نود و سوره منکر کردید و با جعفر جناب عبدالله و سایر فرزندان جعفر علیهم السلام و سوره شقیقت
و عتاب حضرت خنی مرتب بودند انگاه که انحضرت و امام متعقیر کردید و بعد از
و صلوات جناب عیونان مشمول عتاب حضرت امام المؤمنین علیه السلام بودند انچه رفتند
رسیدند و عبدالله و در تمام بنی هاشم بیصاحت رخسار و حسن کواری و حشمت و مال
و عیون پیکر انستار بوز و عیون ابی المؤمنین علیه السلام و از انچه تا شد انحصار من
سپارد چون عیون که عیون نایب کریم سلام الله علیه ابدان حد سید کزنان داشت و هم
فرستد عبدالله جعفر بن حضرت عیون و انچه دره و انچه استاری نمود و زکات بنی هاشم نیز بدین
معنی اشارت کرد که نود و اوقات جناب عبدالله را مقاسری بود که بدان جمله و عیون از
فرز جعفر بنود و عیون حشمت منظر کرد و داشت چنانچه انرا انشی عبدالله علیه السلام و

والد

سک

15

خصیصه ابلیس یکم

۸۶

عزیز که در کتب تواتر معطوری است حضرت مجبور الزم خدا را در حرکت یافت
علیه الله و علیه السلام چون از عزم بر آمد و طبع خلی مضطرب گردید مبادا عباد الله جز او را
صاحب براد باز داند اما در اینجا شرع نمود بگریستن عباد الله را بواسطه آنکه
صفا الله ان الله عز وجل خالق باطن و مظهر کشف باطن و مظهر و لا یستوی و لا یلیق
الله ان عباد الله و باطن العالم بر آدم عالم عارف و کلام و حضرت عیسی علیه السلام
میلانی و من چنان که از بیرون ندانند که او را و از آنجا که در آن یزدون حضرت
حکیم و نالند و در حکم او کام نوالند در ایشان یک برای نخستین حضرت است
ام اگر نخستین حضرت از هم و کفر و انشعاب که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
الله تعالی بیجا باشد که در خود دید چنان مطلب است که در مقام منع باشد که لا
و بیرون آمدن روح انظومه فلان خواهد بود اشکال و شبهه های عباد الله که در دنیا
لایق و بیایه و بی نام این انقلاب برای چه می خواست حضرت باشد چنان که نظور
شاد و سرور که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
حسین چنان احراز است که برای آنکه در منظور و اشتیاق که برای دیگران از خدا است چنان که
شاهد بر این و باقی است که در اسرار الهی و در کتب در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
حسین زخم و زخم چنانچه در او می گفت هر چه بچشم عمل و با هم با یوشن که انبیا از برای
حسین خبر بود تا بنی هاشم خود را سوار نمایند و افعال که در آن چشم و عباد
بر دم سبکاه از برای حسین علیه السلام می آمد با لایحالی بر روی او و صورتش
چون ماه داشت بیرون شد و می فرمود ای بنی هاشم از من دور شوید نگاه درون
اندرای بیرون آمدند و از نهایت عفت نامرکشان بودند و کبریاکان اطراف ایشان را
فرز گرفته و انجمن محلی حاضر شدند و اینک را از او گرفته و وجود او در حسین و بنی
طاهر و خوره پس از آنکه اندون و سوار شدند و یکی پس از دیگری ایشان کبان باشند

گفت

خصیصه ابلیس یکم

۸۷

گفت یکی از بنی و دیگری نام کلش در خزان مهی و لوسین و انجمن ماه بنی هاشم عباس
لوسین علی السلام باشد انجمن همین عزت و خدایت بر او حرکت نمود چون بنی از
رسیدند و یکسان در روز و راجع است کردند و بحکام بنی آمدند و در خدمت بر آمدند و
کردن و انجمن هم بکلام کردند و در ششم فرمود چه شنیدی عرض کرد که شب بجا می
شدم شنیدم هاشم این اشعار را انشاع می کرد الا با من مخلص محمد و من یکی
علی الله و بی بی علی قوم شو فاهم المنايا بخلد و الی یاز و عد و از حق این بیان که
بر روی بیات و در خود مشتاق و غلمات شهادت و ادراک و فی و رحمت حد شکند
معلوم است و این عالم اشارت با کیمت فقال له الحسن بالله ان کل الذي فی فی
کائن بالجلال مکتبه همین کیفیت در خدمت بر آمد و در خدمت که چون چند میل
از کتب می برد و بنی از شریف فرود شدند عباد الله بن جعفر بنی های خود و چون و محمد و
و کتب مطالب و افعال و بدین گونه در خدمت می نمودن و کتب و کتابت تا به حد
است که با قدر تا انقضای همین نظار فیکانی و در آنوقت شفق ملک و محال الوجود الذي
لوجه لسان بکون فیه هلاک و لا یصل الی ملک و ان هلاک الیوم طقی فی الاثر و
علم الهی و در جبهه لوسین و لا یصل الی ملک و ان هلاک الیوم طقی فی الاثر و
این سبب از عزم بر بیاید و گفت بنی هاشم مکتوب فرست و خطا مالی نهاد
و از خواستار شویا که در الهی و در بیاید و در بیاید و مکتوب نوشت و در صحبت
بر آمدن بنی هاشم داشت عباد الله جعفر بنی آفاق بیج حضرت سبلان و بیاید
نام و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید
فرمود و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید
نمودن پس که در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید و در بیاید
و اسلامت عالم چون عباد الله جعفر را از شنید و ایشان خواهد شد پس هاشم

عوض

خصیصه نیکو

۸۸

عن محمد بن یحیی است و این از او است فرموده از آنکه از حضرت کتاب حضرت باقر
و در کمال و نجابتی در بیع نمایند و اتفاق می رسد که در بیعت نمود و مکتوب
شخص چون عبدالله جعفریان جلالت و نبالت که در بیعت نمود و اتفاق افتاد و وقت آن
گفت بدو و امر حضرت سید الشهدا از حضرت آنحضرت خلف جسد بان آوردند
با حضرت بنابر این مجلس آنحضرت برای خطبیه می خواند که در مکه و مدینه بود
آنحضرت از امیران است و فی الواقع فرموده هر که در این چنان شقاوت بود
که از این یوره بکفر از اولاد هاشم در زمین نباشد و چون عبدالله جعفر به اسطه
نضابل و مغایر وجود و خفاش مقبول عند اکل یوره و او از آنکه خطبیه هاشم
او را از امیرانست نه فرموده چنانچه رسول خدای در قرآن قبول عمل السلام را در
مدینه بنمای کذاست و این وجه در نظر آنحضرت بود تا بواسطه وجود او اهل مدینه
شرقیان سال می باشد و این وجه بعد نباشد چنانچه وقت این مطلب است که
فرمود چون دو جان شیرین را ملا نمود با مصدق است که هر دو نفری خود را بیع
نمایند و جان خود را بیع نمایند و هم نباید همین معنی نماید خبر یک موطور است چون
خبر شهادت اولاد عبدالله را در مدینه باید و نیز کوا بکشد عبدالله گفت
اِنَّ اللهَ وَاَهْلَ الْبَيْتِ لَجُودٌ عِنْدَ اللهِ وَاَعْلَىٰ يَوْمَ الدِّينِ وَاَبُو السَّائِلِ كُنْتُ دَاخِلًا فِيهِ
مَوْلَىٰ نَاكَ اَنْ خُودَ وَاَبَشَرْتُكَ هَذَا مَا لَقِينَا مِنَ الْحَبِيبِ عَلِيٍّ جَوْنِ عَبْدِ اللهِ
كَلَامٌ وَاَبَشَرْتُكَ بِرَأْفَتٍ وَاَعْلَىٰ يَوْمَ الدِّينِ وَاَبُو السَّائِلِ كُنْتُ دَاخِلًا فِيهِ
بِفِرْعَوْنَ بَابِ الْخَلَاءِ الْحَبِيبِ يَقُولُ هَذَا وَهُوَ شَهِيدٌ لِّكَيْفَ اَنَا نَاكَ فِيهِ اَقْتُلْ
وَاللهُ اَعْلَىٰ الْحَبِيبِ عَنِهَا وَنَفَرِي مِنَ الْمَسَابِقِ اَتَمَّا اَصْدِياعُ لِي وَاَبُو عَمِي
مَوَاسِبِ لِحَابِيبِ مَعْدُوْلِي كَمَا اَتَمَّ وَاَعْلَىٰ يَوْمَ الدِّينِ وَاَبُو السَّائِلِ كُنْتُ دَاخِلًا فِيهِ
چون سیر در سولات و مقامات و می بینیم و وجه نظر قوت میگرد و با جمله

علی

خصیصه نیکو

۸۹

علی حضرت بنی برادر خود با آنکه مبادت در این غریبه باشد با کمال سرور
آب اطهر حرکت فرموده هوای که چنان می کشاند و مجاز که خارهای خصلان حریر
و از محل امن و لسان بیرون شده و چون ابن عباس اصرار بر حرکت موی نموده و آنحضرت
مفرق با جانشینان که عرض کرد چون برای کشیدن موی این زنان و دختران را
چرا بخورد کوچ علیا مکه صدای ابن عباس را شنید متعجب شد و فرمود این عباس تشبیه
شیخا و سیدان آنحضرت با عیسا و یحیی و خدا لا اله الا الله بل یحیی و عیسا و یحیی و عیسا و یحیی
و آنحضرت بهیچ ترتیب در حضور برادران و زمین بلایان که بر او شده بیور و در آن
انگشته و انضباط و سواختی است فصل آنکه در کتب مؤرخین موطور است و در کتب
برادر چهره ها منحل شد که اگر چیزی از اعدای اهل جلال و اسباب کذاست و چون
سبیل آن خود حرکت نمودی چنانچه فصل آنکه در کتب مؤرخین موطور است و در کتب
با کمال سرور خود با اسباب حرب بر اهل یوشانده و اهل آنحضرت را برادر او در مدینه
شود و اهل آنحضرت را با کمال سرور خود غایت محمد بن عبدالله جعفر هاشم و مالت فرمود
این و چون قرأت نمود تشکر الله من العبدان قال نعم فی القوی عیان قد
تکرموا لوالدین و حکم النبیل و البیان و اظهروا الکفر مع الطعان و خویش
را در میان اعداء مکتوبین از ایشان را با یحیی و شمشیر و از اهل الوارثان کلاه بکش
عابرین فصل التهم و بیعت شهادت یافت نکاه برادرش چون بر عیسا الله افاضت
و این در جزئیات آن تذکره فی مآثر جعفر شهید صدق علیه السلام از آنحضرت
بیطرفه ایست آنحضرت کوفه شد شرفه الحشر انکه بیعت در آمدن ستم و سوز
من یاید از کرب حالت فرمود و در وقت بدست عبدالله بن طه الطائی و بر دای
بدست عبدالله بن طه الطائی لعنه الله شهید گشت و از کمال مقام آنحضرت خبر
است که ایدا در میان خود اسمی از دیوانه خود نبرد و هم در عین برادر و محال است

و ک

و ک

(خصیصه بیست و یکم)

۹۴

مفسر بود و چون که القوم الظالمون اما استحقون مرا الله العظیم و الاغافون شمر از مودتی
حاجبه انجلیت عرض کرد و نورا چه حاجت است ظالم اذا دخلت من البلد فاحملها في در قلیل
الظلمة و تقدم اليهم و قال ان غير واحد من رؤس من بين الحامل و يتوهمها عند من ينام كثره
النظر اليها و نحن في هذه الحالة ولكن شمر تعاون فاعاد بخلاف سؤال المحضر و روی نهاد
و فرمان داد فامر ما بر فرزند نهاد در میان محامیان حرکت دهند و اهل بیت پیغمبر را با محامیان
میان انجلیت نشان بدارند و باید در خانه بهیچ حالت بیرون نرفتند استوار و صلحت
بدیدم مرد مرا از دروازه خیزان حرکت نمودند به بیرون من هم در خانه ای ایستادند و
سرتودار و اسوار و در عقب سرها الا می مرکبان بی رویش بر میان استقامت حسین علیه السلام
شمر ملعون و همی گفت اما صاحب الرج الطویل اما صاحب الدین الاصل انما قلت انک
وانت و اسلمت بهایم المؤمنین جناب فیلیم ام کلثوم غمی فرمود که کتب بالعین این
القلمین الا لعنة الله علی القوم الظالمین یا و یاک تفخر علی زیبا ملعون ابن ملعون قتال من لخاله
جبریل و کابل و من اسم و کتب علی سراف و عرش رب العالمین و من ختم الله به
المسلمین و قمع بالیه و اول الشکرین من این مثل جدی محال المصطفی و ولی علی المرتضی و انی طهر
الزهره و سلوات الله علیهم اجمعین انوقت خولی ملعون روی انقدر که کشا از جماعت اگر بی
بالین که جمیع دختر شجاعی پس اهل بیت را بیاوردند تا در پیشگاه مسجد جامع محل توقف
استراحت و سبایا باز داشتند و رایت شعی سریار حضرت عباس را بر فراز تیره بر طویل
آورده و تعلیق بر تیر الکلی حامل دوش بود و این شمر را استاد می کرد اما صاحب الرج الطویل
الذی به اصول علی الاعزاء فی حومة الحرب طعن به الابی محمد لان قبلی من
اعظم الکوب ام کلثوم علیه السلام با ملعون فرمود و ابقت ال محمدیة انما حیون لی بر طویل
لست خلای املعون فصار از انقدر و وانمودی از نکو مشرمان بر سر سیدم النفس
الاشی و سبک و از شام نموده و دران از دحام سر کوبه ها و بارها و در محله و بوی بکرا

نار و بیک

نار و بیک

(خصیصه بیست و یکم)

۹۵

نار و بیک فرمود و بیک در سرای بزرگ رسیدند و انوقت ممکن بود و انرا بر روی دروازه
اسرار از دروازه میسر دادند چنان سزا به که لا یکنهن من سر و لا یکنهن من بر و حتی انما
و مضایای و در دانه نالید خول و مجلس بزرگ بسیار است شب انهار و کتب مفصل است
و کتله در دروازه اهل بیت نام بزرگ و بیرون ترهنگاه و مشق بعضی و سر و رو فانت
خود را صورت نموده چون سرها را بدیدان شعرها را از پشت نمود لما بدت تلك الحقول
تلك شمس علی ربا نسب العرب قتل جمع و الاضحی قلقد قضیت من النبی و
و اجملا اهل بیت عزت و طهارت را طلب نموده مکشوف اهل بیت را عیال من بعد و طلب
نموده و مجلس از جمیع اعیان و امرای خراسان حاضر بودند بهودی و مضایای و در مجلس
بوده چون امیر اخبار انهارا نمود و در بار و با اهل بیت چنانچه حضرت سید امیر و اهل بیت
و فدا الخ و بنین معان و با اهل بیت و بقوا مثل الاغنام و کان الجبل فی عقبی و عنق ام کلثوم
و یکتف زنب و سکنه و البان و کما امرنا عن النبی و باحتی او غوثین بدی و
و هو علی سر و ملک و در مجلس علیا عذر و را الحیا جالب است اگر شخص بد بد انصاف
بکر و میفهمد در شام انما و مرچه خدی بدین اسلام نموده چنانچه اهل شام از ابتدا
حکومت معاویه در شام انهارا و خیر محبت خود نموده اگر ان ملعون ادعای الوهیت میگوید
وال محمد را چنان در نظر انهارا خا و زبون که با نهایت طمع و فح انهارا فخریه وقت خود
و انش چنانچه از معا و ملایها با امر المؤمنین مطلب و شن است علی الخ و معمل چنان
احتیاج نموده و مطالب انهارا کرد انید که با عشر را بر یا نموده مردم شام از خواب
خفت بیدار و میفهمند چه انشی برای شتمل نموده بر یاز این جهت نهایت کثرت
و انهارا فخریه نموده و انهارا بر ائت زمره و میفهمد و ان شاعت و انست این
مرحانه می داد و در مقام جبران بر آمد و عرض کرد که ان اخبار شما است اگر خواست
مکتوب بدین شوید و اگر خواست بدین را فانت و در بد فرمودی بدین چون از حسین

علی السلام

نار و بیک

خصیصه بیست و یکم

۹۸

وزن آن افراد در بعضی بوده یا غیر آن و جایز و املاک نموده باشند باین اختلاف بسیار است
بخت در آنها از موضوع بحث خارج است چون نیز یکی مدینه رسیده اند و محله ها را فرود آورده و
را بگو و خوابیده و خود مشغول نوحه سرانی باشند و اسباب شهادت را پیش روی خود
نهند و ندانند که آن غلط اهل مدینه باشد و زنان و بچه ها را غافلان شده اند و حضرت
نجات فرمود تا آنها را استیصال نمودند چون چشم زنان مدینه بان سپاه پوشان افتاد
هنگامی محشر نمودار شد شان بان روی بچهره ها نمودند چون اهل حرم را بدان حال دیدند
که بزرگوار حضرت عباد از رجال را بخت نموده سخت بگریستند که روی با حضرت زینب
جاءی بود که کلوم هر چند نفر مشغول یکی از اهل حرم شدند و از حضرت زینب
حالا فرموده باشند که فرمودید باین شرح دهم که قدرش بیان نلدم بلکه از آن بزرگوار
بزرگوار ای زنان در پیش وای و خزان بی هاشم چیزی پیشینید و حکایتی بگویند
اگر شرح حال شما را و سر را باز گویم در مورد ملائمت چه گویند؟ با شما نگاه می کرد
خود و ظلم و ستم خانی بیان فرموده و اهل مدینه را کائنات ملا اعدا و اعدای
دو آورده و حال مدینه و حضرت سجاد الفاس نموده و از در آنجا کوچ تابانند
فرمود تا افعال و حجاب را احل نموده انصابت و دکان با مصیبتی جا آورد و فرمود که
بجانب شهر مدینه می رود و فرمودند فرمود اهل مدینه بپروا و بپروا و احسن با ملت و حقیر
روز جمعه بود و در آن روز مدینه چنان فریاد و فغان بلند نمودند که کوچه ها را از دیوار
نگاه حضرت زینب رو بفرمودند و گویا فرمود که ای عباد الله ای عباد الله ای عباد الله
الحسین ابوقت ماله یلک و فرمودند و خواست و مردمان از شدت بکاء بلرزه در
آمدند مکالمات علیا و خدیجه زینب در حرم جد بزرگوار و مادرش و هزاران در کتب
مقالات مسطور است از این روش فرشتگان که اهل مدینه با نر و روز بسو کواری
مشغول شدند که از زمان خبر شهادت حضرت سید الشهدا و جانشینان اهل مدینه

نسخه
کتاب
تاریخ
امام حسین

در
تاریخ
امام حسین

خصیصه بیست و یکم

۹۹

عزاد بود و مانند ولی این یا نر و روزه نموده محشر بوده و علیا و خدیجه زینب پس از واقعه کربلا
نجات فرمودند و با بکر و ناله حرف نموده چنانچه فلش خدایا و گویا فلش می شد و
اعلی و ارفع غیره را بخند و در مدینه در کتب مقاتل ثبت است اکنون شرح و فاش
انقد و میری ازیم معلوم باد تبیین بوم الوفات نمک کبر الی الان معلوم نشد و کند لایق
مدفن آنحضرت نیز اختلاف فاحش است چنانچه بعضی در مدینه و برخی در شام و جلای
در مدینه و بعضی نموده در بعضی کتب مقاتل مسطور است پس از روز و اهل بیت بماند
بیمار ما دام کلوم رحلت نموده و بعد از آن و بختش در روز طلب امری زینب و از فانی
را و دایع گفته و در مدینه مدفون شد بسیار از عمر آنظلوم بین بچهره و بیخ با شش بوده
و بعضی گفته اند در مصر در قاهره است مدفون شده و بعضی گفته اند در شام و بعضی
مقام آنظلوم در راجه است و در کتب و دفن آنظلوم نیز این افاضات است
بعضی گفته اند آنحضرت را اسیر نموده و این بنظر بیست و یکم است چرا که بعد از اسیری مرتبه
اول آن فضاحت که بزرگوار حاصل شده و انقلاب اهل شام بزرگوار این حیرت بود
بعد از اسیر شدن بعضی دیگر گفته اند آنحضرت را خواستند بکشتن چرا که بزرگوار
عبدالله را با اهل بیت نبوده تا آنها را طلب غایب برای بدار و عیب خود هم مانع بود
انها را طلب تا بدیدند که بواسطه سلطنت خود میسر نیامد و در کتب دیگر و شام است
و بعضی او را بر اهل شام ظاهر غایب و طلبیدن آنظلوم را بعد از عبدالله و بعضی
برای ترویج خود از جهانی فاسد است که بر اهل ذوق سلیم مسطور نیست پس آنچه
اثر بیست و یکم همان دفن آنظلوم در مدینه طبریه و مقام موجوده در مصر
ممکن است از زینب نای زنده است ثابت باشد و کتب مقام شام العلم عند الله ولی سزاوار
است مومنین در مدینه و شام و مصر هر یک پیش خود آنظلوم را زیارت نمایند
زیرا که ولیان کثر از زیارت خاص الی عباد الله از فی زیارتها و شفاعتها

نسخه
کتاب
تاریخ
امام حسین

و احسن

عزاد

واخرتجه معها ویدی علی غایتها **خصیصه بیست و نهم** در بیان معلوم باد
عوارا عقیده آنکه انسان حقیقتا صادقی نباشد مگر یک که بیرون اختیار عیون
و شاهد برین صریحا نشان است که گفتند آنکه انسان حیوان ناطق باشد چنانچه بر
حیوان غیر ناطق صادق نباشد چنانچه بر حیوان غیر ناطق صادق نیست زیرا که حیوان
الفصل است و اختلاف بر بعضی افراد مجاز است بواسطه عاداتی اخلاقی بران مشهور است
بلافت و برای موت اختیار می چهار مرتبه ذکر نموده موت که از موت الحامع و جمیع
اگر تیز آمد برای اینکه جمیع مرایا است و این عبارت از عباد و مقامات با نفس
آنان و مغلوب نمودن است و فرمایش حضرت نبوی که فرموده علیکم بالجهاد الاکبر
بان تطبیق نموده موت ایضا عبارت است از تحمل هر سگی که بواسطه غلبه مغلوب شود و بلیه
صافی و ضمیر روشن شود و از برای ثبات عباد بدگاه حضرت حق حالت جو است
و لذا انبیاء اعظام و اوصیاء ختام اغلب اوقات خود را با نیابت گذرانیده و مختصر
عبارت است از پوشیدن لباس وصله دار که از آتش نباشد زیرا که چنین لباس
موجب تواضع است و هر چنانچه لباس فقر و فقر موجب تکرار است مگر نزد صاحبان
ذوق سلیم و آخرت باز موت را جمیع انبیاء و اوصیاء و اولیاء را بوده و کسی که نهایت
این مرتبه رسیده پس از حضرت ختمی مرتبت حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده
چنانچه فرمود لعل در وقت مدتی که این استحضار من را فیهام موت است و عبادت
است از غفلت و ملاقات اهل دنیا که اولیاء حضرت حق همیشه مبتلا باین بلیت
بوده چنانچه مرتبه غیر از طرف حضرت حق شمعوت شد و اولیاء او بامت خود
استغفار و بیکوئی آنها بوده اولیاء است حق و اتم لایقانون و ملائکه
ایستادند که هوا که لذت دنیا است بالذکر که لایقانی الاوم و کسی که در اینها دچار
میرید و او بر اتم تحصیل نموده عقیله خاد و رسالت بوده اما موت از حمر چنان

بجاده باقی شود که مقاماتی تحصیل نمود و عقل چنان است در داد و اندازها و غلبه
مقام سلطنت بوده چنانچه بعد از کواش خاتم الانبیاء حضرت محمد بن عبد الله تعالی فرمایند
اوصیاء و امرا که در مقام نشاء و مختصات عالمان بوده چنانچه اگر بوقی رفتی شد و وضع
مرید را خواهم داد و الا بماند بیهام اهل ذوق و اقامت بعضی پس در این سفر است
و در شام بر روی یک کمال پس مرید نموده که از انداز و تصور خارج حتی و افاق قول بعضی اهل
و ارجح و در این مقام حضرت بنیاد ملتفت شد که عدت شش غارت یکد سبب را
چو باشد جواب داد از شدت که سگی مالک است مقامات ندارد و موت خضر اعظم
بعد از وفات طوف لباس فرخ پوشیده بلکه در این سفر محنت فرجام لباس در سق
و اما موت سود پس چنان صبر بر زخمای زبانی نموده و تحمل از بات بی امتیاز
که احدی بر اندر بر چنین انداز تحمل نموده و در مواردی که منصرف جواب مضایق
شد چون مجلس این زیاد و مجلس زیاد نبوا سطر عجز از تحمل بوده بلکه اگر پاک مانده
بود خاقان تال محمد معلوم نمیشد فروغی و ارواح العالمین فدا **خصیصه بیست و یکم**
از جمله و اوزنیک که مقامات و کالاتا نشان است و امین میباشد مقام امتحان است
که مظهر کالات و هنر و ملکات است هر کس در هنر شده و مقام باشد باید این
مقام را طی نماید و اهل معرفت این مقام را امیران و فصل الخطاب در این عالم دنیا
و مقام مرتبه نیز گفته اند زیرا که بعضی بودند این مقام با مقام قرب رسد اگر از امتحان
بیرون آمد که بر تر او باین نحو بی فوس و مسود است و کالاتا نشان است
و با بجا نیست و رسد اگر از امتحان بیرون نیامد که از این فوس و فوس نزل
نامند فال الصادق علیه السلام فی الملائکه عمل بلا شبهه و خلق الله تعالی
فی البهائم شهوة بلا عمل و خلق الانسان من کل یمین غلب عقله و خیر الملائکه
و من غلب شهوة و خیر البهائم اولیاء کالاتا نشان بل هم اصل سبیل و بر فرخ

مرتب است بقتل برادر چند برادرانهم بجهاد است و بجهاد کفایت شهادت خصیصه
استحاش بخصیصه سبیل شهادت که آنکه در دین و در محبت برادر چنان عمل کند که شهادت
بوده خود شهادت را در مرتبه بکفایت های مختلفه پیدا نماید ولی برادر شهادت نمی شود
استحاش با و لا که در دین و در محبت برادر چنان عمل کند که شهادت پیدا نماید ولی برادر شهادت نمی شود
اینها شد بدتر که خصیصه است و اینها شد بدتر که خصیصه است و اینها شد بدتر که خصیصه است
سبیل و عملی خاص بوده که چنین استخوانات شد و از همه چیزین آمد و در هر حال ثابت
ندم بوده از وی همین بهتر است سبیل گفتار و لا آنکه در دین و در محبت برادر چنان عمل کند که شهادت
از ابتدا اولو العزیز را چنین است و اینها شد بدتر که خصیصه است و اینها شد بدتر که خصیصه است
باید از استخوانات و آنکه در دین و در محبت برادر چنان عمل کند که شهادت پیدا نماید ولی برادر شهادت نمی شود
و انتم خصیصه بیست و چهارم را اولی درجه کالات بطریق خود
صعودی در اینها که معرفت است که در شجره کالات است و حکام بموجب خصیصه
غفل است و خلایق عالم در مقام ارشاد و بیان علت غائی خلقت حق و انوار معرفت
را ذکر فرموده و ما خلقت الجن والانس الا لیسجدون که مفسرین بسجود را
لبرخون تفسیر نموده اند و یکی از مولان معروفه برای تشخیص مقامات و درجه
و کالات است چنانچه فرمودند المعروف فی الدرعین و در جای دیگر فرمودند کالات
بطول رکوع و سجود نباید نمود بلکه کالات در تقریب شخص بمبدء معرفت است
و شویب که خلایق عالم نقصا و باصل این مقام عشاق نموده از حد حصر خارج است
و بشی درجه این مقام نه سید احدی ممکن است حتی مرتبت و شاه و لایب شیخ
فرمود با علی ما عرف الله الا انا و انت و بعد از چهارده معصوم که بکمال این مقامات
ناقصه حضرت زینب علیه السلام بوده مراتب عیان و ایمان آنکه در دین و در محبت برادر چنان عمل کند که شهادت پیدا نماید ولی برادر شهادت نمی شود
نمود ولی برجه شاره و سه مورد از انظار مراتب عرفان را ذکر نموده تا واضح

شود

باید از استخوانات و آنکه در دین و در محبت برادر چنان عمل کند که شهادت پیدا نماید ولی برادر شهادت نمی شود

شود که ما در بر احصاء مراتب کاتبه انحراف بیست و چهارم را اولی درجه کالات
بالفضل و الجود و الکرم حضرت عباس امیر المؤمنین در مقام تعلیم انحراف با و لا
قل واحد قال المباس واحد لا اله الا هو فلا تشبه عرض کرد بلسان که واحد گفتند اینها
نمیگویم قبل از این که زینب عرض کرد ای امام ما را دوست داری فرمود بلی بود و بعد از این
عرض کرد المحب لله و منک الشفقه علینا و انحضرت سبحان نمود و اگر شخص اقل
در این سؤال جواب غایب و نه مید که چه شیخ تاویل کلام بدو کرد و او خود را غایب
میلاند که چه مقام از معرفت را داشت و اینها شد بدتر که خصیصه است و اینها شد بدتر که خصیصه است
ظاهر نموده شریک در روز عاشورا و قتل که دست و پا را خود را گرفتند
برادر آورد و اسند نمود که آنها را برادر قبول نموده و در راه حضرت خضر را
نموده و عرض نمود اگر چنانچه جهاد و قتال وارد شده بود بر زنانه هر انچه هزار
هزار جان شارب جانان نمودی چه معرفتی است که و امیدار و او را و فرزند
چون دو فرزند که نام او و جود پیدا است خود تقدیم و اینها را فرزند نمودیم
خود بدین پاره پاره آنها را دیده و با بدامقلب نشد اینها را مستطوره است
چون حضرت خلیل خواست سما عیل را برای قربانی برد بهاجر مادر او فرمود
فرزند را زینب ده که او را بهمانی دوست برم چون او را برید و بختاب و نه پناه
بیدع عظیم او را از پنج شدن نکر داری نمود و اینها شد بدتر که خصیصه است و اینها شد بدتر که خصیصه است
نظرش بکوی فرزند که از آن کار فرزند بود افتاد بی اختیار شده و غش کرد
بر زمین افتاد بین تفاوت ره از کجا است تا کجا علیا حضرت زینب عرض کرد
زینب اصله جنگ درین روز فرزند خود که هر یک را عا عیل عرض خود و خود خواست
نمود که آنها را بجهاد کار و از فرزند و بد بد خود بدین پاره پاره آنها را دیده
اینها بر وی خود سپارده برای اینکه سبیل را در او از حجاب کشد ولی چون

شهادت

❖ خصصه بیست و ششم ❖

۱۰۸

و سلاما علی ابراهیم و ما چون در احوال بکانه رخصت رسید و بکانه او را بیکه ناز
میدان محبت و فانی در محبت و در حدیث حضرت که حدیث می بینم چنان خوب صحبت که هر
بلای بر او وارد می شود و در راه حضرت حق با کمال شرف و سرور و بزرگواری و در راه
محبت حضرت حدیث نشان چنان مقام امن و امان ترک علاقی نموده و بزمین را از پای
کرده و رفت و در روز عاشورا انصیبات بدید و از شربت زلال و بلور چنان بهره
که اگر یاره از اینها را بر ذبال جبال را سیات و انانی و ارضین و سموات نکند
مثلا نمی شود و اگر ملائکه هفت آسمان را در عرض آن مصیبات در آید و در آن
قیام قیامت و قیام بیضا نداند اگر ابراهیم خلیل در راه محبت رب جلیل از مال
که نشان مظلوم مردم از جمیع دارایی خود گذشت حتی از قناعت اگر ابراهیم حاضر
شد در راه دوست اسماعیل خود را قربانی نماید این محبوب الله و واسع جلیل خود
را در راه خفاند نمود اگر ابراهیم مغل غلش نموده بان شد و انش بر او کل و با چنین
که در میان حکم مردم مغل غلش نموده بان امت شد بلکه اوصی خود را بسوزد و
حق است که اساجدین سالم بماند و لذا وقت افش زدن خیمه کاه عباس را در محراب
مقدس بزمی بیکه سالو نمایند و خود نمایند که حضرت متجاوز و بجات و حد
ببخورد و نماند نماید **اشعار** از این مقام انکرمه بای حضرت خلیل
استغیاط میشود ما انرا گذاشتیم خیمه ارباب ذوق **اشعار آخری**
چون حضرت سید الشهدا در راه محبت حضرت حق شهید شد بموجب حدیث
مستور ثار الله و خلافت خونهای او گردید بای مظلوم مردم بواسطه آنکه در محبت
حضرت حق را با بغال رفت بلکه شهید شد خداش خوفا اگر بد خصصه
بیست و ششم از جمله مقامات سامیه و در جات عالم مقام خوفست
که عباد را در غیپ بجهل ان بیانات نیست کافی و حکما را عباد را نیست وافی

و غفر

❖ خصصه بیست و هفتم ❖

۱۰۹

و غفر له کمال از انباء متقدمین حضرت می بود و چون متصفین با بر حضرت را
در درگاه احدیت در جات بسیار و مقامات بشا راست اندازد و در محبت
بچی اشاره می نماید بقای که جامع همه در جات است و ان بسیار است بیکه
می نماید و سید و حضور او کان من الصالحین و این مقام جلیل مخصوص اهل
علم حق است کما قال الله تعالی انما یجتزئ الله من عباده العلماء و در مقام حضرت
پس هر کس علم و معرفت بیشتر خوف و زبانه را بر او و شوب تاظمین با مقام از حد
خارج است که در این مشوبه افغانان از جمیع غیبات است و انمی از در کات در ان
روفرج اکبر که کله موجودات رسان و لرزان انجاعت در غیبات من و امان
ملتمس بنم الله و ما چون در احوالات عقیده می باشد بدیده بصیرت می کیم او را
بکانه در این کال می بینم و شاهد بر کالش در این مقام یکی مقدار علم او است و دیگری
انسیادات و طاعتات و کمالها کاشف از خوف و چنانچه گذشت در سابق در سفر
محنت فرجام شام با یکدیگر بیلاهای اهل بیت جهانیه هر از یانه و کعبه بلفظ
حواله نمود و خود را جلوس بکشد و مانع نباشد که با هزاران خدمت و خردی را با این
با افعال عبادات بدینند و اجیب و مستقیم از قوت نیست و این باشد مکرر
حایت خوفش **اشعار** حضرت می بواسطه خوف خدا مغل غل مصلحتی شد
که لافساب رقت مقام او شده این مکرر بهر مغل غل مصلحت و شلائی شد که
هر ایش از آنها موجب رقت و عظمت نشان آورده و در غیبت بین این و این بود
که مصلحت حضرت می بود و در شلا این مظلوم غیر محمد و شلا حضرت می
دید سلطان خیال را در زانها بای حضرت خوفا سر الله نمی عن المکر عقل این
مظلوم در مجلس پیشو این زبانه چون دید حضور جت الف الله الهیه از هر کس
منکره در بیخ نلاند بلکه از راه قتل جت خدا را دانند برخواست حاضر بنظر الله

و غفر

در این مقام جلیل
مقام جلیل
مقام جلیل

در این مقام جلیل

❦ (تخصیص بدیست هفتم) ❦

۱۱۰

در این باب
در بیان
در بیان
در بیان

امیر عروف نموده او را در قتلش نمودند سرچرخ را داخل طشت طلا نهادند و در حضور
پادشاه حاضر نموده این مظلوم را پیش خود در پدس برآوردند داخل طشت طلا قرار دادند
اگر سر خود شل بر یک بودند بمراتب بر او سهل و جوده انهم بادت بسته و در حضور
مشول شطرنج و شرب و قمار و زدن چوب بلب و دندان برآوردست و شتم بدو
و برآورد و مینمودند تا موی بدن چیده او بشنود و در حال از خوف خدا سر بریزد
و نواز و نواز و نواز شد **تخصیص بدیست هفتم** ❦
مقامات و رفیع و در جاک منبره مقام رضا و تسلیم است و این دو ملک از بسیار
از ملکات شریفتر و تحصیل آنها مشکله است اگر رضا بقضای حضرت بران تسلیم
صرف تا بهر چه از جانب خدای واحد و سائر معین قلب رضا دهد و هر چه بیک از آنها
حوادث باشد بر چشم و دل منزل دهد و در همه حال آن شاکر بودن بی دشوار و مشکل
است و عرفا گفته اند که رضا العظمی ابواب اللطیف است و خزان بهشت را با وضو این
نام است که از همین ماده مأخوذ است برای یک اسم این مقام را باید جان و همه
جان می فکانت و در حدیث و آورده شده اسلام السلام و ظاهر این دو مقام
حضرت خنی مرتبت بوده و لذا انبیا سلف چون بنیاد رضا و تسلیم موجوده قوس
خود می رسیدند بطاعت ان امت خود تقرب می نمودند و له وجود اقدس بر روی مسلم
با انعام از بهای جانی و طاعت و رحمت که بر او وارد میشد و در حال از خوف تسلیم
پیش نهادن و قبل حلیم استقبال نمودن چیزی از او بظهور نمیداد بلکه همیشه
برای ظالمین طلب هدایت می نمود و چون آنحضرت باین مقام از رضا و تسلیم
حضرت حق نیز راضی شد که هر چه از او طلب نماید با و عطا می نماید و هر چه
شفاعت فرماید بدو و بخشاید پس از انحصار این دو مقام با اهل بیت رسید
چنانچه در حدیث و آورده شده که جابر بن عبد الله از ائمه پیشین شده و در آن

در این باب
در بیان
در بیان

چون است

❦ (تخصیص بدیست هفتم) ❦

۱۱۱

شیخ خبث حضرت با فخر بهادت و تشریف برده و شاعر حاله قال جابر بن
جعت ان الحارث احب الی من الثیاب و الخمر من الصبر و الموت من الحیوة قال انما
عليه السلام انما انما ان اعطانی الله ما اریه من الخمر و هو احب ان اعطانی الثیاب فهو
احب و ان امری فی المرض و ان صحیحی و لعمری ان امری فی الموت و ان احب انی
فالحیوة قبل جابر و محمد و قال صدق رسول الله کلمه فانه قال انک ضا دف
من ولدی من اسمی و یقر العلم بقرایة القرآن الا انی ارض ان من حدیثی
حیث که جابر در مقام صبر بوده و حضرت با فخر او را خبر داد بمقام رضا که هیچ
مقامات در او مطلق است بالجمله علی حضرت عقیله عند رسالت در دنیا
این مقام بر وی جلال بخود نمود چنانچه در این مسأله که بگوید و سلام این
که بران مظلوم وارد شد از شهادت برادرها و برادران و ها و زن و نان و تنگ
و کس و کس و همت و بدین انهم املاعات باب که بخبر که خواست
اعلا را عیبه نماید و در بود بطف چادرش فهم که اگر او را دوا و خلق می کرد بخیر
عالم و زینل عذاب هر این واقع میشد و له خواست که ثبات مقام تسلیم و رضا
و ابرع البیان و الوضوح و هو لا نماید چنانچه مظلوم را کمال نیست که مؤید است
از انبیا و انبیا کتب و اخبار ان بود که خانقاده عجمی و اهل از روی زمین و غیر
و اهل این غرض را با ایش زدن خیام دیدن و برآوردن سبیل که امر یکشن و نه از انجا
از انبیا و انبیا کتب و اخبار ان بود که خانقاده عجمی و اهل از روی زمین و غیر
حالی خواهد ماند و یا الله ان یقر علی حضرت زینب آمد خدمت حضرت شجاء
و کسب تکلیف نمود و عرض کرد که ای خدایت حضرت فرمود و بگوین
با فقر و بگوینان جفا و سوز و دشت این منان و صلا این کسب تکلیف غرض
این بود ای حجت خدا و ای عالم را کتب و انبیا کتب و اخبار ان بود که خانقاده عجمی و اهل از روی زمین و غیر

﴿ خَصِمَةُ اَبِي سَلَمَةَ وَثَمْتَمَةُ ﴾

۱۱۲

والدیرا و این زنا چیست اگر که رضای حضرت احدیت در سوختن مال است
بفرمانا با هیئت نری حاضر باشیم و چون از جواب حضرت سجاد فهمید که رضای
خلایق عالم بقیه اله است حال را امر بفراوانی خود برای استخلاص حضرت
سجاد با کمال و کار و ثبات مانند او از آنحضرت مدافعت نمود چنانچه از جبهه
مسلم ظاهر شد که هر قدر اتر با و تدبیر بشد بد اعتنائی نمی نمود **ایشان را**
بواسطه همین شک و تا رکوی سبقت را از حضرت خلیل پوره و از اجداد کلان
مکرم است که ذکر نمودیم چون بدن حضرت سید الشهدا را بلند نمود و سرش را
و ندانیم برائی را زال نمود و در این کلام هیئت معرفت و عزت که در وقت صلوات
و رضای خود ظاهر می نماید **ایشان را** چون اینک بر این مقام از صفات
در روز محشر بنظر آید از کائنات خلق مشغول با نظر و ملاحظه می شود
الها که همه را آفریده و جلالت مظلوم و مظلومین را در وقت محشر
را برین برسان و این سید و سباه و بایا و بیخشا **خَصِمَةُ اَبِي سَلَمَةَ**
ثَمْتَمَةُ از جمله مقامات عالم و درجات سامیه مقام ابتلاء و بیلیات است
که این مقام خواص درگاه اله است چنانچه فرمود البلاء مملوءة من رزق و بلیات
و صدمات بیشتر تقریب زیاد و چیز خوش را به مقام سروده هر که در این بزر
مقرّب است جام بلا بیشتر می رسد و اخبار و محرمات بیشتر می رسد
و آثار الهیه و طلب بسیار است میتوان گفت بجز تواتر رسیده از آنحضرت و
شاهد آن حضرت صادق عم قال قال رسول الله ان عظم البلاء کثیر عظیم عظیم
فاذا احسب الله عبداً ابلاه بظیم البلاء من رضى فله عند الله التواضع من عظم
على الله التواضع و فی حدیث آخر قال لا اله الا الله فوما اراح عبد الله
عليه السلام مصاباً غلاماً من غم الا ان غم في غم فقال نعم ان لا اله الا الله في الدنيا

﴿ خَصِمَةُ اَبِي سَلَمَةَ وَثَمْتَمَةُ ﴾

۱۱۳

درجات فی الاخره ما لا افعال الخیر ان الرجل من ان حصد في الدنيا كان حصد
بالقادر من ثمری من حسن ثواب الله له البلاء قطع نظر از اخبار و آثار چون بلا
سوانح عمریه خاصان خدا را اهل دنیا را نوره می بینیم که در همین درگاه احدیت علم آقا
عمر خود داشت و سختی گذراند و اهل دنیا غالب عمر خود را بعبث و لذت گذراند
صرف نمود این مطلب بر ما واضح میشود که بلیات سبب ارتقاء درجات و بلوغ
بافضل المقامات است چرا که معاملة خلایق عالم را باید که خود نظیر موالی و غیبت
با عید خود چنانچه موالی و عزیز خود را برای خواص خود میجو مانند خلایق عالم نیز
صرفت خود را برای خواص خود میجو مانند و حکایت واضح است خلایق عالم
کمال غلظت بلا حظ و صلیف نوعی یعنی شدت فقر و کدورت عاقبت متنا
خلق فرمود و هر یک از سیدگان خود را از این دو شرف کوار و نا کوار سهمی نصیب
مقرر داشت پس هر کس در این عالم شرف کوار و نا کوار را در عالم از چشم فریم
ابدی سربال کرد و هر کس در این عالم نصیب خود را از لذت دنیا و دنیا و دنیا
ثبات خود نمود در انظار از لذت دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
است حدیث شریف الدینا بحی المومن و جنة الكافر و در جای دیگر میفرماید
الدنيا حرام على الاخرة والاخرة حرام على اهل الدنيا این از روی همین میزان
مستوان فهمید تمام هر یک از انبیاء و اولیاء و خاصان درگاه احدیت و بلیات
از آثار ابتلاء و بیشتر مقاماتش رفیعتر و عالیتر و در حواله الاث حضرت صدیقه
صقیه تأمل نموده که چه مصائب و بلیات و صدمات بر او وارد
و کوه های بزرگ تحمل کرد چنان بلیات سوار نموده و چه رسد بیک زن ضعیف
و دو مطلب بر ما واضح میشود اول کمال ثبات و استحکام مقام و وحدیث ثانی
او بدو که حضرت احدیت بدلیل ورود اینهمه مصائب در قمر و صفت و چه

﴿ خَاصَّةً سَيِّئَةً ﴾

۱۱۸

برادری که از حال طبیعی خارج شده و بار آورده و اسات نموده و نظیر چنین
 بمقام الحبل من صلیبی حضرت سید الشهدا و آورده شده و نظیر آنرا در
 و بر او آورده شده **﴿ خَاصَّةً سَيِّئَةً ﴾** یکی از جمله ملکات حسنه
 او صفات مستحسنه صفت جلیله غیرت است و از علام ایمان است المؤمن غرور
 و اخبار و مدح آن بسیار آورده شده و این صفت در بقیه ائمه عموماً و خاصاً و از حد
 خصوصاً جلی بوده و از آنرا این است اولاً غیرت بر دین در قیام غیرت بر جان و مال
 سیم غیرت بر حفظ اموال و هر یک از این مراتب را تفصیلی است مقام شایسته
 ذکر اما نسبت و حضرت سید الشهدا را در این صفت ممتاز خای بوده و از این
 این همه مصائب و نوائب شد برای غیرت در دین بواسطه غیرت حضرت بود
 که در مجلس معاد با احدی که در دست امیر المؤمنین نبود چنان مکرر اتفاق
 افتاد و خطیبی که آنکه نسبت با امیر المؤمنین جوارح میبردند بدین واسطه
 منبر غیرت در دین حضرت سبب بود و دروغ عاشورا پس از اتمام جنگ کربلا
 متاعب و مصائب خود و مصدق بنی نفوس کلام فرمودیم تقان و بی درج و این
 که نه تنها تقانک بفضا لایک در افعال با لاطم و دای غیرت فرموده اند و غیرت
 الطهر من الیها شام دعا عازید خود نموده و میفرمایند به قوم با این فضایل و مناقب که
 خود صدق می نمودید و میگویم که از اولاد علی هستیم که طاهر از ادناس و آریاس
 از بنی هاشم بوده و همچنین پدری غیرت بیستیم غیرت حضرت مانع شد باز از این
 او بیست نماید چنانچه فرمود و الموت و لی من دعوای الهی و باطل در و او در عباد
 ظاهر شد غیرت دینی حضرت و اما غیرت انصاف نسبت بنی موسی و از اولاد
 مکرر ملاحظه شد چنانچه از آن بود و از حضرت سید الشهدا نام چنانکه از آنرا
 جاری نماید شاهد این خبر معروف است چون شرحی از آن حضرت نموده است

اب

﴿ خَاصَّةً سَيِّئَةً ﴾

۱۱۹

اب سید الشهدا یکی از اسامع شایسته گفت ای حسین ثواب میباشی و لشکر تو
 تو خود و انحضرت با اینکه میدانست غرض از آنها خداست غیرت مانع شد
 میباشند بجای طریقه چنانکه حرکت نموده و همچنین در موقعیکه از سبب برین
 افتاد و از کثرت زخمها و جراحت و خروج خون از بدن انورش حال حرکت نشد
 لشکر و مقابل انحضرت نهان و شجاعت حسینی مانع از این که منوچهر انحضرت
 شوند و عدم حرکت انحضرت را حمل بر غل و خدعه نموده چون غیرت انحضرت را
 بناموس میبوی بوده برای کثیف مطلب جماعتی از لشکر را روانه بطرف چنگا
 فرستاد و انحضرت چون ملتفت شد بدان ضعف و تقاضای غیرت و در این
 چند نودی استقبالی ها نشناختند و فرمود بایشعرا لای سبانی ان لم یکن لکم
 دین و انما تاتون للعاد و کونوا احراراً فی دینکم و انما لکم فی الدنیا و الدنیا
 و قالوا لای و انما علیهم من جناح عجل فریادش انحضرت ناموس زنده قسم من
 حرم محرم نشوید از فرط غیرت شهادت خود را مقدم بر نصب عیال در خطبه
 غیرت پس از حضرت سید الشهدا دختر کرامی جید فریاد و سر و سر و سر
 چنانچه محل این مصائب بواسطه غیرت در دین بوده و از کربلا تا شام خود محل
 سواری عیال و اطفال بوده بواسطه غیرت ناموس در این ساقبت در هر موقع که
 مذمت ابا و احباب خود و شهادت غیرت در مقام ملائعه آمده با آن اشکالات
 که برای او قرار می بود چنانچه غیرت را و او را نمود و چنان خطبه عزا و در بار کربلا
 او را داشت احتجاج با این زیاد نماید چون دلمان زیاد نکند بی غیر نموده و گفت ای
 فدای آنی که خود را کربلا حد و شکم آنقدره بیان فضایل و مناقب خود را
 برید و انبلاش را بیان نمود و از آنجا ان مضحک و در سو که از آن قتل را نمود
 چنان در شام و مجلس برید در حال انکه از غیرت نموده است و شایسته است

موسی

خصیصه نهای و درویش

۱۲۰

موتش نقل نمود از کتاب تیرالدک که از مقاتل عامه و از شخص شریف دیگر از مقاتل عامه
بروی زبان دو مقل نقل نمودند چون اسرار او در شام نمودند و در راه شام
حضرت زینب سلام الله علیها شمر را طلبید و فرمود حاجتی بود از من ما را از این راه
باز و حاکم پهلوان و راه خلوت داخل شام نمائید تا غلغله و اعتنا نمود و چند تا از بزرگان
اعتقد زنده این معدن صبر و وفا و از طرف غیرت منقلب و از زمین نموده فرمودند
از صفت در حال زمین شمر را که فرموده نگاه او از جان فرزندی حسنی بکوش
خواهر و سید با اخاء امیری و احسنی در مضائق الله انگریز می نمودند پس او را
و ما نمودند و التفت بر زبان دو مقل و می گفتند که ما مشاهده نمودیم و ما نسبت
بقدرت اعتقاد و انچه او این گونه که ما مشاهده نمودیم و ما نسبت
کل و مادی بل بود از طفیل وجود پیدا و موجودات خلقت وجود و شریف
انچه از مومنان و در خصوص ما که در مقاتل عامه نقل شده و الفضل انچه شد
بر انداخته **خصیصه نهای و درویش** از جمله طاعات جمله عبادت و عبادت
عبادت خاتون محمد است عموما چنانچه ملائک عالم محبت از آفرین کار عباد واجب
نموده که اگر شخصی را از جمیع عبادات باشد و عمل او از این عبادت جمله
خالق است که الله علی التالیس در رجا مقامات هرگز نماند از این عبادت و است
چنانچه در مقالات سابق ذکر نمودیم و محبت حضرت سید الشهدا را خصوصیت
چنانچه مطلوب مؤمنین و عزیز شاه است ما را و ابر و موی محبت حضرت را
کس تواند احصی نماید و لذا از امام زینب حضرت نبوی نسبت حضرت علاء الدین
که از لوازم عالم طریقت است بلکه بواسطه کالات حسنی و تحسین و مقامات که در
عین حضرت معلاست و همچنین است علاء الدین معصومین با حضرت و در
انعام ظاهر شد چنان محبت و اوارت بحضرت سید الشهدا است محبت حضرت

عقیده

خصیصه نهای و درویش

۱۲۱

عقل اخلاص و سالت انحضرت نوشند بعضی و چنین و افای که حضرت زینب
خواری و در کوار و خوابیده بود هرگاه حضرت سید الشهدا از نظر و غایب میشد
گریه و بیقراری می نمود و چون در بیدار و بحال به مثال بر او افتاد بی نهایت سرور
و فرح میشد چنانچه بگوید حضرت صدقه شرح حال محبت این خواهر می باشد
و او احاطه مفاد نبوت معروض داشت و همچنین در وقت غایت از آقا
اقل نظر می ورثان که در مقصود و فلحا جرات نگاه بر او بسیار با فضیلت الحاکم
مشغول میشد و نیز از انچه می توان استکشاف نمود چندانچه مجذوب برادر بود که
از جرم جانشان محل امن و امن هر زن شد و از جمیع علایق نموده عالم جمعی صائب
و در اماند جلوس شد بعضی بر او حرکت نموده و این خیار با یکدیگر از اخلاص و عافیت
از محل فساد و اعتقاد و با او معتبر چنانچه شرح آن گذشت و هم از این رو می توان
کشف نمود که در راه برادر و چنانچه در اماند جلوس شد که از جملہ نصوص خارج بوده
و بر این رو می توان فهمید که محبت حضرت علی اکبر و استیلا بر کس است محبت
الله چون علی اکبر از آن جلیه حسنی بود چنان او را دوست داشتند که استیلا بر اهل
بیت چنان محبت داشتند و در عمارت او چنان اظهار خیر و فرخ نموده که در مقام
استیلا بری هاشم چنان خود را بجلد عفو و ماسر زدن و از آنکه از محبت مظلوم و بیگنا
و خنک که تا به آخر شهادت این پنج طوبی از این برادر خواهر نیامده و خواهر اسلام
چنین برادر و خواهر سلام الله علیها **خصیصه نهای و درویش**
از جمله مفاد خصوصیت آنکه هاست سبابت شام و طوبی بر او و این روایت
مقام است بود و در مقام از طرف برادر و در راه شام و از ایشان انچه شد
مظلوم از عمارت بلاد بیدار و در جرح می نمود و از او امر و سر و شکیانی نمود و
مسائل برای مظلوم و محض اسلام وضع نموده و شاهد بر این است که در امور است

دعای

﴿ خَاصَّةً فِي وَجْهِهِ ﴾

۱۳۰

بهشت خوانند شد برای آنکه در انبیا پیغمبر آنکه داری نموده و علیا حضرت زینب
سلام الله علیها و امام را حتی المقدور نکر داری نموده اول حضرت سید الشهدا را از ایشان
فرمود سلام بود علی اکبر پیغمبر گاه رسید پادشاه علی بن ابی طالب حضرت زینب
علیه السلام را در انبیا حضرت زینب مسبونی بود و رسید هرگاه در آن بود و بحد پاره پاره
فرمود تا آنکه بان حال که بطرف فلک حرکت نمود و امام هم سکنه نماید و لذا در دعا
نویسند برای حضرت را در بر آمد علیا حضرت را این که خود را از در فلک که ناچون باز
رسیدند بهر بهر نماید و لذا بهر خیال موقوف شد چنان که حضرت خود را رسانیدند
اینکه حضرت بر اسوار و آنمطلوبه پیداده مع ذلک آنکه زود و زود رسید چون
سید الشهدا را در فلک که اول نظرش بر خواهرزاده از فرط غم ناموس ماری از
ان حال شدت علاقه و غفلت و در پاره و خواهر را بگریه کرد و آنکه در خود غمناک
نموده و حقیقت این تدبیر مانع شدن از سکنه نمودن برادر است و ظاهر این تدبیر
بفرمودن در غلظت انوث و بیوقوفی بوده فقط بلکه بواسطه نهایت کمال علی اکبر بوده که
عارف بیوفات و مقامات و قدر او را دوست داشتند چنانچه معاویه و دیگران
تخلافت علی بن الحسین است و آنحضرت امتاحی میبود پس حجت حضرت سید الشهدا
بفرمودن از حیثیاتی بوده اول همان علاقه محبت با و از دیر و بواسطه کمال آن علی اکبر که
بواسطه الفا باقیات امامت را داشته و از انجلی خلقی که پدید داد در بین راه و فلانکه
حضرت سید الشهدا ان خواب هولناک را دید با کمال در هشت از خواب بیدار شد
و بختیار کرد که میخورد علی اکبر سبب را سؤال نمود چون خواب را بیان نمود علی اکبر بپای
داد پدر را عرض کرد اول استماع الحق حضرت فرمود بلی ما بر حق و حق با ما است علی اکبر
عرض کرد ادا انبیا بلی یلوت که شخص از روی بصیرت در این کلام خود نماید بهر همد
این وجود مفلس چه مقام نوحیدی بوده و لذا حضرت سید الشهدا را در سؤال و

﴿ خَاصَّةً فِي وَجْهِهِ ﴾

۱۳۱

و عاف بود ایشان را آخری چه بسیار شبستان سؤال و جوابیکه در آن
شد مابین حضرت امیر المؤمنین با حضرت پیغمبر زمانیکه پیغمبر را لای منبر فضایل ماه
در صحن و امین بود بعد خبر شهادت امیر المؤمنین را دار علی عرض کرد با فی سلام من
منی حضرت فرمود بلی عرض کرد باکی ندارم در سؤال و جواب عرض اظهار مقام خود
امیر المؤمنین بوده بالجمله سقیر بواسطه علاقه شدید و هم نای پدید زبر کوار و این کمال
موجب محبت است چنانچه غمناک بود و چون پدری از دستاورد و او را
روست داشت چون حق پیری با و کرده غمناک بود و در این زمان در هند برای حاکم
پدر و این مطلب را بیان فرمودیم چنانکه بواسطه آنکه نایب از جلدش بود
چنانچه گذشت و شبیه بجدش بوده خلفا و سپاه این محبت جلدش باعث شده که
انقدر دوست داشتند و در شهادت این پادشاه سائر کرد پدر دوم حضرت حاد را
نکر داری نمود و در موارد اول و فلانکه لشکر و خندان پیغمبر شمر داده قتل چاد را
نموده و آنمطلوبه سپاهان نصرت و بیانی نال و انجات داد و در وقت قتلش زدن پیغمبرها
اگر آنمطلوبه میبود علیا و خورشید بود ششم مقام عبور اسرار بطرف فلک و در کمال
حضرت زینب مشغول و داع برادران حالت که چنانچه از زبان ان از سنک نال
خبر و در ذلک باران ملتفت میاوشد و پدید بالایی شرف قید و جلد جامه حال
بفرمودن در عارض شد برای نکر داری و حال که پدید و این جلد جامه الحسین عرض
کرد مالی از آن خود و نفیست باقیه الماعین و از انبیا و اوده و حدیث ام این باقی
نموده باین ملاحظه حضرت آنکه داری نموده چنانکه در مجلس پیشوایان این زیارتها
بین علی بن الحسین و این زیارتها معین امیر شهادت آنمطلوبه و ادا نموده در دست بکرم
علی بن الحسین رکعت نماز که گذشت و در آنکه پدیدان زن و هم را عرض پدید خود را
نمودی حضرت بنما و فلانکه ایشان را در این نکر داری پیری می شود بنما در خوشتر

اسلام سلاطین و اجزاء حکومت بظلم و جور و تلباس لباس خارجه خود را بکفایت و تشبه
 نبویه و اموات مسلمین را با آنها مقوض و ساعات خود را صرف ملامی و مشامی و ارتقا
 محترک ملائمتان ببدلیس و تلبیس و تشبه کاری و تصبیح حق و علم را بانی و ملا
 در امور بیک خارج از وظیفه خود و بحال با امر و نهی نمودن آنها از ارتکاب عجزات
 و اهل منزه تصبیح شوقان منبر و تلبیس عرف و افترا باین مجدا و پیغمبر و ارتکاب
 بعضی ملامی که در آنها موجب تصبیح وقت و تدیس این کتاب تجار با اشتغال تجارت
 با امور مختصه و هم چنین باقی اصناف مردم هر کس را اندر انداخته خود را پیشتر از اسلام
 زده چنانچه باین حال ضعف و سستی رسیده چنانچه در عصر خجسته هم باین حال
 رسیده نهایت در انحصار اسلام را افلا می چون حضرت سیدالشهدا بودند خود را بقتل
 اسلام امر می فرمود چون حضرت زینب بود که خود را بقتل و قتل امر می فرمود و امر می فرمود
 و فی از سنکری برادر و خواهر است هم باین داده اسلام را از جنگل علایق و مانع
 ثور و صورت سلطنت باطله را شکسته چنانچه خطبه انظلم و در مجامع زیاد
 حضور بود و بخاری و عیون تلباس معاویه را ظاهر و حقیقت و مغرور اسلام
 را با هر فرد و ولی مع التمسک و این عصر حاضر که فریاد و یار و برای امام زمان پیدا
 نمیشود تا دست بدست هم داده و اسلام را از کربا باین حد مانت بجات دهند
 با بخل و دل پر در این ضعف باعث طغیان قلم مطلب را در و گذاشته و از موضوع
 خارج شده اما اگر اوج امر می عرف و حضرت زینب نبود در جمیع مهالک و القصد
 بواسطه امر می عرف مؤمنین موجوده از عبادت و فتنه کربلا الی یوم القیامه بلیغ امر
 به معرفت اخذ و است خدا ما را اهدایت کن و توفیق عطا فرما تا امر می عرف نمایم
 و برادران ایمانی ما را کوشش و شوق ثابت فرما تا بشوند کلمات حق را از او چنانکه را
 بر راه هدایت بدار تا با محمد و آل محمد و محشور شویم **خصیصه شیعی و هفت**

با در خلاق حال شرافت و برتری و داده زمین کربلا را بر پاچه زمینها برای اینکه احاطه
 دود و بن مبین و لا چون نام الفرض زمین کعبه فخریه و مباحات نمود بر سایر زمینها را
 اینکه بیک الله و امان عباد الله است خطاب عتبا امیر از صدر و فوالجلال بدو
 ساکت باش و بخود بسال از نور شرف و بجز زمین کربلا است و سرفصلت و شرف
 کربلا بر کعبه واضح است چنانکه گفته کربلا فرام نشدی و حضرت سیدالشهدا در آنجا
 شهادت نمود و باین کیفیت مظلومیت مدح و ثن می کرد باین شام بلی مبهود و بی
 یافت خبشتد نامنوجه کعبه شود و خدا را بر پیش تمام باین چون احبای دین مبین
 در آن شده مخصوص شد بیکر اما چند اقل مدفن تاراقه شد و قیم مقام از رفیع
 در جات شد چنانچه هیچ پیغمبر باوصی پیغمبر نبوده مگر اینکه مأمور شد بر نفس کربلا را
 نقر باوید و کاه احدیت شود حتی حضرت پیغمبر الی الامم و امیر المؤمنین و در همین
 ستم ماس مدح مبین شد چنانچه بچین ال محمد مرگ کاه کار داشت و در کربلا باین
 بدون حلس بلکه بدون دین عتبات محشر بهشت خواهند رفت چنانکه
 بجزین در جات بهشت خواهند بود و نیم خالک او مدفن جمیع ائمه معصومین شد چنانچه
 در طبرستان از فتنه و فساد و کربلا فرست نمودند ستم محل اسباب دعوات
 قصم خالک او در روز عاشورا انحطوط شد بخون شهدا چون باور و زید هجران و کاه
 او رسید مسجدی بنایند هشتم شقای امراض در خالک او قرار داده شد فتنه طاف
 و زیارتگاه انبیاء گردید اگر کعبه سالیکه تبه مطاف کربلا جمیع اوقات سال خاصه
 در شبهای جمعه و در خالک او مانع از عذاب قبر است و ما در اینجا ذکر همین ده کرامت
 اکتفا نمودیم و حضرت عسکری در رسالت حضرت زینب سلام الله علیها در کربلا شهادت
 تحصیل نمود و اقرار می کند که شهادت انبیاء و اوصیاء در آن زمین حقیقه مکان
 تحصیل نمودند و قیم محمد با و جمیع مؤمنین را که برای تارکین بکر الاممین شده

هر عنوان سیم نال شد بمقامات و کرامات خاصه که برای او و بعض از اهل بیت
معین شده و اما چندین مقام بوده بطریق اشاره مختصری بیان شود اول آنکه
صلوات اطراف حضرت جوشیده بنص این شریفه اولاد جلم صلوات من ربهم و
این کرامت شریک با عبد بزرگوار خود حضرت پیغمبر چنانچه شریفه است ان الله
مکرم علی النبی و آله و اهل بیته و اعداءه صلوات فرستد ملائکه بالا و لویه
صلوات فرستد و چون آنکه مازال مجتهد است مؤمنین هم بر او صلوات میفرستند
و هم مورد عنایت رحمت الهیه گردید بنص همین این مذکور من ربهم و رحمت
چون آنکه مودود رحمت الهیه است و اولاد است طالین رحمت مؤمنان و صلوات
شود انما الطالون ارحمکم هم و اولاد الهیه است و صلوات فرستد و اولاد الهیه است
و صلوات فرستد و اولاد الهیه است و صلوات فرستد و اولاد الهیه است
الصلوة و الفقه سوره و در هر مصلحتی مقرر شده باز بنص همین این و اولاد الهیه است
فی الهیه الهیه و در این مقام شریک شد با جمیع انبیاء و اولاد الهیه است
بر پیغمبر و اولاد الهیه است که سبیل هدایتند بلکه این مقام از خصوصیات و باقیات
چنانچه مقرر شده با اولاد الهیه است و در جای دیگر مقرر شده با اولاد الهیه است
و لکن الله هدی بر نبی و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است
فله الامسال العلماء الکبریا و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است
انهم مصائب و شدائد باعث هدایت و نجاتند و جراح هدایت نامند
الحسن مصباح الهدی و مسکوه الدجی از باب مصباح الهدی و مسکوه الدجی
و اصل شد بمقامات و کرامات خاصه که برای او و بعض از اهل بیت
معین شده و اما چندین مقام بوده بطریق اشاره مختصری بیان شود اول آنکه
صلوات اطراف حضرت جوشیده بنص این شریفه اولاد جلم صلوات من ربهم و
این کرامت شریک با عبد بزرگوار خود حضرت پیغمبر چنانچه شریفه است ان الله
مکرم علی النبی و آله و اهل بیته و اعداءه صلوات فرستد ملائکه بالا و لویه
صلوات فرستد و چون آنکه مازال مجتهد است مؤمنین هم بر او صلوات میفرستند
و هم مورد عنایت رحمت الهیه گردید بنص همین این مذکور من ربهم و رحمت
چون آنکه مودود رحمت الهیه است و اولاد است طالین رحمت مؤمنان و صلوات
شود انما الطالون ارحمکم هم و اولاد الهیه است و صلوات فرستد و اولاد الهیه است
و صلوات فرستد و اولاد الهیه است و صلوات فرستد و اولاد الهیه است

موسسین

موسسین و اهل بیت مقامات علیین گزین و نبی است نسبت بمقامات و در جای
آنکه مقرر شده با اولاد الهیه است و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است
نمایم بدو که بدست شریف و در حضرت فاطمه عیسی علیه السلام کان يوم الفطره
نادی نادیا معشر الخلق و خصوصاً ابصارکم حق ثم طار بدت محمد فکون اول من یکنی
بسم الله من الغریوس انتمی عیسی عیسی و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است
خجانب من ابیون انتمی عیسی عیسی و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است
سندین و در کتب اربعه و در کتب اربعه و در کتب اربعه و در کتب اربعه
العیان و فی بطان الغریوس و فی صور ایض و فی صور صفرین و اولاد الهیه است
الصور ایض و فی بطان الغریوس و فی صور ایض و فی صور صفرین و اولاد الهیه است
حوار پیش الهی ملک لریست الى احد قیامها و لا یست الى احد بعد هاهم بقول ان یکن
بقیام ملک لریست الى احد قیامها و لا یست الى احد بعد هاهم بقول ان یکن
اساله و لدی و در تثنی و من بودم فی عیسی عیسی و اولاد الهیه است و اولاد الهیه است
فیها مقول لریست الى احد قیامها و لا یست الى احد بعد هاهم بقول ان یکن
اذا ذکر هذا الحدیث فلا مدله الا انهم الذین امنوا و اتبعهم و ذریههم ایمان انحصارهم و ذریههم
بر حبه حدیث واضح است و له چنین مستفاد میشود از این کلام عیسی علیه السلام
خود حضرت زینب و ام کلثوم بیان مظهر فاطمه بر همان جلالت و جلال است عاود
خود خواهند بود و احسان ادا آن فی غایه و محبت آنها نیز در مقامات و بعد از عیسی
عبر شریک در عیسی عیسی و در عیسی عیسی و در عیسی عیسی و در عیسی عیسی
برایان چون روز عیسی عیسی و در عیسی عیسی و در عیسی عیسی و در عیسی عیسی
با غایت غنث و جلال داخل محرابی محشر و مخلوقین بعضی اصحاب همین و جمعی
اصحاب شمال چون این همه و ملکه ملک ملک و در مقام شفاعت بر این غنث

محمد

مجموعه‌های را از شفاعت آنها بی‌ضیب مگردان **خصیصه‌های و نه‌م**
 در بیان شباهت بعضی حالات این مجزیه با برخی از انبیاء عظام مکرر در کلمات
 سابقه ذکر شده این محذره را استغفار و فایده‌ای بوده که جز خدا کسی نتواند فهمیده و
 مانش را و صائب این معطره در خود مقاماتش بوده پس قیاس کن مصائب آنکه در
 انبیاء اگر آدم مبتلا شد بمقاربت بهشت و خواست بصیبت هابیل این مظلوم
 شد بفراق حرم جد و برادر و مادر که بمنزله روزگار بهشت بوده و بفراق برادر
 و صیبت و هابیل که نوح مبتلا شد بمقتل قوم خویش و بیکرک خسته
 طیب نجات یافت این مظلوم مبتلا شد باهل کوفه و شام که بدین نوح بود و غرق
 در بحر یسایک کرد و هابیل را هم مبتلا شد بائش نزد دیان و ماور شد بفراقی فرزندان
 مبتلا شد بائش بدین نزد دیان روز عاشورا بعد از آنش زدن خیمه‌ها انش بر ابراهیم
 کل و ریحان ابراهیم در احوال در ذکر بهار و اطفال نبود این مظلوم دوا سماعی بفرمانگاه
 فرستاد یعقوب مبتلا بچران یوسف و در غارت و چنان کریمت نادیده ماند این
 اخو یوصال یوسف رسید این مظلوم مبتلا شد بمقاربت و در زند چون دو یوسف
 و شش برادر و چند تن جوان هاشمی که لغات اعدیل و نظیر نبوده و هر را بختم خوگشته
 دید و صبر خوشی مبتلا شد بفرعون و فارون با آخره با آنها نفرین نمود بعد از مبتلا
 شد نداین مظلوم مبتلا شد بپسر زانیه و نیزه که هر دو بدین از فرعون و فارون و
 بلاها از لغات دید و در هر حال صبر نمود اگر تو را امتش از فرزندش نهادند این مظلوم
 اینقدر بنار با نیکو بپرس و گفتش زدند تا درم نموده بچه را سر برید و در حضور
 سلطان حاضر نمودند این مظلوم را اسیر نمودند و سر برآوردند او داخل مجلس زین
 جرجیس و دیگر پیغمبران را بعد از آنکه پهای فلان و آن گشتند این مظلوم را سر برآوردند
 پس اسیر نمودند که هر یک از صیباتش اصعب از قبل بوده سلمه ان اف و بیوی

این

این مظلوم نیز ندان این زیاد و خوابشام مبتلا شد حضرت رسالت سید الشهدا
 زدن این مظلوم هم از کثرت خرن و الم و مصیبت پیشانی خود را بچوبه محل زد حضرت
 خانم را دندانش را شکستند این مظلوم کوشش را دیدند که پیغمبر را سر برآوردند
 بر سر یارکش پاشیدند اهل شام خاکستر کرده و دستهای خاتش زد بر سر زینب
 اگر پیغمبر را نیست هر آن کفن را داند این مظلوم را گفتند کذب باعد و الله
 و مادر و برادر و برادر هاشم شریک بوده مثلا امیر المؤمنین را بر پیمان بکردن الله
 و بچیدند نداین مظلوم را هم باز و بسته و هم ریمان بکردن الله خند مجلس این
 زیاد و پیغمبر زدند مادرش صد بچه کبری را سلی زدند این مظلوم را هم سلی
 زدند مادرش را زانیه و غلاف شمشیر زدند این مظلوم را با ناز و ناله و کعبه اوست
 نمودند مدفن مادرش مخفی است مدفن این مکره هم معین نیست شباهت کرد
 از خلیج جرات سینه اهل یمن پوشیدند حضرت مجتبی را زخم زبانی زدند
 این مظلوم را نیز زخم زبانی زدند حضرت مجتبی را زهر جفا حکم را کشید و قطع
 نمودند این مظلوم را بدایع جواهر جفا حکم را پایاره نمودند با حضرت سید
 که در جمیع مصائب و شدائد شریک و هم بوده هر داغ برادر و بدخواهر زینب
 هر صیبت که برادر و بدخواهر تیرید بد تفصیل آنها را لیسان نمودن توضیح و
 بیان بدیهیات نمودن است پس چنانچه در مصائب برادر شریک بوده و راجر
 و شویب و مظلومیت و خصوصیات تشریک بوده هر امری برای توسل برآورد
 در توسل این مظلوم نیز عطا شود در اینجا کتاب را ختم نموده و خاتمه برای آن افزود
 و در آن خطبه کوفه و خطبه شام حضرت زینب را لیسان نمودم
چنانچه چون از کارش فرستاد شرفی از فضل و تو اهل کوه کبایسمان گفت
 و طهارت در ضمن خصائص طوره فراغت حاصل شد تیمنا و تبرکات کاش و در

خطبه

سه شصت و یک
 بیست و یک
 بیست و یک
 بیست و یک

خطبه
 خطبه
 خطبه



وخلص لك سلطانا فله صلاحا لا ينظر حولا انيت قول الله عز وجل ولا
 تحسن الدين كسر وانما على طهر من الانفس ايمان على ليراد انما على طهر
 محسن امير القيدل باين الطلقاء تحدي له حر الزك وسوقك بناب رسول الله
 قد منكك سؤره من وليك وبوجه من تحدي واليه من الاعلاء من بلدا الى بلدا
 وبسيف من اصل المنازل وبير من لاهل المنازل وبسيف وجوه من القرب
 والبعيد والغائب والشهد والوصع والشرف والدين والرفيع ليس مع من
 رجلين ولك ولا من جاهل من حسم عوامك على الله وحجود الرسول الله ودعائنا
 جاء به مني الله ولا عزمك ولا عجب من فعلك وان مني مراقبة من اقط
 قوه اكاد الشهادة وثبت لحيه يد ماء السعداء ونصب لحر بلسان لا يلبا
 وجمع الخراب وشهر الحراب وهو الشرف في وجه رسول الله أشد العرب
 لله حونا وانكرهم له رسولا وظهرهم له عليا وانا واغناهم على الركب حقا وطعنا
 الا انما سيجة خلال الكفر ونصب بجر في الصدر ليعلى يوم بدر فلا يسقط
 في بعضنا اهل البيت من كان نظره البنا شفا واسنانا واجا واصعانا يظهر
 كفرة برسوله ويقص ذلك بلسانه وهو يقول فرحا بقتل ولده وسى ذريته
 غير محبوب ولا مستعظم لاهلوا واستهلوا فرحا ولقاء المايز بد لا تسئل
 مستحيا على نيا اليه عبد الله وكان مقبل رسول الله هم بيكها حصر الله القمع
 الشدة وبوجه لعمري لقد تكاثرت الفرحة واسناصت لكافة ما اقلك
 في سيد شباب اهل الجنة وبين رسول العرب وشمس ال عبد المطلب
 وقصفت يا شبا حك وقصفت يدمه الى الكفرة من اسلافك ثم صرحت
 بيدك ولعمري لقد نالهم لو شهدوك وشبكنا شهدهم وان شهد
 وتودعيتك كادعت شكك يك عن منيها وجبت واحببت امك ل



تحملك واباك له ليلك حين نصر الى سخط الله ومحاصرك رسول الله اللهم
 خذ محضنا واسقم من ظالمينا واحلل غضبك من سيفك وما شأنا ونقص زيارتنا
 وكل حاشانا وهناك عنا سد ولنا وفعلك ضللك التي فعلت وما فرقت الا
 جلدك وما جزت الا حلك وسر على رسول الله بما حلت من ذريته وانك
 من جرمه وسعتك من جرمه وما عثره حيث يجمع به ستمهم وليم به ستمهم
 ويتبع من ظالمهم ويأخذ لهم محهم من اعدائهم فلا يسفرك الفرح بقتلهم
 الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل اجزاء عذريهم برزقون فحين يا ايتها الله
 من فضله وحبك يا الله وليا وحاكما ورسولا الله حصما وبجربيل طهيرا
 وسبعم من بواك ومكك من رثايب المسلمين ان يس للظالمين بلكا واياكم
 شر مكا واصل سبيلا وما استصناري قدرك ولا استعظامي بموتك
 نوهما لا يخارج الخطاب فيك بعدان تركت عبون المسلمين به عزي فخذك
 عند ذكرك حري فلك قلوب قاب ووعوس طاعة واجسام محسوسة بسخط الله
 ولعمري الرسول قد عثر فيه الشيطان وفرج ومن هناك منك درج ما دبح
 ونقص والعجب كل العجب لقتل الاقبياء واسباط الانبياء وسبيل الاوصياء
 يا بدي الطلقاء المحبة وسبيل العشرة الحقة تنطقا هم من وما شأنا وحلب
 انواهم من حومنا والحنث الزاكنه على الجيوب الضاحية تنالها العواويل و
 شمرها الفراعيل نالين اخذنا منعا لعدينا وشكنا معراجين لا يحل الا ما
 قدس بك وما الله بظالم للعبيد فالي الله الشكى واللعول واليه المرجع
 والمآل ثم كذا كذاك واجهد جهداك فوالذي ترفنا بالوحي والكتاب والنور
 والافتخار لا نذكر امدنا ولا نبلغ غايتنا ولا نحوا ذكرنا ولا نحص عنا عانا
 وهل رايك لا نسد وابا ملكا لا عدد وجعلك الابد يوم يادي انا دي

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ الظَّالِمَ الْعَادِي وَالْحَدَّ الَّذِي حَكَمَ لَا يُسَائِرُ الْعَادَةَ وَحَسْمَ الْأَصْفِيَّةِ
يُطْلِقُ الْأَرَادَةَ وَصَلَهُ إِلَى الرَّحْمَةِ وَالْوَأْفَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَعْقِرِ وَلَا يُقْنِيهِمْ غَيْرُ ذَلِكَ
وَلَا يُبْقِيهِمْ سِوَاكَ وَتَسْلَهُ أَنْ يَجْعَلَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَتُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَالْخَيْرُ وَكَأَنَّكَ
حَسَنُ الْخِلَافَةِ وَجِيلُ الْأَمَانَةِ إِلَهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ

[illegible]